

چهره های درختان

شاهنشاهی ایران

از کوروش شاه تا محمد رضا شاه (پهلوی دوم)،
شاهنشاهی آریامهر

برگزیده : دکتر جعفر شاهپور

مهرماه ۱۳۵۰

۱

از انتشارات روزنامه «جوامردان»

بها : ۲۰۰ ریال

چهره های درخشان

شاهنشاهی ایران

از کورش شاه تا محمد رضا شاه (پهلوی دوم)،
شاهنشاه آریامهر

برگزیده : دکتر حفیظ شاهید

مهرماه ۱۳۵۰

فهرست مطالب کتاب چهره های درخشان شاهنشاهی ایران

۴	برگزیده های از منشور کورش بزرگ
۵	منشور انقلاب سپید
۶	برگزیده ای از کتیبه های داریوش بزرگ
۷	برگزیده ای از سخنان شاهنشاه آریامهر
۹	دارندگی بخاطر برازندگی
۱۵	نگرشی کوتاه به تاریخ ایران زمین
۲۱	کورش بزرگ
۲۵	داریوش بزرگ
۲۹	جهاننداری شاهنشاهان هخامنشی
۳۲	مهرداد اول اشك ششم
۳۵	ارد اول (اشك سیزدهم)
۳۷	سلسه اشکانی و افتخاراتی که آفرید
۳۹	اردشیر بابکان
۴۱	شاپور اول
۴۳	شاپور دوم
۴۷	یزدگرد اول
۴۹	انوشیروان دادگر
۵۵	ابنیه و آثاری که شاهان ساسانی بیادگار گذاشتند
۵۷	یعقوب لیث رویگر
۶۴	عضدالدوله دیلمی (پناه خسرو)
۶۷	شاه اسماعیل اول
۷۶	شاه عباس بزرگ
۸۴	نادر شاه
۹۳	کریم خان زند
۱۰۳	رضا شاه بزرگ (پهلوی اول)
۱۱۱	محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر (پهلوی دوم)
۱۳۱	علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی عصر انقلاب
۱۳۹	والاحضرت همایون رضا پهلوی (ولیعهد ایران)
۱۵۱	والاحضرت اشرف پهلوی
۱۶۱	شاهنشاه آریامهر از دیدگاه رهبران ومطبوعات جهان

« برگزیده‌ای از غشور کورش بزرگ »

منم کورش شاه جهان، شاه بزرگ قوی شوکت، پسر کبوجیه، شاه ههراشان
 هنگامیکه من بی جنگ و تینبزیل باشادی مردم در کلخ پادشاهان بر تخت
 شاهنشتم «مردوک» خداوندگار بزرگ، دلهای نجیب مردم را بسوی من متوجه
 کرد. لشکر من به آرامی به بابل درآمد. من نگذاشتم دشمنی به سومروا که پای گذارد.
 من از خرابی خانه‌های آنان جلوگیری کردم، نگذاشتم مردم از هتسی ساقط شوند.
 پادشاهانی که در همه جهان در کاخهای خود نشسته‌اند از دریای بالاتا دریای پائین
 پادشاهان عرب که در حیمه با زندگی میکنند، همه با ج سنگین خود را آورده پای مرا بوسیدند.
 خدایان سومروا که ترا که «بنویند» به بابل آورده باعث خشم خدای بزرگ شده بود
 به امر «مردوک» خداوندگار بزرگ، بی آسب به قصرهای آنان موسوم بشادی دل
 برگردانیدم. از خدایانیکه به شهرهای خود بدست من برگشته‌اند خواستارم که همه روز در
 پیشگاه «بل» و «نبو» طول عمر مرا بخوانند و نظر غایت بمن دارند

«فشور انقلاب سپید»

- ۱- الغاء رژیم ارباب و رعیتی
- ۲- ملی شدن جنگلها و مراتع
- ۳- فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی
- ۴- سپیم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی
- ۵- اصلاح قانون انتخابات و آزادی زنان .
- ۶- ایجاد سپاه دانش
- ۷- ایجاد سپاه بهداشت
- ۸- ایجاد سپاه ترویج و آبادانی
- ۹- تشکیل خانه های انصاف
- ۱۰- ملی کردن آبنمای سراسر کشور
- ۱۱- نوسازی در سراسر کشور
- ۱۲- انقلاب اداری و آموزشی

« برگزیده‌ای از کتبی‌های داریوش »

منم داریوش بزرگ، شاه شاهان مملکت، پیرو شتاب، نوۀ آرشام
 بنخامشی، اهورمزداشاهی را بمن اعطاء کرد، اهورمزدا مرا یاری کرد تا این
 مملکت را بدست آوردم، بفضل اهورمزدا من سلطنت را دارا گشتم.

نه من نه دودمانم، دروغگو و بی‌انصاف بد قلب نبودیم، من موافق حق و عدالت
 رفتار کردم، نه ناتوان نه توانا را آزرادم، تو هر که هستی، بعد از من پادشاه شوی
 سعی کن که آدم دروغگو را از خود دور کنی و با هر آدمی که بیدار باشد دوستی منمائی
 و او را سختی در هم بکوبی، اگر چنین رفتار بنمائی کشور من آباد خواهد شد.

آنانکه برای پیشرفت امور ملت، در خورتوانائی خود بکوشند، نشادی مرا افزون
 می‌سازند، این است روش کار من چه در انجمن بزم و چه در میدانهای رزم.

بیاری خداوند، من دوست و خواهان راستی هستم، من نادستی را دوست نسیم،
 من تندخو نیستم و برخوی خود نیک چیره‌ام.

برگزیده ای از سخنان شاهنشاه آریامهر

در دانشگاه «هاروارد»

از دوران اسپهتوری روم تا همین عصرالثریو نهایی بسیاری بنظر
پیروزی نظامی پدید آمده اند. بیاثید یکبار لژیونی بین المللی بوجود آوریم که
هدفش پیروزی در یکبار بادشمنان واقعی بشر یعنی با فقر، با جهل، با گرسنگی
و با بیعدالتی های اجتماعی باشد. بگذارید تاریخ آینه ده گو ای بی که نیروی
مغوی خدمتگزاران بشر از قدرت هر سپاه و نیروی تخریبی هر اسلحه ای
قویتر و پایدارتر است. بگذارید در دنیای مادی ما، آنها نیکه میخوانند خود را
وقف خدمت به بشریت کنند به دور هم گرد آیند و صدای معنویت را
بگوش صد مایملون از برادران خواهران بی پناه و نومیذ خود در سراسر جهان
برسانند. بگذارید در تبار کی خودخواهیها، حسابگریها، تبعیضها و ستمها، فروغ
یرزدانی از خود گذشته گشتگی و فداکاری و نوع دوستی بدست چنین نیروئی بدخش
در آید، بگذارید این گفته سعدی شاعر بزرگ بشریت بدست این افراحتقی بایک
توکز مجنت دیگران بی غمی نشاید که نامست نهند آدمی

« دارندگی؛ بخاطر برزندگی »

از روزگاری که بنای رفیع شاهنشاهی ایرانزمین بنیان گرفت تا امروز، ۲۵ قرن سپری گشته است و درطول این دوهزار و پانصد سال پرافتخار، تومار بسیاری از امپراتوریها برچیده شد و کاخ شامخ بسیاری از حکومتهای مقتدر با خاک یکسان گشت. لیکن ایران همواره سرافراز و پرهیمنه باقی ماند؛ زیرا در این مانائی راز نیست بس شگفت و امروز، ملت ایران یادگار اهتزاز پرشکوه درفش کاویان را جشن میگیرد تا پس از ۲۵ قرن، راز پایائی خود را برای ساکنان پنج قاره‌ی جهان زمزمه کند...

ایران درطول این سالهای پرفراز و نشیب، همواره کوهی بوده است که اگر چه زلزله‌های مهیب را بر خود دیده، لیکن استوار مانده است... و رودیست که اگر چه سدهای فراوانی بر سر راه خود دیده، ولی همچنان خروشیده و از تلاطم باز نایستاده است... و چشمه‌ایست که هر چند دستهای غدار بر جانش نشسته، لیکن باز هم زلالی دیرینه‌اش را بازیافته و آنچنان جوشیده است که سرزمین‌های بسیاری را آبیاری نموده و به‌مراه این بخشش بی‌دریغ، فراوانی و نعمت و آسایش را به مردم گیتی ارمغان کرده است...

یکروز وحشی «هونی» به ایران تاخت و روز دیگر مدعی «زومی» ... یکروز ژوبین «یونانی» سینه‌ی این سرزمین را نشانه گرفت و روز دیگر سنان «اعرابی» ... یکروز شمشیر «عثمانی» پیکر سترگ سرزمین شاهنشاهان را آماجگاه خود ساخت و روز دیگر گلوله‌ی استعمارگران شمالی و جنوبی ...

لیکن در تمامی این تهاجم‌ها و چیرگی‌های ادواری، آنکه پیروز نهائی بوده، ایران بوده و آنکه افسون جاودانگی خود را بکار بسته است، ایرانی ... بنابراین مدعیان پاره‌ای از خطه‌های جهان حق دارند که با آگاهی از این جاودانگی دچار شگفتی و بهت گردند و راز این مانائی را جستجو کنند ...

ما ماندیم، بدلیل آنکه ملتی جاندار و سرافراز و غیور و اندیشمند بودیم و بخوبی میدانستیم که قلوب ما زادگاه رهبران و سردارانی است که منادیان و هادیان بحقی برای اعتلای ما هستند و مقتدایانی که از میان ما برخیزند، لاجرم ستاره نبوغ و اقتدار و اهتزاز ما خواهند بود.

ما ماندیم، چون دانستیم که مذهب - سنت - فقر - شکنجه - استثمار و بسیاری از عوامل دیگر، این توان را ندارند که با ایرانی درستی‌زند و در این نبرد دهشتناک، به پیروزی و سلطه‌ی نهائی دست یابند.

ایران در طول ۲۵ قری که از عمر شاهنشاهی‌ش میگذرد، نهال گلی بوده است که هرگاه به بو و خو و رنگش طمع بر بیندند، ناگهان خاری شده و در چشم خصم خویش فرونشسته است. مضافاً که: فرهنگی

داریم بی نهایت سحر و این فرهنگ ماندگاری ترین ژوین ها و شمشیرها و گلوله ها بر جان و قلب بیگانه می نشیند و او را در برابر توانائی ایران و ایرانی تسلیم محض میسازد ...

ایرانی جادو میکند و این جادو ، عظمت و سلامت و راحت و افتخار می آفریند ... بهمین جهت برخی از بیگانگان حق دارند که به این کیمیا و این نوشدارو حسد ورزند و به سهولت در برابر تأثیر شگفت آور این معجون معجزه انگیز سر تعظیم فرود نیاورند ... آنان حق دارند و در عین حال واقف و مدعند که عظمت ها پیوسته حقد و حسد می آفرینند و این بعهدی دارندگان و بالندگان این عظمت هاست که از فقر دیگران غره نگردند و انکار آنان را بردل نگیرند.

«ایران» بیست و پنجمین سده ی مواجهه ی خود را در برابر حیرت ها - حسدها - ستایش ها - دشمنی ها و پذیرش ها سپری میسازد و اینگونه است که دروازه های خود را باز میگذارد تا همگان بیایند و تماشا کنند که ایران، تماشائی و افتخارانگیز و غورآمیز است ... و چرا که نیایند و این دارندگی و برازندگی را نبیند؟ ...

امروز به این نکته نیز توجه کامل داریم که چیزهائی هست که دلخواه ماست و در دسترسمان نیست ؛ لیکن این حقیقت محض را نیز بخوبی میدانیم که در تمامی ادوار تاریخ بشری ، در هیچ نقطه ی گیتی ، هیچ کشوری وجود نداشته است که مردمش به هرچه خواسته اند دست یافته باشند ... و امروز نیز هیچ جامعه و ملتی وجود ندارد که تمامی دلخواهش

را فراچنگ خود داشته و کلیه طبقاتش به آرزوها و خواسته‌های خود بطور کامل دست یافته باشند.

این يك حقيقت مسلم و يك واقعيت محض و كتمان‌ناپذير است كه درمترقي‌ترين كشورها نيز، لااقل براي اقليت‌هاشان، دشواري‌هاي عديده و احياناً غيرقابل حلي هست كه ارتباطي با شيوه‌هاي سياسي و اقتصادي آن كشورها ندارد، بهمين دليل گناه اين دشواري‌هاي كلي را بايد متوجه تقدير و غريزه و طبيعت بشري يا امثال آن بدانيم؛ و گرنه ناگزيريم كه به يك «مدينه فاضله» دلخوش باشيم و درعين حال اعتراف كنيم كه اين «مدينه فاضله» نه در گذشته وجود داشته و نه در زمان و مكان انسان امروز وجود خارجي دارد. . . و شايد درآينده نيز...

ما براي متجاوز از چهل تن از سران ممالك جهان در تخت جمشيد خيمه‌هائي برپا کرده‌ايم تا بعنوان ميهمانان گرامي ايران در آنها سكوني گزينند و تماشاگر مفاخر ديروز و امروز ما باشند . . .

ما رژه‌ي حماسه آفرين هزاران سرباز ايراني را مي بينيم كه نمايانگر عظمت گذشته و حال ايران زمينند و بديهي است كه بخاطر برگذاري اين جشن عظيم فرهنگي و تاريخي، بر خود مي باليم و از اين جهت خرسنديم كه آنچه بصورت خيمه برپا کرده‌ايم، خانه‌هاي دوستي و تفاهم و صلح و برابريند و اين اردو بخاطر جنگ و خونريزي و تجاوز برپا نشده است . . .

امروز اگر در پاره‌اي از نقاط جهان، طنين دلخراش گلوله

بگوش میرسد ، در سرزمین ما نغمه‌ی سرنا و کوس افتخار بگوش
می‌رسد . . .

امروز اگر در نقاط گوناگونی از جهان ، هزاران انسان بر
خاك هلاك می‌افتند و هزاران چشم اشکبار از خود به یادگار می‌گذارند،
در اینجا ؛ در سرزمین شاهان، سرود زندگی در ترنم است و بانگ صلح
و مودت و آشتی. . .

ما می‌خندیم تا به همگان بیاموزیم که در چشم انسانها اشک
نیافریند و خالق مهربانی و آشتی باشند - ما بر زمین زنده‌ی خود پای
می‌گوییم تا به همگان بیاموزیم که این پای‌کوبی و دست افشانی برتر
از پای‌گذاردن به زمین مرده و حقوق و نوا میس انسانهای بی‌گناه و
مصیبت دیده‌ی دنیای ماست. . .

ما جشن می‌گیریم تا این حقیقت را فریاد زنیم که جشن و
شادمانی در هر حال خوشایندتراز مصیبت و مرثیه‌سرائی انسانها بر گور
عزیزان آنهاست . . . ما همگان را در خانه‌ی خود میهمان می‌کنیم تا
این سروش مقدس را آواز دهیم که اگر دوستی و برادری و برابری و
مهربانی باشد ، همه می‌توانند میهمانهای شایسته‌ای برای تمام میزبانهای
دنیا باشند و دیگر دلیلی ندارد که با جنگ و کشتار و خونریزی ، بر
سفره‌ی مظلومان بنشینند و خود را بعنوان يك میزبان متجاوز ، بر سفره‌ی
تهی انسانهای محزون ، تحمیل نمایند .

آنروز خاك وطن در زیر گامهای سربازان متجاوز دشمن

می‌تپید و برسینه‌ی همین خالک افسرده و دژم، چرخهای کالسکه‌ای در گردش بود که موکب پادشاه جوان ایران را برای ادای سوگند سلطنت به خانه‌ی ملت می‌برد . . . در آن لحظات التهاب‌آمیز، چشمهای نگران ملت ایران متوجه این نقطه‌ی حساس و مرحله‌ی خطیر تاریخی بود و ایرانیانی که میراث هزاران سال تمدن و فرهنگ را در قلب و نهاد خویش انداخته بودند، از خود سؤال می‌کردند که آیا دست اجنبی از ساحت مقدس ایرانزمین دور خواهد شد و آیا کشور شاهنشاهی کورش بزرگ، باردیگرمجدوشکوه‌مندی دیرینه‌ی خویش را بازخواهد یافت؟ . . . امروز، همان ایرانی نگران - همان ایرانی مأیوس -

همان ایرانی محشور با بیگانه - همان ایرانی غارت شده، تماشاگر عظمتی است که حتی پیشوایان جهان را ناگزیر به نظاره‌ی آن ساخته است و این ایرانی، نه تنها صدای پرطنین گامهای دلیران هخامنشی را بربقایای باستانی سرزمین خویش می‌شنود، از سوی دیگر، دلش به چرخش چرخهای عظیم صنعتی و رویش بذرها و جوانه‌ها از بطن زمین، جان و توان می‌گیرد و بار دیگر در تمامی وجودش این اشتیاق شگرف به جوشش می‌افتد که:

باید شکست سدها را - باید پشت سر نهاد نشیب‌ها را - باید در نوردید تمامی فرازاها را . . . باید مردانه گام نهاد برمرز تمدن بزرگ، مرز افتخارات بزرگ، مرز معرفت و انسانیت بزرگ . . .

« دکتر جعفر شاهپد »

مهرماه ۱۳۵۰

نکرشی کوتاه به تاریخ ایران زمین

ایران صرفنظر از تاریخ مدون و افتخار آمیزی که دارد، دارای نوعی تاریخ افسانه گون نیز میباشد که منشأ قسمت اعظم آن از ادوار بسیار دیرینه است ...

در شاهنامه از پادشاهان ایران باستان، چهار سلسله ذکر شده است: پیشدادیان - کیانیان - اشکانیان ... و ساسانیان. وقایعی که پیرامون دو سلسله ی پیشدادی و کیانی نقل شده، تقریباً اساطیری است که احتمالاً در لفاف بعضی از این اسطوره ها حقایقی نیز مستور است. تاریخ اشکانیان در شاهنامه تا حدی واقعی است، لیکن تنها چند نام از سلاطین آن سلسله را شمرده و ذکر از وقایع مهمی که در زمان آنها رخ داده نکرده است.

قسمت چهارم، یعنی آنچه مربوط به ساسانیان است با تاریخ مطابقت دارد ولی ضمن آنکه اسامی پادشاهان این سلسله به ترتیب ذکر شده، مع هذا پاره ای از وقایع زندگی آنان از شمائی افسانه ای مایه می گیرد.

تاریخ مدون ایران را به دودوره میتوان تقسیم کرد: تاریخ پیش از اسلام و تاریخ بعد از اسلام...

۱- تاریخ ایران پیش از اسلام: در این دوره قسمت اعظم سکنه‌ی ایران را آریائی‌ها تشکیل میدادند. از جمله: مادها در شمال غربی ایران، پارسیها در قسمت جنوبی... و پارتها در خراسان سکونت داشتند. قوم ماد در اوایل قرن هفتم پیش از میلاد بدست کورش بزرگ برافتاد، و سلطنت ایران به پارسیان انتقال یافت و امپراتوری هخامنشی تشکیل شد.



دولت هخامنشی سرانجام در ۳۳۰ پیش از میلاد بدست اسکندر مقدونی برافتاد، تخت جمشید که کاخ شاهان آن بود به آتش سوخت، داریوش سوم بقتل رسید، و ایران جزئی از امپراتوری مقدونیه شد. پس از مرگ اسکندر، ممالک او میان جانشینانش تقسیم شد و ایران از قسمت‌هایی بود که به سلوکوس اول رسید و تحت حکومت سلوکیان درآمد.

دردوره سلوکیان که حدود ۲۵۰ سال در ایران حکومت کردند،

تمدن یونان در ایران نفوذ کرد. سلسله‌ی سلوکی بدست قوم پارت منقرض شد و از حدود ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۶ میلادی، سلسله اشکانی در زمان مهرداد اول به اوج وسعت خود رسید و از طرف دیگر با بین‌النهرین و آسیای صغیر همسایه شد.

در زمان ارد اول نخستین جنگ بین ایران و روم در گرفت، این سلسله به علت فساد و اختلافات داخلی کم‌کم ضعیف شد و سرانجام بدست اردشیر اول ساسانی بر افتاد.

اردشیر اول سلسله پارسی ساسانیان را تأسیس کرد و پادشاهان این سلسله تا ۶۵۲ بعد از میلاد در ایران سلطنت کردند. ساسانیان حکومتی ملی و متکی به دین و تمدن ایران تأسیس کردند. جنگهای ایران و روم در آن دوره ادامه یافت. امپراتوری پهنای ساسانی که زمانی از رود سند تا دریای سرخ ممتد بود، سرانجام بر اثر مشکلات داخلی و گرفتاریهای خارجی ضعیف شد. آخرین پادشاه این سلسله، یزدگرد سوم با حمله‌ی اعراب مسلمان روبرو شد. ایرانیان در جنگهای قادسیه، مداین، جلولاء و نهاوند مغلوب شدند و دولت ساسانی از پای درآمد.

۲- تاریخ اسلام پس از اسلام : این دوره از تاریخ ایران از فتح نهاوند بدست اعراب در سال ۲۲ هجری آغاز می‌شود. تقریباً ۲۰ سال بطول انجامید تا همه‌ی ایالات ایران بجز کابل و مکران بدست اعراب افتاد. چندی نگذشت که تقریباً همه‌ی مردم ایران به دین اسلام گرویدند. در ابتدای این دوره اکثر خلفا یا سلسله‌های محلی مانند خلفای عباسی و سلسله‌های صفاریان و آل زیار و سامانیان و سلاجقه و - خوارزمشاهیان بحکومت پرداختند و این وضع تا ظهور مغول ادامه داشت. فاجعه‌ی حمله‌ی مغول در ایالات ایران همه جا با کشتار و ویرانی

وغارت همراه بود و وحدت ایران را از میان برد و لطمه‌ای کلی به آبادی و تمدن و فرهنگ ایران وارد کرد .

جانشینان هلاکو که بعنوان ایلخانان در ایران حکمران کردند ، تحت تأثیر وزرا و مشاوران مسلمانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و شمس‌الدین محمد جوینی به آیین اسلام گرویدند و رفته رفته مقهور تمدن ایرانی شدند . عاقبت فساد و اختلاف در میان آنها موجب شد که يك وضع ملوك الطوائفی در سراسر ایران پیش آید و سلسله‌هایی محلی چون چوپانیان - آل جلایر - آل مظفر - سربداران در اطراف سر بر آوردند . این ملوك الطوائفی را مرد خونخواری بنام تیمور پایان داد . تیمور که به امیر تیمور لنگ معروف است بسیاری از صفحات آباد ایران را به غارت و چپاول کشید و با اعمالی وحشیانه به حکومت ایلخانان پایان داد ، لیکن بنیاد حکومتش سست بود و پس از مرگش قلمرو وسیع حکومت او دچار هرج و مرج شد .

بیش از نیم قرن نگذشت که از همه‌ی صفحات ایران تنها سیستان و خراسان در دست جانشینان تیمور باقی ماند و دولتهایی از قبیل آق‌قویونلو و قراقوینلوروی کار آمدند . سرانجام شاه اسماعیل اول صفوی به این هرج و مرج پایان داد . ایران دگر بار تحت حکومتی واحد در آمد و به مرحله‌ی يك دولت ملی اعتلا یافت .

پادشاهان صفویه با پذیرش مذهب تشیع سرزمینهای شیعه‌نشین ایران را در برابر تجاوز اهل تسنن متحد کردند و اساس دولت خود را بر ترویج مذهب تشیع و بر پا کردن مراسم تعزیه‌ی محرم و تکریم و زیارت بقاع متبرکه نهادند . این امر موجب شد که خطر تجزیه ایران از میان برود و استقلال و موجودیت آن حفظ شود .

در زمان صفویه روابط سیاسی و تجارتي با بعضی از دولتهای اروپائی

بر قرار شد، و سازمان نظامی و نظام اداری نسبتاً مرتبی بوجود آمد؛ لیکن بعد از مرگ شاه عباس دوم ضعف و انحطاط در دولت صفویه پدید آمد، حسن صلح جوئی و آرام طلبی و استغراق در شهوت و عشرت، و اواخر عهد صفویه را آماده‌ی انقراض ساخت و ضربتی که شمشیر افغانه بر پیکرش وارد کرد، یکباره آن را از پای در آورد.

هجوم افغانها يك بار دیگر ماجرای هجوم اعراب و جنگ قادسیه را تجدید کرد. ضعف و انحطاط واقعی سلاطین صفوی که در زیر پرده‌ی جلال و جبروت ظاهری پوشیده بود، به نیرنگ «میرویس» و حمله محمود افغان و اشرف افغان آشکار شد. مقارن این جریان، پطر کبیر روسیه به بهانه‌ی کمک و شاید بدعوت شاهزاده طهماسب دوم صفوی، لشکر به سواحل دریای شمال فرستاد.

اشرف افغان هم خود قسمتی از ولایات مغرب را به ترکان عثمانی واگذارد. همه‌ی اینها ایران را به سوی تجزیه کشانید اما ظهور نادر از این تجزیه ممانعت کرد. وی پس از غلبه بر اشرف و اخراج افغانها، طهماسب دوم صفوی را نیز بعنوان سستی و خیانت خلع کرد و چندی بعد خود تاج و تخت ایران را بدست آورد.

مرگ نادر شاه دولت عظیم و مقتدری را که به تدبیر و شجاعت او بوجود آمده بود متلاشی کرد و هرج و مرج پدید آمد. مدعیان سلطنت سر بر آوردند، و میان آنان بر سر فرمانروائی نزاع در گرفت، عاقبت کریم خان زند قدرت را بدست آورد و سلسله‌ی زندیه را تأسیس نمود. کریم خان درباری ساده و کم خرج تشکیل داد و بصره را با جنگ از جنگ عثمانیها گرفت؛ اما با مرگ او دولت زندیه نیز در میان اختلافهای خانگی ضعیف شد و آقا محمد خان قاجار سلطنت و قدرت را از دست لطفعلی خان زند، آخرین شاهزاده‌ی خاندان زندیه خارج

کرد و دولت قاجاریه را بنا نهاد .

دولت قاجاریه از همان آغاز کار مواجه شد با انقلاب کبیر فرانسه و توسعه‌ی شرکت هند شرقی. در واقع تاریخ مناسبات سیاسی قاجاریه عبارت شد از تاریخ رقابت‌های سیاسی و بازرگانی انگلستان و فرانسه و سپس انگلستان و روسیه. دربار فتحعلی شاه قاجار میدان تحریک و رقابت‌های بین ناپلئون و انگلستان بود و دربار محمد شاه قاجار، عرصه‌ی اختلافات بین روس‌ها و انگلیس‌ها... جنگ‌های ایران و روس و جنگ‌های هرات قوای ایران را تحلیل بردند و ضعف و فقر مادی و معنوی ایران را افزودند، در دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، وجود رجالی چون امیرکبیر و سید جمال الدین افغانی مقدمات پیدایش افکار تجدد طلبی و ترقی خواهی را در ایران فراهم آورد .

پسر ناصرالدین شاه، قاجار در روزهای آخر عمر خود فرمان تأسیس مجلس شورای ملی را صادر کرد . دوران سلطنت احمد شاه قاجار آخرین پادشاه این سلسله بعلت بروز اغتشاش‌های داخلی و ضعف خزانه مملکت و ناامنی راه‌ها دچار مشکلات فراوان شد.

جنگ جهانی اول ؛ ایران را با آنکه بیطرف بود میان تجاوز و تعارض روس و عثمانی قرار داد. در پایان جنگ، قراردادی با انگلیس‌ها بسته شد که تقریباً همه‌ی اختیار مالیه و نظام و راه‌های ایران را به آنان واگذار میکرد. این موضوع به اضافه ظهور انقلاب کبیر روسیه و رفتن قوای روس از ایران، منجر به قیام میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان و اعتراض «خیابانی» شد. این اوضاع و احوال و نابسامانی ادامه داشت تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ظهور قهرمان و سردار بزرگ ایران : رضا خان سردار سپه ... و این طلوعی بود برای انقلاب بزرگ ایران در تمامی زمینه‌های فرهنگی، علمی، عمرانی و اقتصادی ...

کوروش بزرگ



قبل از کوروش بزرگ سه پادشاه
از طایفه‌ی هخامنشی به نامهای
(تیسپس) یا (چیش پش) و کوروش
و کمبوجیه در عیلام حکمفرمائی
کردند. کوروش بزرگ در غرب،
معروف به (سیروس) است و او همان
کوروش دوم است که بابی نوین
در تاریخ جهان باز کرد.

بی‌هیچ شبهه کوروش بزرگ
از نوابغ روزگار است و نظرش
بلندتر از آن بود که به جهانگیری

اکتفا کند، بلکه خواسته است در جهان اساس تمدن نوین را بنیان
نهد تا کلیه اقوام از بار ظلم و ستم نجات یافته و در نهایت آزادگی
و آسایش و به زیستی مسالمت جویانه بپردازند. بدین سبب است که

ملل گوناگون او را « منجی » نامیده‌اند و قوم یهود آن پادشاهان بزرگ را به چوپانی تشبیه کرد که از سوی خداوند مأمور حراست و محافظت « عباد » است .

اوضاع داخلی ماد موجب گشت که کورش بزرگ علیه (آستیاك) قیام کند و در همین قیام بود که سپاه آستیاك در مقابلۀ با سپاه (بازاردگاد) مغلوب شد و در پیگرد این ماجرا ، سپاهیان ماد بر آستیاك شوریده و او را اسیر کردند و تسلیم کورش نمودند . کورش بزرگ نیز نسبت به پادشاه ظالم ماد آزاری روا نداشت و تنها به مغلوب نمودن وی اکتفا نمود .

شکست (آستیاك) و پیشرفت قوم پارس ، پادشاه لیدی (کرزوس) را دچار هراس و وحشت نمود و موجب گشت که او به مقابلۀ کورش بزرگ بشتابد . بهمین دلیل با متحدین مصری و یونانی خود وارد مذاکره گردید ، لیکن کورش پیش از او دست به تهاجم زد و در سال ۵۴۵ قبل از میلاد ، با لشکر خود وارد «سارد» پایتخت «لیدی» گردید . لشکر ایران هنگامی وارد «سارد» گردید که «کرزوس» قصد نابود ساختن خود و خانواده‌اش را داشت و کاخ مقر اقامت خویش را به آتش کشید ، لیکن بفرمان کورش بزرگ ، سپاهیان ایران آتشی را که از کاخ کرزوس زبانه میکشید خاموش نموده و پادشاه لیدی را از مرگ رهانیدند .

پس از این حادثه سرزمینهای یونانی واقع در آسیای صغیر بدست سرداران کورش ، یکی پس از دیگری تسخیر شد .

کورش بزرگ پس از فیصله‌ی کار کرزوس از سالهای ۵۳۹ تا ۵۴۵ قبل از میلاد با اقوامی که بین دریای شمال و سرزمین هند اقامت داشتند به مبارزه پرداخت و در طول این سالها ، سرزمینهای چون بلخ

و مرو و سغد را تا حدود جیحون در قلمرو فرمانروائی و شاهنشاهی خود در آورد. مضافاً در این ایالات به آبادانی و عمران پرداخت و استحکاماتی بوجود آورد که تا زمان اسکندر نیز بر جا بود. آنگاه کورش بزرگ سرزمین زرننگ یا سیستان و مکران را جزو متصرفات خود ساخت.

در سال ۵۳۹ قبل از میلاد، کورش تصمیم به چیرگی بر بابل را گرفت و برای انجام این تصمیم، بدلیل آنکه تصرف بابل بوسیله محاصره و حمله‌های پی‌درپی میسر نگردید، کورش دست به کاری عظیم زد و مجرای فرات را تغییر داد و آنگاه پس از آنکه «بالتازار» پسر «نبونید» را شکست داد، سپاه ایران از مجرای قدیم فرات وارد بابل گردید. کورش معابد بابلیان را محترم شمرد، قتل و غارت را منع نمود و چون شخصاً وارد پایتخت بابلی‌ها گردید، مردم آن سامان به پیشواز او شتافته و وی را نجات دهنده‌ی خود خطاب نمودند.

کورش نیز نسبت به «نبونید» کمال مروت را مرعی داشت و تنها به تبعید او در کرمان اکتفا نمود.

کورش بزرگ مذهب خود و آداب ملت خویش را به هیچ انسانی تحمیل نکرد و حتی دستور داد بت‌هائی را که پادشاه بابل از هراس او به نقطه‌ای دور دست انتقال داده بود، مجدداً به بابل بازگردانند. عدل و رأفت کورش شامل حال تمامی ملل گردید و از جمله ظروف طلا و نقره را که از بیت المقدس آورده بودند، به یهودیان بازگرداند و به آنان اجازه داد به فلسطین مراجعت نموده و معابد خود را دیگر باره بنا کنند.

بیانیه‌ی کورش بزرگ در بابل حادثه‌ی بسیار مهم و بی نظیری در تاریخ انسانیت محسوب میشود، زیرا شاهنشاه ایران زمین در این بیانیه بر خلاف تمام حکمرانان پیشین، اعتقاد خود را به سه لزوم مساوات و

آزادی تمام افراد بشر بانهایت صراحت و وضوح ابراز داشته است .
آنچه از گفتار گوناگون مورخان پیشین استنباط میشود اینست که
طوایف صحرانشین آسیای وسطی ، صفحات شرقی کشور و شاهنشاهی
ایران را عرصه تاخت و تاز قرار دادند . کورش بزرگ نیز بجنگ
آنان شتافت و در این کارزار کشته شد . (۵۲۷ قبل از میلاد) . جسد
بنیانگذار شاهنشاهی ایران را در پاسارگاد در مقبره‌ای که به مادر
سلیمان معروف است بخاک سپردند .

ای انسان ، هر که باشی و از هر کجا که بیایی زیرا
میدانم خواهی آمد ، من کوروش هستم که برای
پارسیها این شاهنشاهی پهناور را بنیاد کرده‌ام ، بدین
مشتی خاک که مرا پوشانده رشک مبر .
« از سخنان کوروش بزرگ در واپسین دم حیات »

داریوش بزرگ

هفت سردار ایرانی که قصد کشتن «گوماتا» غاصب سلطنت را داشتند، بین خود چنین قرار گذاشتند که کسی را به شاهی بر گزینند که اسبش پس از طلوع آفتاب، هنگامی که همه از شهر بیرون میروند، پیش از دیگر اسبها شیهه بکشد. و باتدبیر میرآخور داریوش، اسب او پیش از دیگر اسبها شیهه کشید. آن هفت سردار «گوماتا» را بقتل رسانیدند و داریوش را براریکه سلطنت نشانند.

داریوش بزرگ یکی از پادشاهان بزرگ جهان است که صیت اقتدار و جهانداریش هنوز از عالم محو نگردیده است. طی هفت سال و نوزده جنگ، داریوش و سردارانش کلیه مدعیان سلطنت را که در اطراف کشور شاهنشاهی علم طغیان بر افراشته بودند مغلوب و مقهور نمودند. کتیبه معروف بیستون یادگار این اقدامات بزرگ است.

پس از رفع شورشهای داخلی در سال ۵۱۷ شاهنشاه ایران عازم مصر گردید و حکمران آن حدود «اریاندس» را که خیال طغیان داشت به قتل رسانید. نسبت به روحانیون مصر انواع ملامت رانموده

آئین مصریان را محترم داشت . در عزای «گاو آپیس» که در همان سال مرده بود شخصاً شرکت کرد و در واحه‌ی «تب» معبدی برای «آمون» ساخت که خرابه‌ی آن هنوز باقیست . مصر از زمان داریوش بزرگ بی‌نهایت آباد گردید و ششمین استان یا ساتراپی کشور شاهنشاهی بود . ساتراپ مصر در قصر قدیم فراعنه منزل نموده تحت امر خویش سه «ساخلو» در نقاط مصر داشت و مصر کمافی السابق در دست نجبا و کاهنان باقی ماند .



داریوش کشور وسیع خود را به بیست ساتراپی (ایالت بزرگ) تقسیم نمود و برای اینکه کلیه اقتدارات در دست يك «ساتراپ» یا حکمفرما جمع نشود، در نزد هر يك از آنان يك فرمانده لشکر و دبیر مخصوص برقرار نمود که مواظب «ساتراپ» بوده مستقیماً با دربار مکاتبه نمایند. گذشته از این برای جلوگیری از تعدی حکام و اجحاف تحصیل داران و گسترش عدالت، ترتیبات خاصی مقرر داشت. از جمله بازرسان مخصوصی در سراسر مملکت مراقب مأموران عالیمقام دولتی

بودند و مأموران دیگر در خفا، اعمال متصدیان امور را تحت نظر گرفته،
بدربار شاهنشاه اطلاع میدادند.

داریوش بزرگ شاهراه سارد و شوش را که نزدیک ۲۴۰۰ کیلومتر
است ایجاد نمود. در هر چند کیلومتر ایستگاه راه-پادگان نظامی و
میهمانخانه‌های باشکوه احداث نمود. او سکه طلا (دریک) را رایج
ساخت، مالیات را تخفیف داد و زارعین را تشویق کرد و ترعه‌ای که
نیل را به دریای احمر مربوط میساخت و بوسیله آن کشتی‌های مدیترانه
داخل اقیانوس هند می‌گشتند باز نمود.

داریوش در پیشرفت صنعت معماری و حجاری بذل توجه بسیار
نمود و میتوان گفت که این پادشاه بزرگ در هر رشته از امور اقدامات
برجسته کرد.

در سال ۵۱۲ قبل از میلاد، داریوش بزرگ داخل پنجاب گردید
و با اراضی وسیعی که در آن حدود به تصرف خود در آورده تشکیل
استانی جدید داد.

پادشاه ایران میخواست اقوام «سگیت‌های» روسیه جنوبی را که
در حدود ایران تولید مزاحمت مینمودند یکباره مطیع خود سازد.
به همین دلیل در سال ۵۱۴ کلیه ایالات یونانی آسیای صغیر به امر شاهنشاه
ایران پلی از کشتی ترتیب دادند و لشگر ایران از دانونب گذشت، سپس
سپاه ایران به مرغزارهای سگیت‌ها رسید و مدت دوماه در آن حدود بسر
برد، لیکن سگیت‌ها از سر راه او گریخته و کلیه آذوقه بین راه را معدوم
ساخته بودند. سپاه داریوش قصد مراجعت نمود و در این حال ۸۰ هزار
نفر از لشگر ایران در اروپا باقی ماند و شهرهای مختلف اطراف را
تسخیر نموده و پادشاه مقدونیه نیز مطیع شاهنشاهی ایران گشت.

یونانیان چندی بعد بکمک آتنی‌ها شهر سارد را که متعلق به ایران

بود به آتش کشیدند و داریوش بزرگ بحدی از این اقدام خشمگین شد که گویند غلامی را امر داد تا در هنگامیکه شاهنشاه به صرف غذا نشسته آن غلام، حرکت ناشایست یونانیان را بخاطر او بیاورد. سرانجام در سال ۴۹۶ شورشیان یونان شکست سختی خوردند و «میلت» مرکز شورش در آسیای صغیر بدست ایران افتاد. آنگاه داریوش به مردونیه فرمان داد که ایالات تراکیه و مقدونیه را که سر به شورش برداشته بود مطیع حکومت مرکزی ایران سازد و مردونیه نیز بخوبی از عهده‌ی این مأموریت برآمد و موفق شد که اسکندر پسر «امینتاس» پادشاه مقدونیه را مطیع شاهنشاه ایران سازد.

در سال ۴۹۰ قبل از میلاد لشکر ایران به فرماندهی «آرتافرن» بعزم تسخیر یونان از طریق دریا حرکت کرد. بین راه شهر «اریتره» را که اهالی آن در ماجرای آتش زدن شهر سارد دخالت داشتند اسیر نمودند و به شوش فرستادند. سپس سپاه ایران در ماراتن پیاده گشت و چند روز سپاه ایران و آتن بدون جنگ در مقابل یکدیگر ایستادند ولی «میلیاد» آنها را ناگزیر به حمله نمود و این هجوم در شرایطی صورت گرفت که هنوز کلیه سپاهیان ایران پیاده نشده بودند و بهمین دلیل «داتیس» که در غیاب «آرتافرن» فرماندهی سپاه ایران را بعهدہ گرفته بود، تصمیم به عقب نشینی گرفت.

داریوش بزرگ که از ماجرای عقب نشینی داتیس بسختی آشفته و دژم شده بود، خود در صدد لشکرکشی برآمد ولی اجل مهلتش نداد و در پائیز سال ۴۸۶ قبل از میلاد زندگی افتخار آمیز خود را بدرود گفت و پس از او خشایارشا بود که این مهم را بعهدہ گرفت و به انتقام آتش کشیدن شهر سارد، به آتن لشکر کشید و آن شهر را در نهایت قدرت به انقیاد خود درآورد.

جهان‌داری شاهنشاهان هخامنشی



پادشاهان هخامنشی در اداره‌ی امور ممالك وسیعی که در قلمرو خود داشتند، عادات و سنن و مذاهب همه را محترم داشتند، تشکیلات خصوصی آنها را هرگز برهم نزدند و تا زمانی که این اقوام، خود را از اتباع ایرانی میدانستند، احدی مزاحم آنان نمیشد. میدانیم که یکی از وظایف

«ساتراپ»ها که همان حکمرانان و استانداران عهد هخامنشی محسوب میشدند این بود که غیر از وصول مالیات، برای خود هم حقی دریافت می‌داشتند و همین امر سبب شد که بنا به گفته‌ی مورخ بزرگی نظیر «پلوتارک» برای آنکه به اتباع تحت حکومت شاهنشاهی تحمیلی روا نشود، داریوش بزرگ مالیاتها را به حداقل ممکن کاهش داد.

در مورد امور قضائی آنچه میتوان گفت اینست که شخص شاه در مسایل جزائی و جنایات مربوط به امنیت مملکت، رسیدگی نهائی را انجام میداد و برای رسیدگی به مسایل حقوقی، قضاتی از طرف شاه معین شده بود که از روی کمال عدل و انصاف داورى کنند و موضوع اجرای عدل، بقدرى مورد توجه شاهنشاهان هخامنشى بود که نسبت به قضاتی که مراعات آنرا نمى نمودند، بسختى رفتار میشد و حتى در برخی اوقات، آنان را کشته و پوستشان را بر روی مسند قضاوتشان میگستراندند. معهذا هیچکس را بخاطر ارتکاب يك جرم محکوم بمرگ نمیکردند و هیچکس حق نداشت که نسبت به خدمه‌ی خود در صورتیکه مرتکب گناهی میشدند، با خشونت و شقاوت رفتار کند ...

... و اما در زمینه مذهب و آداب و سنن ایرانیان عهد هخامنشى آنچه در خور اشاره میباشد اینست که ملت ایران در آن زمان، آب و آتش و باد و نور و شب و روز را بدلیل آنکه مایه‌های اصلی حیات آدمی هستند محترم میشمرد و «مغان» روحانیانی بود که در اجرای مراسم مذهبی شرکت می‌جستند و ریشه‌ای بس دیرینه و قدیمی داشتند. شاید ریشه‌ی آنها مربوط به زمانی میشد که ایرانیان و هندیها هنوز مهاجرت نکرده بودند و قوم آریا هنوز بر ایران زمین تسلط نداشت.

فرق فاحشى که میان مراسم پارسی‌ها و مغان ملاحظه میشود اینست که پارسی‌ها اجساد خود را موم‌اندود کرده و سپس بخاك میسپردند ولی مغان، دفن اموات را جایز نمى‌شمردند.

پادشاهان هخامنشى که ممالك وسیعی را تحت تصرف خویش در آورده و ملل گوناگون را مطیع خود ساختند، در ساختن بناها از مهارت تمامی معماران ماهر و چیره‌دست استفاده نمودند و از همین رو در آثار صنعتی ایران در آن عصر، انواع مختلف صنعت سایر ملل نیز مشهود است.

داریوش بزرگ گوید که در بنای تخت جمشید، صنعتگران: بابلی - مادی - لیدی و مصری خدمت میکردند و مصالح آنرا از نقاط دوردست میآوردند. مثلاً عاج را از هندوستان - چوب سدر را از لبنان - سنگ ستونها را از یونان و زینت دیوارها را از اتیوپی وارد میکردند. بنابراین عجیب نیست اگر در صنعت ایران آثار سایر ملل مشاهده میشود و نکته‌ی مهم در اینست که ایرانیان آن زمان در صنعت چه ابداعی نمودند و چه ابتکاراتی بخرج دادند.

در سایر ملل رسم بر این بود که صنعتگرانشان مراعات منافع خصوصی شهرها را مینمودند و نکاتی را مراعات میکردند که نمودار فکر اهالی آن مناطق را اقناع کند، لیکن هنگامیکه کشورهای وسیع در دست ایرانیان افتاد و تمام اهالی آنها، اتباع ایران محسوب گشتند، پادشاهان هخامنشی بر آن شدند که از این صنعت‌ها تلفیق استادانه‌ای بوجود آورند تا علاوه بر اینکه از دیدگاه انسان زیبا نمودار شود، عظمت عصر هخامنشی را هم به نمایش درآورد.

مهمترین آثار ایام هخامنشی، تخت جمشید در بازار گاد است که یونانیان آنرا «پرسپولیس» نامیده‌اند. عظمت این بنا امروز هم از ویرانه‌های آن هویداست. در ساختن قصرها و ابنیه‌ی این بنای عظیم، اکثر پادشاهان هخامنشی دخالت داشته‌اند ولی میتوان گفت که مهمترین قسمت‌های آن در زمان داریوش بزرگ و خشایارشا بنا گردیده است. کتیبه‌هایی که شاهان هخامنشی از خود بیادگار گذاشته‌اند بر سه زبان است: پارسی باستان - زبان انزانی یا شوشی و زبان بابلی - ولی مهمترین کتیبه‌ی ایام هخامنشی کتیبه‌ی معروف «بیستون» است که در آن داریوش بزرگ، اقدامات خود را شرح میدهد و به سه زبان نوشته شده است. داریوش فرمان داد که این کتیبه را رونویس و ترجمه کرده و در اطراف ایران منتشر نمایند.

مهرداد اول - اشك ششم

بنا بروصیت اشك پنجم - فرهاد اول ، برادرش «مهرداد» که مردی جنگجو و سیاس و عاقل بود بجای او نشست. اشك پنجم بدلیل آنکه پسران متعدد داشت چون نمیخواست زمام امور دولت اشکانی



را بدست جوانهائی خام و بی- تجربه بسپارد آنانرا به اطاعت از عموشان «مهرداد» که برادر خودوی بود دعوت کرد و آنان نیز با آنکه حق مسلم خودرا در اختیار دیگری میدیدند ، بدلیل مصلحت اندیشی پدر، خلاف گفتهی اورفتار نکردند.

پادشاهی «مهرداد اول» در تاریخ ایران یکی از دوران افتخار آمیز محسوب میشود زیرا قبل از مهرداد ، منطقهی نفوذ اشکانیان چندان گسترشی نداشت و همواره دولتهای مقتدری چون روم و سلوکیه را در دوسوی خود داشت .

«مهرداد» مردی جنگاور، سیاستمدار، مدبر و عاقل بود و در زمان پادشاهی او بروسعت کشور اشکانی افزوده شد. آذربایجان، مرو، خوزستان، پارس و بابل ضمیمه‌ی ایران گردید و قسمتی از هندوستان تا رود «جیلیم» بتصرف مهرداد درآمد. بدینگونه که مهرداد از ضعف دولت سلوکی استفاده کرد و قسمتی از سرزمین «مرو» را گرفت و در مغرب نیز همدان و آذربایجان و ارمنستان را گرفت و سپس نوبت به خوزستان و پارس و بابل و عیلام رسید و تمامی آنها به تصرف وی درآمد.

در زمان این شاهنشاه بود که «دمتریوس» پادشاه سلوکی که از توسعه‌ی فتوحات مهرداد اول بیمناک شده بود، بقصد جلوگیری از ازدیاد قدرت وی افتاد. ابتدا قسمتی از یونانیان مقیم بابل و خوزستان را علیه او شورانید و سپس به سرزمین اصلی اشکانی حمله برد و چند بار نیز پیروزیهای منطقه‌ای و کوچکی بدست آورد، ولی مهرداد که بقا و فنای سلسله‌ی اشکانی را در گرو این نبرد میدید،^۱ «دمتریوس» را برای مذاکره به کاخ خود دعوت کرد و چون دمتریوس به اتفاق جمعی از نگهبانانش به اردوی مهرداد اول آمدند، به بهانه‌ای نگهبانان را از اطراف شاه سلوکی دور ساخت و سپس به آسانی او را دستگیر کرد و پس از اینکه با نشان دادن او در حال اسارت به سپاهیاننش آنها را پراکنده ساخت، او را به گرگان فرستاد و در آنجا با کمال احترام مانند پادشاهی از او پذیرائی کردند.

در زمان «مهرداد اول» کشور ایران بصورت یکی از دو قدرت اصلی آن زمان درآمد و در بسیاری از موارد از امپراتوری روم برتری گرفت و هنگامی که مهرداد در سال ۱۳۶ قبل از میلاد درگذشت، دولت اشکانی شامل پارت-گرگان-مرو-خوارزم-هرات-سیستان-زرنج-

پنجاب هند- ماردستان- خوزستان- پارس و بابل بود.
 مهرداد نه تنها در جنگ و سیاست، بلکه در کشورداری نیز
 صاحب نظر بود. برای نخستین بار در تاریخ ایران مجلس سنا و مجلس
 شورا بوجود آورد و هنگامیکه این دو مجلس برای مشورت در امری
 با هم جمع میشدند آنرا مجلس «مهستان» مینامیدند. تجدیدنظر در
 سازمان کشوری و اداری ایران نیز از کارهای مهم او بود و مهمترین
 کار مجلس «مهستان» این بود که از آن پس هرگاه پادشاهی میمرد و
 جانشینی نداشت، اعضاء مجلس، پادشاه تازه‌ای انتخاب میکردند.



(هیچ دولتی بدون رجال و هیچ رجالی بدون مال و
 هیچ مالی بدون زراعت و هیچ زراعتی بدون عدالت
 نمیشود.)
 «از کلمات اردشیر بابکان ساسانی»

ارد اول (اشک سیزدهم)



ارد اول ، معروف به اشک سیزدهم
۵۵ سال قبل از تولد مسیح به تخت
پادشاهی نشست . مهمترین حادثه‌ای که
در زمان پادشاهی او رخ داد ، جنگ
مشهور حران (در ماوراءالنهر) است
که در سال ۵۳ قبل از میلاد اتفاق افتاد.
ماجرای بدینگونه بود که فرمانروای
«اسرون» برگزیده‌ترین سردار رومی را
که «کراسوس» نام داشت و مضافاً ایالت
سوریه تحت فرمانروائی او بود ، تشویق
نمود که به اردتاخته و حکومت شاهنشاهی
ایران را از پیشرفتهای روز افزونی که
داشت ، باز دارد ...

پادشاه اشکانی (ارد) عواقب وخیم جنگ را به کراسوس گوشزد
نمود ولی سردار رومی از روی غرور و نخوت پاسخ داد که گزیری

جز جنگ نیست .

بهمین جهت «ارد» وارد ارمنستان گردید و سردار نامی خود «سورنا» را به مقابله با کراسوس در بین النهرین فرستاد و در جنگی که رخ داد ، سواران اشکانی که در تیراندازی مهارتی بی مانند داشتند ، بجنگ و گریز پرداخته و با استراتژیک خاص و مبتکرانه‌ای که از خود بروز دادند بجنگ و گریز پرداخته و رومیان را به محلهای بی آب و علف کشیده ، آنها را در زیر بارانی از تیر به هلاکت رسانیدند .

در این مبارزه پسر بزرگ کراسوس بنام «پوبلیس» کشته شد و چون سر او را بر سر نیزه نمودند ، سواران اشکانی بر شدت حملات خود افزوده و ضربات سختی بر رومیان وارد آوردند .

در این تهاجم‌های بی امان سپاهیان اشکانی بود که کراسوس نیز کشته شد و پس از آنکه بیش از بیست هزار رومی کشته و ده هزار نفر اسیر گشتند ، سر کراسوس و اسیران رومی را برای «ارد» در ارمنستان فرستادند و از همین زمان بود که رومیان به حقیقتی بزرگ و قوف یافته و متوجه شدند که در گیری با کشور شاهنشاهی ایران کار ساده‌ای نیست . در تواریخ ضبط است که «ارد» در سنین کهولت ، پس از ۳۷ سال پادشاهی ، زمام امور را به فرزند خویش فرهاد چهارم تفویض کرد .

سلسله اشکانی و افتخاراتی که آفرید

سلسله‌ی اشکانی از یکسوسرزمین پهناور و مقتدر ایران را از قید سلوکیان نجات داد و از سوی دیگر سالهای طولانی به جنگ بارومیان پرداخت و مانع پیشرفت آنان در ممالک شرقی گردید و توانست راه را برای چیرگی پادشاهان ساسانی هموار سازد.

با اقتدار فراوانی که پادشاهان اشکانی در ممالک خود داشتند، این نکته را باید در نظر گرفت که حکمفرمایان بعضی از استانهای ایران نیمه استقلالی از خود داشتند و فقط در مجلس انتخاب شاهنشاه جدید حاضر شده و در مواقع جنگ نیز شاه را یاری می نمودند.

از آثاری که به دوره اشکانیان مربوط است یکی ویرانه قصر «هاترا» است در ساحل دجله که دو قلعه‌ی مستحکم داشته و دیوار عظیمی آنرا احاطه می کرده است. این بنا اصولاً نمایانگر ذوق ایرانی است و صرفاً در گنج‌بریه‌ای آن شمائی از آثار رومی مشهود است.

اشکانیان اساساً هرگز با زبان - آداب و مراسم ملل گوناگون مخالف نبوده و حتی درباریان و شاهزادگان هخامنشی زبان یونانی را

دانسته و در مواقع ضرور به این زبان تکلم مینمودند، مع هذا زبان اصلی آنها زبان آریائی و پهلوی بوده و خطشان نیز از مایه های خط سریانی بهره ای بسزا داشته است.



در زمان اشکانیان ، ایران زمین آباد و تجارت رونقی بسزا داشته است. مال التجاره از طرف مغرب یعنی فنیقیه و سوریه از راه ایران به هند و چین حمل میشد . کما اینکه آبادانی «پالمیر» نیز بیشتر بدلیل مال التجاره خروجی آن بوده که از طرف ایران بسایر نقاط شرق حمل میشده است.

اردشیر بابکان



اردشیر بمحض آنکه دیهیم شاهی را
بر سر نهاد برای آنکه حکومت پر اقتدار زمان
هخامنشی را بار دیگر بهمان پایه و اعتلا
برساند، ابتدا به کرمان حمله کرد و حاکم
شورش آنرا شکست داد و سپس بطرف
اصفهان - شوش - عمان و ایالات دیگر حرکت
کرده و تمامی آنها را که این اواخر، داعیه‌هایی
بر سر داشتند، مجدداً تابع شاهنشاهی ایران
نمود.

هنگامیکه اردشیر بابکان خیال خود را
از ایالات تابعه‌ی ایران آسوده یافت تصمیم گرفت
که دست حرص و آز رومیان را از صفحات

کشور شاهنشاهی کوتاه نموده و آنان را از تحریک در ایالات ایران
بازدارد، بهمین جهت برای «آلکساندر سور» امپراتور روم نامه‌ای فرستاد

و در آن متذکر شد که دخالت رومیان را در آسیا بیجا دانسته و بهیچوجه اجازه‌ی ترکتازی در صفحات تحت قلمرو ایران را به روم نخواهد داد .
طولی نکشید که اردشیر از دجله عبور کرد و ایالات رومی بین‌النهرین را بتصرف خود درآورد . همین امر موجب گشت که «آلکساندر سور» به مقابله‌ی او شتابد و لشکر خود را به سه قسمت تقسیم کند . قسمتی را از طرف ارمنستان مأمور حمله به استانهای ماد نمود . قسمت دیگر را از جنوب بسوی فارس فرستاد و قسمت سوم به فرماندهی شخص او بین این دو سپاه قرار گرفت

با تمام این احوال نه تنها قسمت‌های اول و دوم سپاه او در مقابله با ارتش شاهنشاهی ایران شکست خوردند ، سپاه خود او نیز بسختی مغلوب اردشیر بابکان گردید و ناگزیر به پذیرش کلیه‌ی خواسته‌های شاهنشاه ایران ، تن در داد .

اردشیر بابکان پادشاهی بزرگ و اندیشمند بود و نه تنها در حراست استانها و صفحات تابعه‌ی ایران یدی طولاً داشت ، بلکه در امور کشور داری و نحوه‌ی سیاست نیز پادشاهی بزرگ و روشن فکر بود . بطور کلی کارهای بزرگ اردشیر اول بشرح زیر است :

- ایجاد مرکزیت و تبدیل پادشاهان محلی به نجبای درباری .
- جمع‌آوری «اوستا» که از زمان بلاش اشکانی شروع شده بود .
- رسمی کردن آیین زرتشت .
- تقسیم اهالی به طبقات معین و تعیین حد معیشت برای هر طبقه .
- ایجاد امنیت عمومی .
- زنده کردن سپاه جاویدان داریوش بزرگ
- تخفیف در مجازاتها و منع بریدن دست مجرمین .
- جلوگیری از فسادهای اخلاقی

شاپور اول

از گفته‌های پاره‌ای از مورخان چنین برمی‌آید که اردشیر بابکان در اواخر حیات خویش پسر خود شاپور را در امور پادشاهی شرکت داد و در سال ۲۴۱ پس از میلاد که اردشیر بابکان درگذشت، پسرش شاپور اول رسماً به پادشاهی ایران برگزیده شد.

مهمترین واقعه‌ی زمان شاپور اول، شکست فاحش رومیان و اسارت «والرین» امپراتور روم است.

شاپور اول که در سال ۲۵۸ میلادی «نصبین» و «حران» را به اضافه‌ی «انطاکیه» به تصرف خود درآورده بود با هجوم «والرین» مواجه شد. «والرین» در ابتدا توانست انطاکیه را متصرف شود ولی بلافاصله در بین‌النهرین از سپاه شاپور اول شکست خورد و اسیر گردید و ضعف و ندامت او بدان پایه بود که خود هنگامیکه اسیر پادشاه ایران شد، بر زمین زانو نواخت و پشت خویش را تا حدی گور نمود تا پادشاه ایران بر آن پای نهاده و بر مرکب خویش بنشیند.

از نوشته‌های تاریخی چنین برمی‌آید که شاپور اول هرگز قصد

تصرف ایالات رومی را نداشت و فقط میخواست که قدرت سپاه ایران را به رومیان ثابت کرده و آنان را از گستاخی باز دارد . معهذا شاپور اول آنچنان قدرتی داشت که توانست امپراتور روم را اسیر خود نموده و شخصی بنام «سیرباد» را مأمور امپراتوری در روم گرداند .



یکی دیگر از وقایع مهم زمان پادشاهی شاپور اول ، ادعای «مانی» است که مذهب نوین را بنیاد نهاد و در سال ۲۴۲ ، از شاپور اول برای پذیرش مذهب خویش دعوت بعمل آورد.

شاپور اول که در آغاز گرایشی به مذهب مانئی یافته بود، سرانجام تشخیص داد که آیین اجدادی او برتر از آیین نوین است و بهمین جهت مانئی را از ممالك ایرانی بسوی کشمیر و ترکستان و چین راهی ساخت .

شاپور اول از پادشاهان بزرگ ساسانی است و علاوه بر اینکه قدرت ارتش شاهنشاهی ایران را به رومیان ثابت کرد ، در داخل مملکت نیز اقدامات مؤثری در زمینه های عمرانی انجام داد که سد شادروان و پل عظیم دزفول از یادگارهای این پادشاه غیور و ایران پرست میباشد .

شاپور دوم

درس‌نشانزده سالگی زمام امور را بدست گرفت و اعراب بحرین را مغلوب و منکوب کرد و گفته‌اند که چون شانه‌ی اسرای عرب را سوراخ میکرد و از آن ریسمانی میگذرانید ، به شاپور ذوالاکتاف ، مشهور گردید لکن قول قابل اعتبار اینست که این لقب را از آن یافته که شانه‌های فراخی داشته است .



ماجرای پیادشاهی رسیدن شاپور دوم بدینگونه است که پس از کشته شدن آذر نرسی، بدلیل آنکه برادر او هرمز بدربار روم پناهنده شده بود، از خانوادہی سلطنت ، وارثی که تاج و تخت را تصاحب

نماید ، وجود نداشت . اتفاقاً یکی از زنان هرمز دوم باردار بود و بزرگان مملکت جنین را شاه خواندند و چون بدنیا آمد نام او را شاپور خواندند و شاپور هنگامیکه به سن شانزده سالگی رسید زمام امور

ایران را رسماً در دست گرفت .

ابن نکته قابل توجه است که شاپور دوم با «کنستانتین» امپراتور روم معاصر بوده و چون این شخص به کیش عیسویت در آمد و خود را حامی مسیحیان میدانست ، لاجرم شاپور دوم مکلف بود که مراقب اعمال عیسویان مقیم ایران باشد تا آلت دست سیاست رومیان نگردند ، بخصوص که در همان ایام «تیرداد» حکمرای ارمنستان نیز به کیش عیسویت گروید. از این جهت میتوان گفت: هرگاه عیسویان طرف خشم بعضی از پادشاهان این سلسله واقع شدند، علت آن بیشتر سیاسی بوده است ، چنانکه پادشاه ایران نسبت به مسیحیان نسطوری که از ظلم متشرعین عیسوی روم به خاک ایران پناه آوردند بهیچوجه اجحافی روا نداشت.

در ایام خردسالی شاپور دوم ، قبایل عرب که در ساحل جنوبی خلیج فارس اقامت داشتند ، در خوزستان و نواحی اطراف آن بنای غارتگری گذاشته و حتی یکی از شیوخ عرب جرأت نمود که به تیسفون حمله کند.

اشراف کشور از عهدهی خاموش کردن آن فتنه برنیامدند و این تعرضها آنقدر ادامه داشت تا شاپور دوم به سن شانزده سالگی رسید و در تنبیه غارتگران عرب همت گماشت و آنان را گوشمالی سخت داد و حتی در تواریخ ضبط است که چون در این نبرد ، بر هر دو دست شمشیر و گرز داشت و غیورانه می جنگید، نامش را ذوالاكتاف نهادند.

مهمترین وقایع زمان شاپور بزرگ جنگهای او با رومیان است و علت این مخاصمه بیشتر مربوط به ارمنستان بود و میتوان گفت حمایت امپراتور روم از عیسویان از یکطرف و معاهدهای که سالها قبل از تولد شاپور دوم بین آذرسی و روم بزیان ایران بسته شد از سوی دیگر شاپور

را بفکر انداخت که با روم وارد جنگ شود.

«کنستانتین» در سال ۳۳۷ در گذشت و پس از او «کنستانتیوس» زمام امور روم را در دست گرفت. شاپور دوم در سال ۳۴۱ میلادی حکمفرمای ارمنستان را دستگیر کرده و پسر او را به امارت آن ناحیه گماشت. همچنین در ۳۴۸، شاهنشاه ایران با سپاه عظیمی از دجله عبور کرد و پس از تصرف بین‌النهرین مرکزی در نزدیکی شهر سنگارا (سنجر) با رومیان مصاف داد.

هنگام محاصره‌ی «نصبین» چون خبر هجوم «هونها» بگوش شاپور دوم رسید، ناگزیر شد بطرف شرق ایران رود، ولی پس از رفع فتنه‌ی هونها مجدداً به مصاف رومیان شتافت و بدنبال فتوحی کم‌نظیر، «دیاربکر» را متصرف شد.

هنگامیکه «ژولین» بر جای کنستانتیوس نشست، بگمان اینکه ممکن است جبران شکست اسلاف خود را نماید، با متحدین خویش بطرف تیسفون حرکت کرد. شاپور دوم منتظر فرصت بود تا اینکه ژولین با تحمل خسارات و تلفات بسیار به نزدیکی تیسفون رسید و دانست که تسخیر آن شهر کاری بس عظیم و دشوار است، از سوی دیگر چون شنید که شاپور دوم با سپاهی بزرگ بسوی او می‌آید، ناگزیر خواست مراجعت کند، لیکن در هر قدم ایرانیان بر لشکر وی تاخته و برای سپاه او اشکالات بسیار تولید مینمودند. سرانجام در ژوئن ۳۶۳، هنگامی که «ژولین» لشکریان افسرده و خسته‌ی خود را تشویق به گریز مینمود، خود بدست یکی از سرداران ایرانی کشته شد.

پس از او «ژوین» که به امپراتوری روم تعیین گردیده بود گزیری جز این ندید که به دلخواه شاپور و بر حسب شرایطی که او پیشنهاد میکرد، تن به صلح دهد، و سپاه درهم شکسته‌ی خود را به روم بازگرداند.

بموجب این صلح پنج ایالت که نرسی پس از شکست گالریوس به روم واگذار کرده بود، به ایران برگشت و «نصیبین» را که کلید ممالک شرقی رومیان بود و همچنین شهر «سنگارا» به ایران داده شد و مقرر گردید دولت روم دیگر در امور ارمنستان دخالتی نکند.

پس از آن شاپور دوم به تصفیه‌ی ماجرای ارمنستان که باز هم متمایل به روم شده بود پرداخت و از آنجا به «ایبریا» رفت و حکمران آن را اخراج نمود. سپس در ارمنستان جنگ دیگری میان او و «والنسس» امپراتور جدید روم در گرفت که به نتیجه‌ای نیانجامید و شاپور دوم نیز در سال ۳۷۹ میلادی با حیات افتخار آمیز خود وداع گفت...

شاپور دوم، شاهنشاهی شجاع - مصمم و سیاستمدار بود و سرداری سپاه را همیشه خود به عهده داشت و در مدت پادشاهی، ایران ساسانی، بر بسیاری از مشکلات خود پیروز شد. دست اعراب در جنوب - هونها در مشرق و شمال و شمال شرقی و دست رومیان از مغرب کوتاه شد و ارمنستان بار دیگر مطیع ایران گردید بطور کلی ایران در زمان شاپور دوم بار دیگر قدرت و شوکت خود را باز یافت.

یزدگرد اول

یزدگرد که پس از بهرام چهارم به سلطنت رسید، پادشاهی ملایم طبع و صلح جوی بود. در زمان سلطنت او دولت روم گرفتار حمله‌ی اقوام وحشی شد و قسمت‌هایی از متصرفات خود را در افریقا و اروپا از دست داد. طبیعی است در چنین احوالی دولت روم از همه‌ی سربازان و افراد خود برای جنگ با وحشیان سود میبرد و دولت ایران بهترین فرصت را داشت که به روم بتازد و قسمت‌های مهمی از متصرفات آن دولت را تسخیر کند. ولی چون یزدگرد میخواست روابط دوستانه‌ی خود را با روم شرقی حفظ کند و چون این جوانمردی شاهنشاه ایران بر امپراتور روم شرقی «آرکادیوس» ثابت شد، در سال نهم پادشاهی یزدگرد اول، امپراتور روم فرزند خردسال خود «تئودوریوس» را تحت حمایت ایران قرار داد و یزدگرد نیز حمایت او را بعهده گرفت.

وقتی «آرکادیوس» مرد، یزدگرد اول به نمایندگان سنای روم پیغام فرستاد که هر کس اقدامی علیه امپراتور نو جوان کند، سرکارش با سپاهیان ایران خواهد بود و برای تربیت «تئودوریوس» نیز یکی از

درباریان دانشمند خود را که «شروین» نام داشت به قسطنطنیه فرستاد . یزدگرد اول دارای دولقب بود: یکی نیکو کار و یکی گناهکار!... چون وی در ابتدای پادشاهیش نسبت به عیسویان مقیم ایران بسیار خوش رفتاری میکرد ، عیسویان به او نیکو کار لقب دادند ولی مهربانیهای او سبب شد تا عیسویان دست به سوء استفاده بزنند و کشیشان عیسوی جسارت را بحدی رساندند که دست به خراب کردن آتشکده ها و خاموش کردن آتش مقدس زدند .



یزدگرد اول ناچار رفتار خود را نسبت به آنان تغییر داد و بر آنان سخت گرفت و حتی درصدد برآمد تا دین عیسوی را در ارمنستان نیز بر اندازد ، زیرا یکی از سرداران عیسوی ، آتشکده ی بزرگ تیسفون را ویران کرده بود .

از این به بعد است که عیسویان او را گناهکار نامیدند و با این همه شخصیت یزدگرد مورد ستایش مورخان رومی قرار گرفته است و او راست و دهنده اند. مرگ یزدگرد اول در سال ۴۲۰ میلادی اتفاق افتاد و بعضی از مورخان اظهار نظر کرده اند که جمعی از عیسویان برای قتل او توطئه کردند و تومار زندگی این نیکو کار صلحدوست را بر هم چیدند .

خسرو اول - انوشیروان بزرگ

آنگونه که در شرح حال انوشیروان مینویسند ، مادر او دختر دهقانی از اهالی نسا بود که به قباد (پدر انوشیروان) هنگامیکه از دست مأمورین بلاش میگریخت کمکهای بسیار کرده بود و هنگامیکه که قباد او را به زنی گرفت بر آن شد که فرزند این زن را به سلطنت برساند و این کار نیز انجام داد .

نخست این را بدانیم که «انوشیروان» نام تحریف شده‌ی «انوشک روان» است که «روح جاویدان» معنی میدهد و همین روح جاویدان بود که در آغاز پادشاهی به اصلاح امور داخلی پرداخت و سپس مالیاتها را تعدیل کرد و دستور داد تا مالیاتها را نسبت به دارائی و طبقه بندی مردم تعیین کنند .

بدینگونه بدستور او قرار شد هر يك از افراد ایرانی ۲۰ تا ۵۰ ساله مبلغی به خزانه‌ی دولت بدهند و لسی طبقات نجبا - روحانیون - دبیران و دیوانیان از این مالیات معاف بودند .

مهمترین اقدامات این پادشاه بزرگ عبارت بود از آبادی مزارع

وروستاهای ایران شده- ترمیم جاده‌ها- تبدیل سپاه چریک به سپاه دائمی
گماشتن پادگانهای قوی در مناطق خطرناک مانند دربند ارمنستان و
قفقاز- اسکان عشایر و اقوام نیمه وحشی در مرزها- تقویت سپاه ساسانی
و مخصوصاً ایجاد اسواران که از میان نجباء انتخاب میشدند.



در سال ۵۳۲ میلادی ، چون انوشیروان هنوز از مسایل داخلی
خود خلاص نشده بود در صدد برآمد که با دولت روم شرقی از در
دوستی درآید و چون «ژوستی نیانوس» نیز در آفریقا و اروپا گرفتار
جنگ با وحشیان بود و از دشمنی و جنگ با ایرانیان بیم داشت ،
پیشنهادهای انوشیروان را پذیرفت و قرارداد زیر میان طرفین بسته شد:
۱- روم شرقی متعهد شد همه ساله مبلغ هنگفتی برای نگهداری
دربند قفقاز به ایران بپردازد .

۲- سرزمین «لازیکا» بصورت بیطرف و خارج و از نفوذ دولت
روم اداره شود .

۳- قلعه‌ی دارا توسط دولت ایران تخلیه شود ولی رومیان هم حق نداشته باشند در آن قوای مسلح نگاهدارند.

۴- دو دولت همواره باهم دوست و متحد باشند.

پس از این معاهده بود که «بلیزاریوس» سردار رومی بسهولت در آفریقای غربی به پیروزیهای قابل توجهی دست یافت. این پیشرفتهای سریع به اضافه‌ی دخالتی که «ژوستی نیانوس» بی‌اطلاع ایران در امر اختلاف میان «حارث بن جبلة» پادشاه سرزمین «غسان» و «منذر بن- نعمان» امیر ملك حیره کرده بود سبب شد که انوشیروان آماده‌ی جنگ با روم شود.

سپاهیان ایران از فرات گذشته و از طرف سوریه به انطاکیه حمله کردند و پس از تسخیر انطاکیه، قسمت مهمی از سوریه بتصرف ایرانیان درآمد. روم شرقی که آماده‌ی جنگ نبود از حمله ناگهانی خسرو و فتوحات او بیمناک شد و تقاضای صلح کرد که در سال ۵۴۰ میلادی امضاء شد ولی این قرارداد، دیری نپائید و بار دیگر جنگ «لازیکا» میان ایران و روم پیش آمد و با اینکه سپاه ایران تا ساحل دریای سیاه پیش رفت و قلعه‌ی عظیم رومی موسوم به «پترا» را که در کنار دریای سیاه ساخته شده بود مسخر کرد، مع هذا بدلیل بیماری خطرناکی که میان سپاه ایران شایع شده بود، نیروی انوشیروان ناگزیر به بازگشت شد و قرار داد صلح دیگری میان ایران و روم منعقد گردید و بدین ترتیب دست انوشیروان برای سرکوبی کامل هونها و هیاطله کاملاً بازماند. انوشیروان تصمیم داشت این بار به کلی مسأله‌ی قوم وحشی هیاطله را خاتمه دهد، بخصوص که امیر یکی از قبایل ترك که او را اصطلاحاً خاقان میگفتند قبلاً جنگی کرده و نیروی آن قوم وحشی را اندکی ضعیف کرده بود. انوشیروان هم ابتدا برای جنگ با هیاطله با امیر ترك متحد

شد و پس از شکست آن قوم، کشورش را میان خود قسمت کردند و رود جیحون مرز ایران کشور خاقان ترك گردید.

بنا به قولی انوشیروان دختر خاقان ترك یا «دیزابول» را بزنی گرفت و این اولین رابطه میان ایران و اقوامی بود که به «ترك» شهرت داشتند.

از وقایع مهم دوران پادشاهی انوشیروان عادل، فتح «یمن» است. یکی از سلاطین طایفه‌ی «حمیری» که در فارسی این طایفه را «هاماوران» میگویند، بنام «سیف بن ذویزن» که مورد حمله و تهدید «ابرهه» پادشاه حبشه واقع شده بود به انوشیروان پناه آورد و از او یاری خواست.

این مسأله که يك دولت عیسوی مذهب یعنی حبشه در نواحی نزدیک ایران دارای چنان قدرتی شود، موجب نگرانی شاهنشاه ساسانی گردید و او نیز یکی از سرداران برجسته‌ی خود را بنام «وهرز» از اهالی دیلم (گیلان امروز) مأمور کمک به پادشاه یمن کرد و سردار ایران نیز پس از شکست دادن نیروی حبشی‌ها، یمن را گرفت و «سیف بن ذویزن» را ریگر یار به حکمران گماشت، لیکن در همان زمان سیف، بدست چند تن از نگهبانان خود کشته شد و همین امر موجب شد که حکومت یمن به «وهرز» سپرده شد و از این زمان تا ظهور اسلام، یمن متعلق به ایران بود.

در این احوال «دیزابول» که میخواست برای خود و کشورش ایجاد موجودیت سیاسی کند، سفیرانی به دربار شاهنشاه ساسانی فرستاد و تقاضا کرد که انوشیروان با او پیمان مودت ببندد، ولی انوشیروان که خود را شاهنشاهی مقتدر میدانست تقاضای او را نپذیرفت و کمی بعد نیز خاقان ترك دست دوستی بطرف ژوستی نیانوس دوم امپراتور

جدید روم دراز کرد و او نیز با خاقان ترك عليه انوشیروان قرار داد دوستی بست .

امپراتور جوان روم گمان می کرد که چون انوشیروان سنین کهولت را میگذراند، پادشاهی از کار افتاده است و از عهدهی امپراتور جوانی چون او بر نخواهد آمد، بر همین اساس، رومیان، حادثه‌ای را در ارمنستان بهانه کرده و با متحد خود خاقان ترك از دو جبهه به ایران حمله کردند.

«دیزابول» از نواحی شمالی حمله کرد و حتی چند شهر را هم گرفت ولی در مبارزه با «هرمز» پسر انوشیروان شکست خورد و گریخت ولی رومیان نصیبین را محاصره کردند. انوشیروان بزرگ با وجود سالخوردگی مفرط، شخصاً به جنگ رومیان شتافت. ابتدا سردار خود «آذرماهان» را مأمور سوریه کرد و او تسا انطاکیه پیش رفت و پس از تسخیر انطاکیه قلعه‌ی دارا را گرفت، سپس انوشیروان رومیان را در جنگ نصیبین بسختی مغلوب کرد و از مجموعه این شکست‌ها، ژوستی-نیانوس دوم ناگزیر استعفا داد و امپراطور تازه «تیریوس» با پرداخت دهها هزار سکه طلا درخواست صلح کرد.

انوشیروان عادل درخواست او را پذیرفت ولی پس از مراجعت از نصیبین باردیگر حملاتی از طرف رومیان به آن ناحیه صورت گرفت که از جانب ایرانیان حملات آنها دفع شد و تیریوس مجدداً درخواست صلح کرد لیکن در جریان همین مصالحه بود که انوشیروان عادل در سال ۵۷۹ میلادی بدرود حیات گفت.

انوشیروان عادل برای ترقی سطح فرهنگ و بهداشت کشور خدمات فراوانی انجام داد. از جمله در شهر «گندی شاپور» مدرسه‌ای برای تعلیم طب دایر کرد و در سال ۵۴۵ میلادی که با دولت روم صلح

کرد، شرط نمود که یکی از پزشکان نامی یونانی را که در روم بود برای تدریس طب به ایران بفرستند.

خود انوشیروان به ادبیات علاقه داشت و ترجمه‌ی آثار فلاسفه و نویسندگان بزرگ یونان و روم را مطالعه می‌کرد و یکی از اطباء و فلاسفه‌ی سریانی به نام «اورانیوس» به او فلسفه‌ی یونان می‌آموخته و همچنین بدستور او بود که کتب افلاطون و ارسطو را بزبان پارسی ترجمه کردند.

در زمان انوشیروان بزرگ «برزویه» طبیب کتاب کلیه و دمنه را با کتب دیگر به ایران آورد و به زبان پهلوی ترجمه شد و نیز معروفست که بازی شطرنج در زمان او از هندوستان به ایران آورده شد. درباره اقدامات عمرانی که در دوران پادشاهی انوشیروان تنها به ترقی و توسعه‌ی «تیسفون» پایتخت ساسانیان - ایجاد شد.

«وه آنتیوخ خسرو» و نیز قصر معروف کسری در مشرق تیسفون قابل ذکر میباشد، مضافاً از آثار جنگی او سدهای متعدد - سد دربند در قفقاز - قلعه‌ی گرگان و قلعه‌ی ترک را باید نام برد.

انوشیروان فرمان داد تا مکانی را جهت نگهداری از اطفال یتیم به خرج خود او تأسیس کنند و سایر اقدامات عام‌المنفعه او عبارت است از: حفر قناتهای متعدد جهت گسترش کشاورزی - تقسیم بندر میان کشاورزان مستمند - پرداخت حقوق منظم به سپاهیان - اجباری کردن ازدواج و پرداخت هزینه‌ی عروسی به فقیران - استقبال و حمایت از علما و دانشمندان مختلف و همچنین احترام به مذاهب مختلف... تا آنجا که در دوران پادشاهی وی آزادی مذاهب رسمی رواج فراوان یافت.

ابنیه و آثاری که شاهان ساسانی بیادگار باقی گذاشته‌اند

طاق کسری: این بنا که از آن بنام ایوان مدائن یاد میشود در مشرق تیسفون ساخته شده بود و هنوز هم ویرانه‌های آن برجاست. پاره‌ای از محققان نامهای این قصر را زمان شاپور اول دانسته‌اند که بعدها انوشیروان آنرا به اتمام رسانید. طول این قصر در حدود ۴۰۰ متر - عرض آن ۳۰۰ متر و ارتفاع آن ۳۰ متر بود و تالار بارعام آن که در میان قصر ساخته شده بود، ۴۴ متر طول و ۲۶ متر عرض داشته است. فرش معروف بهارستان در این تالار گسترده میشده است.

طاق بستان: نزدیک کرمانشاه واقع شده است و در آن محل، صورتهای برجسته‌ای از شاپور سوم و خسرو پرویز و نقش‌هایی از شکار شاهی مشاهده میشود.

در این محل که در شمال کرمانشاه قرار دارد و بفرمان شاهنشاه آریامهر در سالهای اخیر تعمیراتی برای حفاظت بیشتر در آن انجام شده است، نمونه‌های جالبی از هنر حجاری عهد ساسانی، به چشم می‌خورد. **قصر شیرین:** چنانچه از نامش پیداست، کاخی است که «خسرو پرویز»

برای «شیرین» در ناحیه‌ای که امروز بنام قصر شیرین مشهور است ساخته و مجرائی نیز برای آوردن آب از نقاط دور به آنجا احداث کرده است. آثار دیگری که از آن دوران برجا مانده‌اند عبارتند از: طاق ایوان در کنار رود کرخه - چهره‌های برجسته‌ای از اردشیر بابکان و شاپور اول و نرسی و بهرام دوم در «نقش رستم» و حجاریهای شاپور که در حوالی کازرون قرار دارد. در این حجاریها، صحنه‌ی شکست «والریانوس» امپراتور روم که بدست شاپور اول اسیر شده است با کمال هنرمندی مجسم شده است.



درغار شاپور نیز مجسمه‌ی بزرگی از شاپور اول در حال ایستاده پیدا شد و هنگام یافتن آن، مجسمه بزمین افتاد و پاهای آن از پائین و دوبازوی او و قسمتهائی از چهره‌اش شکسته شد. بعدها مشخص شد که اعراب پس از تسخیر فارس بدلیل آنکه مخالف هرگونه مجسمه‌ای بودند و آنرا مظهري از بت پرستی میدانستند، درمحو آن کوشیدند و توانستند این مجسمه و یادگار عظیم تاریخی را مغلوب بی‌دانشی مفرط خود سازند.

یعقوب لیث روگیر

یعقوب را باید نخستین پادشاه و فرمانروای مقتدر ایران پس از استیلای اعراب دانست؛ زیرا نه تنها ولایات مهمی را تحت سلطه‌ی خود درآورد و از زیر بار نفوذ اعراب خلاص کرد و زیر فرمان يك دولت مرکزی واحد درآورد، بلکه اولین کسی بود که قدرت یافت تا مستقیماً به جنگ با خلیفه‌ی عباسی مبادرت ورزد و قصد تسخیر پایتخت عباسیان یعنی بغداد را نماید.

یعقوب لیث سرسلسله‌ی صفاریان، فرزند مردی رویگر بنام لیث بود. «لیث» پسر معدل - پسر حاتم - پسر ماهان و از خانواده‌های اصیل ایرانی بود و عقیده‌ی مورخان بر این است که نسب او به شاهان ساسانی می‌رسیده است.

زادگاه یعقوب، دهی بنام «قرنین» بود و چون پدرش در همان ده بکار رویگری اشتغال داشت، قسمتی از جوانی یعقوب نیز با برادرانش به رویگری سپری شد و هنگامیکه پدرش مرد، او کار پدر را اداره کرد و همراه پانزده درهم که برابر با هفت ریال و نیم بپول نقره بود مزد می-

گرفت و چون طبعی یلند داشت، همه‌ی آنچه را که می‌یافت، در میان دوستان خود تقسیم می‌نمود و بهمین سبب دوستان فداکار فراوانی یافت .

در آن زمان سیستان مرکز تجمع افراد و فرقه‌های مختلف و مخالف خلفای عباسی شده بود و در میان آنها جمعی راهزن نیز وجود داشت که به قافله‌ها و کاروانها دستبرد می‌زدند. یعقوب نیز بكمك برادرانش، عده‌ای از جوانان آزاد و دلاور سیستانی را بدور هم گرد آورد و بكمك آنان به عیاری پرداخت . عیاران را بازماندگان سپاه جاویدان داریوش بزرگ نوشته‌اند، ولی بعدها «عیار» به کسی که زیرك و هوشیار و چابك و شجاع و میهن پرست و باناموس و جوانمرد بود و از میان عامه مردم برمی‌خاست اطلاق شد و در مواقع حملات خارجیان به ایران ، عیاران به عملیات چریکی می‌پرداختند و دشمنان ایران را به ستوه می‌آوردند.



رفته رفته کاریعقوب بالا گرفت و یاران او فزونی گرفته در مناطق مختلف پیروزیهای متعددی نصیب آنان گشت.
جوانمردی یعقوب لیث و بخصوص منش خاص او در مورد

رعایت حال اسیران و مغلوبان و حمایت از طبقات ضعیف و ناتوان ، موجب شد تا نامش در سراسر سیستان شهرت یابد. یکی از بزرگان سیستان بنام «صالح بن نصر» برای آنکه با «المتوکل» خلیفه ی عباسی به مبارزه پرداخته و شهر «بست» را متصرف شود از یعقوب مدد خواست و یعقوب نیز به یاری او شتافته و شهر «بست» را متصرف شد .

پس از دو سال میان یعقوب و صالح بن نصر اختلافی بروز کرد و این اختلاف موجب گریز صالح بن نصر از سیستان شد . علت بروز دوگانگی این بود که صالح دستور داده بود تا منزل حاکم سابق سیستان را غارت کنند و یعقوب که این امر را خلاف آیین جیوانمردی و منش ایرانیان پاك نژاد میدانست، مانع غارت شد و علیه صالح قیام کرد. صالح نیز بدلیل آنکه تاب مقاومت در برابر یعقوب را نداشت ، ناگزیر به گریز شد.

در همین احوال، یعقوب از طرف حکمران سیستان بنام «درهم» به درجه سپهسالاری ارتقاء یافت و همین شخص که قدرت سپهسالار خود را مرتباً رو به فرونی میدید در صدد قتل او برآمد، لیکن توطئه ی «درهم» فاش شد و یعقوب او را دستگیر نموده و به زندانش افکند بدین گونه یعقوب لیث رو یگر در سال ۲۴۷ هجری حکومت سیستان را در دست گرفت.

نخستین اقدام یعقوب بر انداختن دشمنان داخلی بود که در رأس آنان «صالح بن نصر» قرار داشت. این مرد گریزان پس از تسلط یعقوب بر سیستان به شاه کابل پناه برد و با این قول که در صورت پیروزی بر یعقوب به کیش بودائی خواهد گروید، از شاه کابل ۳۰ هزار مرد جنگی باضافه چندین فیل کمک گرفت و به جنگ یعقوب شتافت . هنگامیکه یعقوب آرایش جنگی حریف را دید و دانست که از

عهده‌ی دفع این سپاه عظیم برنخواهد آمد، به‌عیاران خود متوصل شد و بدینگونه «صالح» را دستگیر کرد و سپاهیان صالح که سردار خود را مغلوب یافتند، پراکنده شدند.

از این پس، یعقوب لیث به اندیشه‌ی گسترش قلمرو حکومت خود افتاد و در سال ۲۵۳ هجری، هرات را تصرف کرد و سپس به شهرهای «بست - کابل - بلخ و بامیان» چیره شد و در سال ۲۵۵ هجری بر کرمان و فارس نیز تسلط یافت. . . . از آن پس، یعقوب در محاربات فراوان شرکت جست و در تمام این جنگها بر حریفانی که اغلب از جانب خلیفه‌ی بغداد «المعتز بالله» تحریک میشدند غالب آمد.

یعقوب رویگر طی سالهای بعد نیشابور و فارس و خوزستان را نیز از چنگ عمال و حشی و بی‌فرهنگ خلیفه‌ی عرب رهایی بخشید و هنگامیکه در شهر «گندی شاپور» مقیم بود، «الموفق» برادر خلیفه‌ی بغداد سفیری سوی یعقوب فرستاد و از سردار بزرگ ایرانی دعوت کرد که، به بغداد رفته و با خلیفه به‌مذاکره بپردازد؛ ولی یعقوب به فرستاده‌ی الموفق گفت:

به او بگو بزودی در بغداد، آنطور که من اراده کرده‌ام با خلیفه ملاقات خواهم کرد.

. . . . و سپس با سپاه نیرومند و صف‌شکن خود بسوی بغداد عزیمت کرد. خلیفه نیز بسرعت سپاهی فراهم ساخت و بچنگ یعقوب فرستاد.

خلیفه در این احوال به یعقوب پیغام فرستاد که حاضر است، امارات خراسان و تبرستان و گرگان وری و فارس را رسماً به یعقوب واگذار کند به این شرط که بعقوب دست از حمله بردارد. . . . لیکن یعقوب بنمایندگی خلیفه‌ی عرب باسخ داد که «قول و عمل مردان ایرانی، یکی است»

جنگ خلیفه‌ی عرب و یعقوب رو بگر نخستین جنگ رسمی و مهم ایرانیان بعد از تسلط اعراب محسوب میشود. در این جنگ و یکی دو مبارزه‌ی دیگر که میان ایران و سپاه خلیفه‌ی عرب رخ داد، ایرانیان به پیروزیهای ارزنده‌ای نایل شدند. در آخرین مراحل که سپاه خلیفه‌ی بغداد آخرین نفس‌های حیات خویش را بر میکشید، «الموفق» برای تحریک حس مذهب و جلالت سپاهیان خود، سرخویش را برهنه ساخت و در حالیکه فریاد میکشید: «من غلام هاشمی هستم» پیشاپیش سپاهیان به قوای یعقوب حمله کرد و از طرف دیگر جمعی از مسلمانان متعصب سپاه یعقوب نیز که جنگ با «غلام هاشمی!» را مکروه میشمردند به سپاه الموفق پیوستند و بدینگونه «الموفق» توانست از انهدام سپاه خود جلوگیری نماید.

معهدنا خلیفه و برادرش «الموفق» چون دانستند که با پیکار و جنگ حریف یعقوب نخواهند شد، جریان رود دجله را تغییر داده و بسوی سپاه یعقوب فرستادند و یعقوب رو بگر ناگزیر شد که بسوی سیستان باز گردد.

هنگامیکه خلیفه‌ی عرب دریافت که یعقوب در گندی شاپور به جمع‌آوری سپاه پرداخته و عزم جنگ با او را دارد، نماینده‌ای بانامه‌ای دوستانه و عباراتی عبودانه نزد یعقوب فرستاد و به او وعده‌هایی شیرین داد. رسول خلیفه وقتی به حضور یعقوب رسید که او در بستر بیماری خفته بود و از درد «قولنج» عذاب میکشید...

شمشیری با اندکی تره و پیاز و چند ماهی و قرص نان در پیش روی سردار بزرگ ایرانی بود و هنگامیکه رسول خلیفه پیام خلیفه را به اطلاع اورساند، یعقوب به شمشیر خود اشاره کرد و گفت:

«من مردی رو بگر زاده‌ام و از پدر، رو بگری آموخته و خوراک

من نان جوین و تیره و پیاز بوده است و این پادشاهی را از راه مردی و به-
شیوه ایرانیان پاك بدست آورده ام، نه از میراث پدر و نه از تو دارم. از
پای ننشینم تا سر تو را به هدیه نفرستم و خاندانت را ویران نکنم، یا آنچه
گفته ام بجای آورم و یا به رویگری و خوردن نان جوین باز گردم».

سردار بزرگ ایرانی، توان نیافت تا آنچنان که سزاوارش بود
تو مار خلافت اعراب را درهم بچیند و دریغ که بیماری قولنج او را در
بیست و یکم ماه شوال سال ۲۶۵ هجری قمری به کام مرگ نشانید.

یعقوب رویگر، مردی دلیر - کریم - جوانمرد - عاقل - پر-
حوصله - مدبر و متین بود و بحدی در امور مختلف ثبات رأی داشت که
او را «سندان» لقب داده بودند. او اگر چه مسلمان بود ولی به خلفای
عرب هیچ ایمانی نداشت و احکامشان را واقعی نمیگذاشت و همهی تلاش
اوست کردن بنیان خلافت عباسیان بود.

یعقوب علاوه بر اینکه در فنون جنگ و لشکر آرائی مهارتی بسزا
داشت، در مردم شناسی نیز دانش فراوان داشت، در زندگی خود مردی
مهربان و زبردست نواز بود و در گرفتن خراج و مالیات، رعایت حال
طبقات مستمند را مینمود و متقابلاً نسبت به اغنیاء و ثروتمندان هیچ -
ارفاقی روا نمیداشت.

مهمترین صفات این سردار ایرانی نژاد آن بود که بزبان فارسی
و تجدید مراسم و آداب ایرانی سخت علاقمند بود و بدستوروی «محمد-
بن وصیف سیستانی» خطبه نماز جماعت را که تا آن زمان بعربی خوانده
میشد، بفارسی ترجمه کرد و این، خود شروع رسمیت یافتن زبان فارسی
بود .

در تواریخ ضبط است که چون یعقوب بیشتر بلاد ایران را از چنگ
اعراب خارج ساخت، شاعران آن زمان، در مدح او شعرها سرودند و

این شعرها بزبان عرب بود؛ لیکن یعقوب رویگر به تمامی شاعران گفت: «چیزی که کس در نیابد، چرا باید گفت؟». ... و بدینگونه بود که شعر و ادب پارسی رونق پیشین خود را بازیافت و شاعران به سرودن شعر پارسی شوقی بسزا یافتند.

ایرانیان نه تنها شاهنشاهی جهانی تأسیس کردند بلکه
بایجاد تمدن جهانی که منطقه نفوذ آن بسیار وسیع بود
موفق شدند .
«گیرشمن»

عزالدوله دلمی (پناه خسرو)



عزالدوله در سال ۳۶۴ هجری
بجای عمویش به حکمرانی رسید
وبعداً منطقه‌ی حکومت خود را
تا کرمان و جنوب خلیج فارس و
عمان توسعه داد. او هنگامیکه پسر
عمویش «عزالدوله» گرفتار
شورشهایی در بغداد و حوالی آن
بود، برای کمک به پسر عموی خود،

چندی بعد با سپاهی گران به بغداد هجوم آورد و آنجا را از شر متجاوزان
رهانید و «عزالدوله» را بعنوان آنکه لیاقت سلطنت را ندارد، دستگیر کرد
و خود زمام امور بغداد و عراق را که تا چندی پیش در حیطه نفوذ اعراب
بود، در دست گرفت.

«پناه خسرو» بدلیل آنکه پدرش مدافع و خواهان «عزالدوله»
بود، به احترام پدر، حکومت بغداد را مجدداً به پسر عمویش «عزالدوله»

سپرد و خود به سرزمین پارس باز گشت و آنقدر در جلب رضای پدر خود «رکن الدوله» کوشید تا سرانجام پدر او ردای خشم را فرو گذارد و قسمتی از سرزمینهای تحت تصرف خود را به پناه خسرو سپرد.

پس از آنکه رکن الدوله در گذشت، «عز الدوله» در صدد حمله به قلمرو عضد الدوله بر آمد و همین امر موجب شد که عضد الدوله باردیگر به بغداد هجوم برده و با سپاهیان پسر عموی خود به جنگ پرداخته و بغداد را متصرف شود. مع هذا عز الدوله را با آنکه اسیری مغلوب و بی لیاقت بود، بیاس آنکه پدرش او را گرامی می شمرد به دربار خود آورد و حتی وی را به حکومت شام فرستاد.

عز الدوله که از جانبداریهای عمومی خود و پدر عضد الدوله غره شده بود قدر این کرامت را ندانست و سپاهی گرد آورد و به جنگ با پناه خسرو شتافت؛ لیکن پناه خسرو این بار نیز به او چیره آمد و پس از آنکه پسر عموی خود را اسیر نمود، تمامی صفحات عراق و موصل را به متصرفات خود ملحق ساخت.

در این گیر و دار دیگر خلفای عرب وجود خارجی نداشتند تا شاهد تحقق آرزوی ایرانیان و چیرگی بحق آنان بر سرزمین خلفای عاری از تمدن گردند.

عضد الدوله (پناه خسرو) را باید نخستین شاهنشاه ایران بعد از حمله اعراب و اشغال ایران دانست و خود او نیز همین لقب را برای خود برگزیده بود. پناه خسرو مردی عاقل - فاضل - سیاستمدار و بسا اراده بود. به دانشمندان و فلاسفه نهایت اعتقاد و احترام را داشت و دربار او مرکز بزرگ علمی و ادبی آن دوران بود و خود او نیز با ادبا و فضلاء ایرانی حشرونشر بسیار داشت و مضافاً که شعر ایرانی را نیکو میدانست و نیکو قدر می شمرد.

«پناه خسرو» ذاتاً مردی مهربان و نوع پرور بود و با وجود آنکه پیرو مکتب مقتدای مردان، علی (ع) بود، مع هذا به شیوهی علی (ع) که به ایرانیان عشق میورزید، او نیز آزادی عقیده و فکر و مذهب را در قلمرو حکومت خود برقرار ساخت و پیروان سایر مذاهب و ادیان در زمان پادشاهی او به آزادی میزیستند و برای حفظ این آزادی از هیچ اقدامی فروگذار نکرد.

«پناه خسرو» در زمانی که در شیراز برخی از دست پروردگان عرب به آزار زرتشتیان ساکن آن شهر پرداختند، آنچنان از این تجاوز بخشم آمد که متعصبان قشری و کثر اندیشه را بسختی گوشمال داد و به آنان فهمانید که ایرانی همواره باید آزاد و محترم و در خود ستایش باقی بماند و هیچ تجاوزی بهانه‌ی مذهب و تعصب در حق او روا نیست...

عضدالدوله دیلمی نژاد، از نظر طرز تفکر و سیاست مانند یعقوب رویگر می‌اندیشید و بر این عقیده بود که باید بنیان حکومت اعراب را که بر پایه‌ی ظلم و عداوت استوار بود بر هم چیده و حکومت دین را از بنی عباس به خاندان ایرانی نژاد و شیعه مذهب خود بازگرداند.

«پناه خسرو» راستایش بسیار کرده‌اند و بنام او رسالات و کتب بسیاری بوجود آورده‌اند که از جمله میتوان به شاعرانی چون: احمد بن حسن کندی اشاره کرد که خود از نژاد عرب بود و مضافاً کتابهای پر ارجی در زمان «پناه خسرو» نگارش یافته است که «ایضاح» و «حجت» و «ملکی» و «ناجی» را میتوان نام برد.

پناه خسرو (عضدالدوله) در سال ۳۷۲ هجری بعثت بیماری صرع و فات یافت و در مرگ او نه تنها ایرانیان، بلکه تازیان نیز عزادار شدند و پیکر بی‌جانش را در جوار مرقده حضرت علی (ع) در نجف اشرف بخاک سپردند.

شاه اسماعیل اول

در ۹۰۵ هجری قمری، هنگامیکه بیش از سیزده سال نداشت، پای در رکاب کرد تا رسالت تاریخی خویش را به انجام رساند. در آن زمان وجود ملوک الطوائفی در ایران و وجود مدعیان فراوان سلطنت، سبب شده بود که ضعف سیاسی و نظامی و اجتماعی بحد کمال برسد و جنگهای طولانی و بدون وقفه‌ی این مدعیان سلطنت، کار را به آنجا کشیده بود که امپراتوری عثمانی در صدد برآمد که ایران را نیز تصرف کند و ضمیمه‌ی امپراتوری وسیع خود سازد.

در چنین احوالی بود که شاه اسماعیل قیام تاریخی خود را نضج بخشید. ابتدا به اردبیل رفت و آن شهر را مسخر شد. سپس سپاهی مجهز گرد آورد و از راه زنجان به جنگ گرجیان در گرجستان رفت و آنان را که از نظر تعداد قوا بر سپاه او برتری داشتند بسختی شکست داد.

پس از آن «باکو» را بتصرف درآورد و هنگامیکه سایر مدعیان آن حوالی را نیز مطیع خود نمود، با پیروزی و شکوه بسیار در تبریز نزول اجلال کرد و در سال ۹۰۶ هجری در تبریز تاجگذاری کرد و سلطنت

رسمی خود را که ۲۴ سال بطول انجامید رسماً آغاز کرد.



اولین اقدام شاه اسماعیل برای تحکیم مبانی سلطنت خویش و رفع بساط ملوک الطوائف که هنوز ایران گرفتار آن بود، ایجاد اتحاد فکری و مذهبی و ملی بود. برای تحقق این هدف و بخصوص برای آنکه ایران را از گزند دلبستگی عثمانیان محفوظ بدارد، مذهب شیعه را که مدت ۵۰۰ سال، یعنی پس از انقراض سلسله آل بویه در پرده‌ی اختفا افتاده بود رسمی کرد و خود بعنوان مروج مذهب شیعه اثنا عشری، قیام کرد.

بدینگونه مذهب شیعه را در مراحل نخست در نواحی آذربایجان رسمی اعلام نمود و سپس بتدریج مبلغانی به اطراف و اکناف ایران فرستاد و سفیران او مذهب شیعه را رواج دادند.

اقدام بعدی شاه اسماعیل، ایجاد سپاه نیرومند و متشکل «قزلباش» بود و از جنگاوران هفت ایل بنامهای: «شاملو- استاجلو- تکه-لو-روملو- قاجار- افشار و ذوالقدر» این سپاه متشکل را بوجود آورد و آنگاه برای سرکوبی معاندانی که در گوشه و کنار کشور در صدد ایجاد سیستم ملوک

الطوائف بودند آماده گشت و طی سالهای بعد بر تمامی رقبای داخلی خود که نیرومندترین آنان «میرزا آق قویونلو» و «مراد میرزا» و «حسن کیا» بودند چیره گشت و طی این جنگها، موفق شد که شیراز و همدان و اصفهان و گیلان و مازندران و چند شهر دیگر را در سلطه‌ی نفوذ خود در آورد و حتی شهرهای بغداد و کربلا و نجف را نیز تابع حکومت سلطنتی ایران بنماید.

در این زمان جز بعضی نواحی داخلی و سرزمین خراسان، نقطه‌ای دیگر در ایران باقی نمانده بود که تحت نفوذ شاه صفوی در نیامده باشد و به این ترتیب، بساط ملوک الطوائف بارشادت این پادشاه غیور و جوان بر چیده شد و اساس وحدت ملی پی‌ریزی گشت.

اینک نوبت رسیدگی به حساب دودشمن بزرگ خارجی شرقی و غربی یعنی ازبکان و عثمانیان و یک دشمن بزرگ داخلی یعنی تیموریان فرا رسیده بود.

ازبکان که در نواحی ازبکستان امروزی شوروی سکونت داشتند در آن زمان تحت فرمان مردی مقتدر بنام «شیک خان ازبک» اداره میشدند.

شیک خان در سال ۹۱۳ هجری خراسان را نیز تحت نفوذ خود در آورده بود و چون مردی بی‌نهایت مغرور بود، با اسماعیل از در کینه و دشمنی در آمد و ضمناً امپراتور عثمانی نیز که میخواست بدون دخالت مستقیم عثمانی، ریشه‌ی صفویه را براندازد، شیک خان را حمایت میکرد.

همین امور موجب شد که شیک خان نامه‌ی اهانت آمیزی برای شاه اسماعیل نوشت و اتمام حجت کرد که تنها راه نجات از آتش خشم خان ازبک اینست که شاه اسماعیل دست از مذهب شیعه

و نشر و ترویج آن بردارد و مذهب تسنن را بپذیرد، مضافاً شاه اسماعیل باید برای ابراز اطاعت و بندگی خود نسبت به «شيبك خان» به اتفاق بزرگان دربازار و سران سپاه خویش به حضور او رفته و طلب بخشش نماید !!

شاه اسماعیل در پاسخ نامه‌ی شيبك خان به پیشنهاد مشاوران خود نامه‌ی مؤدبانه‌ای به او نوشت و شيبك خان را از عواقب کاری که در پیش گرفته بود بر حذر داشت. لیکن شيبك خان که سخت به فتوحات خود غره بود، بجای پاسخ نامه‌ی شاه اسماعیل، سپاهی از ازبکان خونخوار را روانه‌ی کرمان ساخت.

این سپاه در کرمان آتش‌ها سوزاندند و خون‌ها ریختند و نیز در مشهد مقدس ضمن بی‌حرمتی به مرقده مطهر حضرت رضا (ع) جمع کثیری از شیعیان را کشتند و زنان و دختران فراوانی را به اسارت بردند و مردم ایران دستهای خویش را به آسمان گشودند و منتظر جهادی از سوی شاه اسماعیل جوان شدند.

شاه اسماعیل به سهولت قسمتی از خراسان را تسخیر کرد و پس از آن بسوی شيبك خان که در هرات کمین گرفته بود عازم آن سامان شد .

اولین نبرد میان صفویه و ازبکان در نزدیکی مرو صورت گرفت و نتیجه‌ی آن شکست سخت ازبکان و کشته شدن بسیاری از آنان گردید .

سپس شاه اسماعیل دستور داد تا مرو را که شيبك خان در آن سنگر گرفته بود، محاصره کردند. محاصره این شهر بسبب آذوقه فراوان در شهر و استحکام قلاع دفاعی آن مدتی بطول انجامید و شاه صفوی دست به اقدامی مدبرانه زد؛ به این ترتیب که به سپاهیان‌ش دستور بازگشت

داد و اینطور شایع کرد که بدلیل بروز انقلابهای در داخل مملکت مخصوصاً در تبریز، ناگزیر است که دست از محاصره برداشته و به ایران باز گردد.

این حیلۀ مؤثر افتاد و موجب شد که «شیک خان» به اتفاق ۳۰ هزار ازبک انتقامجو از قلعه‌ی هرات بیرون آمدند و به تعقیب سپاهیان ایران پرداختند... لیکن در ۱۸ کیلومتری مرو در «محمود آباد» سپاه ایران که قبلاً کمین گرفته بود، به قوای ازبکها تاخت. در جریان نبرد سختی که در گرفت «شیک خان» بقتل رسید و بدینگونه بود که دامنه‌ی متصرفات صفویان از شمال شرقی تا رود جیحون رسید.

در میان اسیرانی که بعد از شکست «محمود آباد» بدست قوای ایران افتاد، یکی هم خواهر «بابرشاه» بود که قبلاً بدست ازبکها اسیر شده بود، ولی شاه اسماعیل او را با احترام نزد برادرش به هندوستان فرستاد و این موجب شد تا «بابرشاه» نیز در پاسخ رفتار جوانمردانه‌ی شاه اسماعیل، کمک‌های نظامی شایانی به پادشاه ایران کرد.

پس از آنکه «سلطان سلیم عثمانی» پدر خویش را بقتل رسانید و خود زمام امور را در دست گرفت برای آنکه دربار خود را از طرفداران احتمالی شاه اسماعیل پاک کند، دستور قتل عام برادران و برادرزادگان خود را صادر کرد و تنها یکی از آنان بنام «سلطان مراد» به ایران آمد و به شاه اسماعیل پناهنده شد و چون شاه اسماعیل بدرخواست سلطان سلیم، مبنی بر واگذاری «سلطان مراد» ترتیب اثر نداد، امپراتور جوان عثمانی دستور قتل تمام پیروان شیعه را داد و سپاهیان او با قساوت هر چه تمامتر نزدیک چهل هزار زن و مرد جوان و پیر شیعه مذهب را کشتند و سپس بر پیشانی بقیه‌ی آنها داغ زدند تا همه جا شناخته شوند، آنگاه دستور داد تا آنها را به نقاط دور از زادگاهشان کوچ دهند.

پس از این خونریزی «سلطان سلیم عثمانی» تصمیم به جنگ با شاه اسماعیل را گرفت و قبل از حرکت بسوی ایران نامه‌ای برای شاه اسماعیل فرستاد که از نظر تاریخی حائز کمال اهمیت و ارزش می‌باشد.

«سلطان سلیم عثمانی» در این نامه برای آنکه خود را بزرگ و دلیر و پاک نژاد شمرده و شاه اسماعیل را ذلیل و ضعیف معرفی کند، خویش را «ایرانی» معرفی کرده و شاه اسماعیل را «عثمانی و ترک نژاد» قلمداد کرد !!

قسمتی از نامه «شاه سلیم عثمانی» چنین است :

از جناب خلافت مآب ما که «فریدون فرسکندر و کیخسرو عدل و داد و دارای عالی نژاد ، سلطان سلیم شاه بن سلطان محمد خانیم بسوی تو کسه فرمان ده عجم ، ضحاک روزگار ، داراب گیر و دار ، افراسیاب عهد ! امیر اسماعیل نامدار شرف صدور یافت...»

«شاه سلیم عثمانی» طی این نامه شاه اسماعیل را به جنگ دعوت کرد ولی شاه اسماعیل بنامه‌ی وی پاسخی نداد و امپراتور عثمانی نیز پس از اینکه ۱۴۰ هزار نفر از سواران و پیادگان سپاه خویش و ۳۰۰ عراده توپ بزرگ و کوچک خود را در «سیواس» سان دید، نامه‌ی تهدید آمیز دیگری به شاه اسماعیل نوشت که : من در کنار رودخانه‌ی کوچک «چائی سوئی» سرحد ایران و عثمانی در انتظار نبرد با تو آم.

لیکن باز هم خبری از شاه اسماعیل و سپاه ایران نرسید و سلطان سلیم عثمانی این بار همراه و نامه‌ی کوتاهی، یک خرقه‌ی درویشی به اضافه‌ی مسواک و تسبیح و کشکول و تبرزین نیز همراه کرده و در نامه‌اش خطاب به شاه اسماعیل نوشت که چون تو درویش و درویش زاده هستی و خوی درویشان داری و چون درویشان را با جنگ و میدان پهلوانان سروکاری نیست ، این خرقه را بپوش و کشکول و تبرزین و تسبیح بدست

بگیر و سیر آفاق و انفس کن و به صوفی گری خود مشغول باش! ...
بعد از این نامه بود که نخستین نامه‌ی خود را شاه اسماعیل همراه با
يك قوطی پر از تریاک برای سلطان سلیم فرستاد. پادشاه ایران در این نامه،
سلطان سلیم را تریاکی و معتاد به مکيفات خطاب کرد و به او فهماند
که جنگ با سپاه ایران و امید پیروزی بر آن، از امیدهای است که جز
در نشأه‌ی تریاک و دنیای حقه و منقل و افور، تحقق نخواهد یافت و این
نامه خشم امپراتور عثمانی را صدچندان کرد! ...

اندکی بعد از ناحیه‌ای بنام «چالدران» جنگ بزرگی میان لشکریان
سلطان سلیم و شاه اسماعیل رخ داد که طی آن علاوه بر آنکه لشکریان
عثمانی از سیصد عراده توپ برخوردار بودند و سپاه صفوی حتی يك
عراده توپ نیز نداشت، هر يك از سپاهیان صفوی ناگزیر بود که با
چهارده سپاهی عثمانی به جنگ پردازد. در نبرد چالدران تعداد ۱۴ هزار
نفر ایرانی می بایست با ۱۴۰ هزار تن از عثمانیان به مقابله پردازند ...
طی این جنگ خونین، شاه اسماعیل علیرغم سلطان سلیم عثمانی
که خود از عرصه‌ی نبرد کناره گرفته بود، یکتنه بسوی سپاهیان عثمانی
هجوم آورد و در میان بهت و شگفتی سلطان سلیم، توانست چندین
عراده توپ را با شمشیر خویش از کار بیندازد.

با تمامی این رشادتها، آنچه در جنگ چالدران پیروز شد،
عراده‌های توپ و کثرت نفرات عثمانیان بود، نه رشادت و دلیری
سپاهیان عثمانی ...

شاه اسماعیل نیز که برای نخستین بار در طول حیاتش مواجهه با شکست
شده بود، فرمان داد تا بر سر راه سلطان سلیم عثمانی هر چه علوفه و
آذوقه بود سوزانند و همین امر موجب شد که سپاه عثمانی بیش از
يك هفته تاب مقاومت در آذربایجان را نیاورده و مجدداً راهی پایتخت

عثمانی شود .

دریغ از ناکامی شمشیرزن و دلیر کم نظیری که نتوانست انتقام
نبرد چالدران را از عثمانیان باز ستاند و هنگامیکه در آتش مبارزه‌ای
غیورانه میسوخت ، زندگی خویش را بدرود گفت .

مرگ شاه اسماعیل صفوی هنگامی رخ داد که سلطان سلیم
عثمانی پیش از وی بسرای باقی شتافته و در سال ۹۳۰ هجری که مرگ
شاه اسماعیل فرا رسید ، دیگر شاه سلیم عثمانی وجود نداشت تا بار
دیگر در نبرد منتقمانه‌ی شاه صفوی شرکت جوید .

«شاه اسماعیل» جوانی جسور، شجاع، مغرور و در مذهب شیعه
سخت متعصب بود و بدلیل پایمردیهائی که در طول سلطنت خود با
مخالفان داخلی و خارجی کرد ، از پادشاهان بزرگ ایران و از مفاخر
سیاسی کشور ما محسوب میشود .

شاه اسماعیل در روزگاری قد مردی علم کرد که سراسر ایران در
آتش هرج و مرج میسوخت و در هر گوشه‌ای، قبیله‌ای بساط خودسری
گسترده و رئیس قبیله به دلخواه خویش میزد و میکشت و میرد !..

«کاتر نیوز تو» که يك سیاح ایتالیائی بسود نوشته است: «شاه
اسماعیل سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت - در چشمانش نیروئی
ناپیدا میدرخشید و هوشی سرشار و نظری بسیار بلند داشت...»

«آنزلی لو» درباره شاه اسماعیل نوشته است که: او صوفی زیبا
و دلپذیری است. میانه بالا و خوش ترکیب و سبک پیکراست. ریش را
میتراشد و سبیل میگذارد. بجای دست راست باده‌ست چپ کار میکند .
مانند خروس جنگی بی باک است و در شمشیرزنی و تیراندازی نظیر
ندارد» .

اما همین صوفی زیباروی، نماز و فرائض مذهبییش ترك نمیشد و باوجود آنکه ایران همواره عرصه‌ی پیکارهای گوناگون بود، معه‌ذا در زمان سلطنت او، مردم در راحت و نعمت بسر میبردند... زورگوئی و تجاوز بحقوق ملت گناهی بزرگ شمرده میشد و گرفتن باجها و خراجها و مالیاتها ممنوع گردید. حیات «شاه اسماعیل صفوی» بیش از ۳۸ سال بطول نیانجامید.

مدت دوهزاروپانصد سال حیات ملی ایران با همه خطراتی که در اوقات مختلف با آن رو برو بوده محفوظ مانده و عزم ما اینست که امروز نیز با کمال قوت و سر بلندی استقلال خود را در مقابل هر تهدیدی از هر سرچشمه‌ای که تراوش کند با هر قیمتی که شده نگاه داریم.

«از فرمایشات شاهنشاه آریامهر»

شاه عباس بزرگ



هنگامی که «سلطان محمد خدا بنده صفوی» در سال ۹۹۶ هجری تاج سلطنت را بر سر پسر جوانش گذاشت، شاه عباس بیش از هجده سال نداشت و وارث کشوری شده بود که بر اثر سوء سیاست زمامداران قبلی روبه انحطاط گذاشته بود و دودشمن بزرگ ایران، یعنی ازبکان از ناحیه مشرق و عثمانیان از ناحیه مغرب همچنان در اندیشه نابودی و تجزیه ایران بودند.

توطئه‌ها و تحریکات و دسایس داخلی نیز مزید بر علت شده بود و در چنین

احوالی شاه هجده ساله‌ی ایران می‌بایست در سه جهت بادشمن دست و پنجه نرم کند.

شاه عباس اقدامات خود را از رفع اختلافات داخلی آغاز کرد و به تصفیه‌های درنواحی گوناگون مملکت دست زد و بدینگونه فتنه‌های داخلی را فرونشاند و راه او برای اجرای هدفهای نظامی و سیاسی خارجی باز شد.

از دودشمن خارجی، سرکوبی ازبکان آسانتر از عثمانیان بود. بخصوص که در این ایام ازبکان تسلط و توان بسیاری یافته و نواحی حساس خراسان را مانند بدخشان و ختن و بلخ و تخارستان اشغال کرده و برای تصرف تمامی خراسان دندان آخود را تیز کرده بودند.

شاه عباس بر مبنای این محاسبات ترجیح داد که در آغاز بادشمن عثمانی خود از در صلح و دوستی در آید تا با آسودگی خیال به دفع تر کنازی ازبکان همت گمارد ... در سال ۹۹۸ هجری، عهدنامه‌ای بین ایران و عثمانی به امضاء رسید. بر اساس این عهدنامه، قسمت‌های ارزشمندی از متصرفات غربی و شمال غربی ایران مانند آذربایجان و گرجستان و ارمنستان به عثمانیان واگذار شد و دولتین ایران و عثمانی عهد بستند که هرگز به مستملکات یکدیگر تجاوز نمایند.

پس از آن شاه عباس با شتاب بسیار لشگری مهیاساخت و رهسپار مشهد شد ولی بدلیل بیماری غیرمنتظره‌ای که بر او عارض شد، کار مبارزه با ازبکان مدتی به تعویق افتاد و سپس شاه عباس در صدد برآمد که ابتدا خائنان وطن را سرکوب نموده و مدعیان خود را در لرستان و کرمان و گیلان و چند شهر دیگر مغلوب خود ساخت و سپس در سال ۱۰۰۶ هجری سپاه بزرگ ایران را روانه‌ی خراسان نمود.

در نزدیکی هرات سپاه ایران و ازبکان با یکدیگر مواجه شدند و در این نبرد آنچنان شکست سختی نصیب ازبکان شد که سه نیمی از جنگجویان خود را از دست دادند. این شکست موجب شد که چپاولگران

از يك بكلی از پای در آمده و نقاط گوناگون از شروفساد آنان رهائی یابند. مضافاً سیاست ارزشمندی که شاه عباس از خود بروداد این بود که دسته‌های کثیری از کردها را به نواحی مرزی خراسان کوچ داد تا بدینوسیله ایرانزمین از آسیب‌های بعدی از بکان بر حذر و در امان ماند.

پس از آنکه تهاجمات از بکان بکلی منتفی شد، شاه‌عباس بزرگ در صدد برآمد که ارتش ایران را برای پس گرفتن نقاطی که به عثمانیان واگذار کرده بود بنحوی اصولی مجهز گرداند.

هنگامی که شاه‌عباس پس از پیروزی در جنگ با از بکان با سرافرازی کامل وارد قزوین شد دو برادر از نجیب زادگان انگلیسی بنام‌های: «آنتونی شرلی» و «رابرت شرلی» بحضور وی شرفیاب شدند و درخواست نمودند که اولاً: ایران با کشورهای اروپائی جهت سرکوبی عثمانیان همکاری کند و ثانیاً: سپاه ایران بوسیله زبده ترین کارشناسان نظامی انگلستان تقویت شود.

شاه عباس این دو پیشنهاد را پذیرفت و از برادران شرلی خواست که برای انجام چند مأموریت سیاسی عازم اروپا شوند. بدین ترتیب «آنتونی شرلی» برای جلب دوستی به دربار کشورهای اروپائی سفر کرد ولی این عامل امپریالیست در نیم راه سفر، هدایائی را که شاه عباس برای ارائه به پادشاهان اروپائی در اختیار او نهاده بود، با خود به اسپانیا برد و پناهنده‌ی آن کشور شد. با این وجود، برادر آنتونی شرلی یعنی رابرت شرلی که به شاه عباس ارادتی نام‌میورزید، خیانت برادر خود را جبران نموده و صمیمانه به تجهیز نیروی نظامی شاه‌عباس همت گماشت.

پس از آنکه تسوپ سازان ایران و مهندسان انگلیسی توپخانه ارتش شاهسون را مجهز کردند، شاه عباس در سال ۱۰۱۱ هجری برای پس گرفتن شهرهای غربی ایران، آماده جنگ با سپاه عثمانی شد. در جنگی که میان سپاهیان ایران و عثمانی در نهاوند رخ داد، عثمانیان چنان شکست خوردند که جمیع بلاد غربی ایران که بموجب عهدنامه ۹۹۸ هجری بتصرف عثمانیان در آمده بود، باردیگر به ایران بازگشت.

پادشاه صفوی، پس از این پیروزی برای آنکه عثمانیها را در برابر عمل انجام شده قرار دهد، دست به یک مانور نظامی و سیاسی زد، به این ترتیب که شایع کرد برای رفع پاره‌ای اغتشاش‌ها که در مازندران برپا شده است، بسرعت عازم آن سامان است و براستی نیز سپاه شاهسون بحرکت در آمد؛ لیکن این سپاه بسرعت به آذربایجان رفت و مانند تندر بر سر «علی پاشا» فرماندهی قوای عثمانی مقیم تبریز نازل شد.

بدینگونه بود که باردیگر سپاه عثمانی بسختی شکست خورد و علی پاشا نیز اسیر شد. شاه عباس پس از این پیروزی گروهی از سپاهیان خود را مأمور تسخیر «ایروان» و «بغداد» نمود. ایروان و شیروان در این هجوم به آسانی تسلیم شدند، لیکن محاصره‌ی بغداد بطول انجامید.

در همان هنگام صداعظم عثمانی که «چغال اوغلی» نام داشت با سپاهی مجهز به قصد کمک به محاصره شدگان بغداد، روانه‌ی آن ناحیه شد ولی از سپاهیان شاهسون بسختی شکست خورد و در همان زمان «سلطان احمد عثمانی» جانشین امپراتور پیشین شد.

بدستور امپراتور جدید، بسرعت سپاهی برای جنگ با لشکر ایران بسیج شد که تعداد آن به صد هزار نفر میرسید. فرماندهی این سپاه با «چغال اوغلی» بود و دستور داشت که تا قزوین پیش رفته و پایتخت شاه عباس را متصرف شود.

شاه عباس بهمراهی ۶۰ هزار سپاهی عازم گرجستان شد و در این ناحیه دوسپاه گران بایکدیگر مواجه شدند. فرماندهی قوای ایران با «الله وردی خان» بود و با وجود آنکه عثمانیها از نظر تعداد نفرات بر ایرانیان برتری داشتند، معهذابسختی شکست خوردند و علاوه بر هزارها نفری که از سپاه آنان کشته شد، بیست هزار نفرشان در سال ۱۰۱۴ هجری دستگیر شدند و چغال اوغلی پس از این شکست دردناک به دیار بکر عقب نشینی کرد و در آنجا از فرط اندوه، بیمار شد و مرد.

در سال ۱۰۱۸ هجری امپراتور عثمانی از مردم دشت قبیچاق کمک خواست و پس از آنکه لشکر مجهزی تدارک دید به سرحدات آذربایجان حمله کرد.

فرمانده قوای عثمانی در این هجوم «خلیل پاشا» بود ولی باهمه‌ی امیدى که به پیروزی داشت در ناحیه شبلی از فرمانده سپاه ایران شکست خورد و دولت عثمانی با این شکست درخواست مصالحه با ایران را نمود.

شاه عباس نیز این درخواست را پذیرفت و عهدنامه‌ای میان طرفین منعقد گردید که براساس آن دولت عثمانی تعهد کرده بود که هرگز به سرحدات غربی ایران تجاوز ننماید.

در سال ۱۰۲۴ هجری، شخصی بنام «تهمورس خان» به گرجستان هجوم آورده و به تحریک حکومت عثمانی، حکمران ایرانی آن صفحات را به اتفاق جمعی دیگر از ایرانیان کشت. شاه عباس بهمین جهت عازم گرجستان شد و توانست تهورس خان را بشدت منکوب کرده و بلافاصله با قوای «محمد پاشا» سردار عثمانی که به دفاع از تهورس آمده بود مواجه شد.

شاه عباس بزرگ در این درگیری عظیم نیز چون دفعات پیشین

پیروزی یافت و حتی توانست ایرانیان مقیم ایروان را که در محاصره‌ی عثمانیان بودند نجات دهد.

آخرین جنگ‌های ایران و عثمانی در دوران پادشاهی شاه عباس بزرگ حد فاصل سالهای ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۴ هجری اتفاق افتاد و ماجرای آن بدین قرار است که سپاه ایران در سال ۱۰۳۲ هجری بر عراق مسلط شد و آرزوی دیرینه‌ی شیعیان ایرانی که آزادی اماکن مقدس^۱ مانند کربلا و نجف و دیگر زیارتگاههای عراق بسود، بر آورده شد، لیکن سال بعد سردار عثمانی^۲ بنام حافظ احمد پاشا که از طرف امپراتور جدید عثمانی مأمور پس گرفتن عراق شده بود، بغداد را محاصره کرد ولی او نیز به سختی از سپاه شاهسون شکست خورد و چون عثمانیان دست از حمله برای تصرف عراق برنمیداشتند شاه عباس بزرگ خود به بغداد آمد و چند باردیگر عثمانیها را درهم شکست و با این پیروزیهای مشعشانسه^۳، دست عثمانیها بکلی از ایران کوتاه شد.

هنگامی که شاه عباس بزرگ از درگیری با عثمانیان آسوده شد تصمیم گرفت که نفوذ پرتقالیها را نیز که در آن زمان تنها بر جزیره‌ی «هرمز» و بندر گمبرون (بندر عباس فعلی) و یکی دو ناحیه‌ی دیگر تسلط داشتند، از خلیج فارس قطع کند.

«امامقلی خان» سردار غیور ایرانی در سال ۱۰۲۲ هجری ابتدا به بندر گمبرون تاخت و آنجا را تصرف کرد و به افتخار شاه عباس نام آنجا را بندر عباس نهاد، سپس بسوی جزیره‌ی قشم که پرتقالیها قوای نیرومندی در آنجا متمرکز کرده بودند حرکت کرد. پادگان قشم بدون دفاع تسلیم شد و امامقلی خان بعد از آن بطرف هرمز رفته و پس از آنکه در ساحل آنجا پیاده شد، با سپاه پرتقال نبردی سخت و سهمگین نمود

و در سال ۱۰۳۱ هجری نیروی مدافع پرتقالی کاملاً مغلوب سپاه ایران شد و بدینگونه پس از يك قرن كه «هرمز» در چنگال استعمارگران پرتقالی بود، پرچم ایران بر فراز آن به اهتزاز درآمد. از آن پس دیگر دشمنی برای شاه عباس وجود نداشت و دوران آسایش سیاسی و اجتماعی ایران فرا رسید.

شاه عباس در سال ۱۰۳۸ هجری برای دیداری از خطه‌ی مازندران که زادگاه مادر او بود، روانه‌ی آن صفحات شد و لسی پس از ۴۲ سال پادشاهی در سن ۵۹ سالگی در شهر «بهشهر» بدرود زندگی گفت.

شاه عباس بزرگ هم پادشاهی مملکت گیر و هم مملکت دار بود و بهمین جهت اروپاییان به او لقب «کبیر» داده اند. او پادشاهی عاقل، شجاع، دوراندیش، محتاط، دانا، با سخاوت و باگذشت بود. به اصول مردی و مردانگی اعتقاد بسیار داشت. نسبت به خادمان خود مهربان بود و بر همین اساس مرد ساده و بسا محبتی را که از سپاهیان ساده‌ی او بود بپاس خدمات صادقانه‌اش تا مقام سپهسالاری ارتقاء داد و این شخص همان «الله‌وردی خان» حاکم فارس و بنادر جنوب ایران بود. شاه عباس بزرگ با آنکه از اعتقاد و ایمان مذهبی فراوانی بر- خوددار بود و حتی با پای پیاده برای زیارت ضریح حضرت امام رضا (ع) از اصفهان به مشهد رفته بود، معه‌ذا به آزادی مذهب ارج می‌نهاد و برای اوشیعه و سنی و ارمنی و زرتشتی تفاوتی نداشت.

شاه عباس بسبب علاقه‌ی زیادی که به آسایش و رفاه حال ملت خویش داشت میخواست که وضع زندگی آنانرا خود از نزدیک ببیند مضافاً برای آنکه اروپائیان شاهد پیشرفتهای سریع ایران باشند، از جهانگردان خارجی در داخل کشور استقبال مینمود. از جمله مهمترین

جهانگردان خارجی که در زمان او به ایران آمدند و سفرنامه‌هایی نیز نوشته‌اند این عده را میتوان نام برد: شاردن فرانسوی - پیترو دلاواله ایتالیایی - توماس هربرت انگلیسی و ژان باتسیت تاورنیه فرانسوی.

ما بعظمت باستانی و میراث گرانبهای نیاکان خود میبایم زیرا این میراث پرافتخار که کمتر ملتی در جهان از نظیر آن برخوردار است برای ما منبع نیرو و الهامی برای ساختن ایران آینده است، ولی نباید تنها بدین افتخارات قناعت کنیم بلکه باید در دنیای جدید افتخارات تازه‌ای بمفخر کهن بیفزاییم و وضع خود را با ترقیات جهان امروز هماهنگ سازیم و از هر جهت با کاروان تمدن همگام شویم «از سخنان شاهنشاه آریامهر»

نادرشاه



پدري داشت پوستين دوز و
در سال ۱۱۰۰ هجری در ابیورد
خراسان بدنیا آمد. اوزندگی خود
را با مصائب و رنجهای فراوان
آغاز کرد ولی هرچه پیکرو فکرش
رشد بیشتری می یافت، لاجرم ریشه
های شخصیت و نبوغ او استحکام
بیشتری می یافت.

در سن هفده سالگی بدست
ازبکها اسیر شد و مادرش در این
اسارت درگذشت. نادرخود را از

قید اسارت رها نید و بخراسان رفت و جمعی را گرد خود آورد و آنچنان
دلیری بخرج داد تا مورد توجه «ملک محمود» که حکمران خراسان
بود قرار گرفت. «نادر» پس از آنکه به حکمران خراسان گروید در

جنگ با ازبکها به پیروزی شایانی دست یافت و همین امر سبب شد تا به مقام سپهسالاری ملک محمود ارتقاء یابد. معهذات طولی نکشید که میان او و ملک محمود تفرقه افتاد و نادر راه پرفراز و نشیب خود را در پیش گرفت.

در آن زمان اوضاع ایران نهایت پریشان و کشور ما عرصه‌ی تاخت و تاز افغانها و روسها بود. شاه طهماسب با کمال ذلت در فرح - آباد مازندران می‌زیست و گزیری جز درخواست مساعدت از این و آن نداشت.

پریشانی اوضاع سبب شد که قریب سه هزار مرد پیرامون نادر گرد آمدند و او را سردار خود خواندند. در آنجا، این سردار نامی «کلات» را تصرف کرد و عموی خود را که حکمرانی آن حدود را داشت و علیه نادر اقداماتی مینمود به هلاکت رسانید.

سپس «ابوبورد» و «نسا» را تحت سلطه‌ی خود در آورد. اگرچه «ملک محمود سیستانی» در خراسان اقتدار فراوانی داشت، لیکن بسیاری از نقاط آن ایالت وسیع در دست افغانها بود و نادر بر آن شد که از یکسو دست محمود را از آن صفحات کوتاه کند و از سوی دیگر در قلع و قمع افغانها کوشش نماید.

چندی نپائید که نیشابور را برای شاه طهماسب تسخیر کرد و همین پیروزی سبب شد که پادشاه ناکام، ویرا به طهماسب قلی خان ملقب گرداند.

نادر صلاح چنان دید که برای پیشرفت هدفهای خود، قبلاً «فتحعلیخان قاجار» را که زمام امور شاه طهماسب را در دست داشت از سر راه خود بردارد؛ لذا وسایل نابودی او را فراهم ساخت و سپس مشهد را محاصره نمود و آنرا از دست ملک محمود آزاد نمود.

رفته رفته، حیطه‌ای اقتدار نادر بجائی رسید که «شاه طهماسب» حکمرانی خراسان و مازندران و سیستان و کرمان را به‌وی محول کرد.

نادر، در خراسان نیز بر توانائی خود افزود و همین امر «اشرف افغان» را به‌هراس افکند و او را بر آن داشت که متوجه خراسان شده و با نادر به‌ستیز پردازد.

در حوالی «دامغان» جنگ سختی میان «نادر» و «اشرف» در سال ۱۱۴۱ رخ داد و چنان شکستی بر افغانها وارد آمد که بسیاری از آنان طی دوروز خود را از دامغان به تهران رساندند و با کمال شتاب به جمع‌آوری سپاه پرداختند.

نادر بلافاصله شاه طهماسب را در دامغان گذاشته، خود بجانب پایتخت صفویه به حرکت درآمد. در «مورچه خورت» جنگ دیگری میان سپاهیان ایران و افغان رخ داد که در آن باردیگر «اشرف» شکستی فاحش خورد و پس از آنکه ۴ هزار نفر از سربازان او کشته شدند، اشرف به اتفاق زن و فرزندان خود سوار بر قاطر و شتر شده و روانه‌ی شیراز شدند.

پس از چند روز شاه طهماسب در میان لاهله و شادی مردم وارد اصفهان شد. اقتدار نادر نهایت فزونی گرفت و با اینکه افغانها آبادیها را ویران کرده بودند، نادر بدون فوت وقت، خود را بدشمن رساند و برای سومین بار در نزدیکی «استخر» اشرف را بکلی مغلوب و منکوب کرد و ۲۰ هزار نفر از سپاهیان افغان پای به‌گریز نهادند و حتی برخی از آنان زنان و فرزندان خود را برای آنکه در چنگال دشمن نیفتند، کشتند. روستائیان «لار» که از بیدادهای «اشرف افغان» دلی آکنده از کین داشتند، هنگامیکه او از دست «نادر» میگریخت، براو هجوم آورده

واموال وجواهرات او را به یغما بردند. «اشرف» خواست به قندهار برود، لیکن بلوچها سر راه او را گرفتند و سرانجام سر او را بریده و برای شاه طهماسب فرستادند. سایر افغانهای مهاجم در بیابانها به هلاکت رسیدند و عده کمی توانست خود را از دست مرگ نجات داده و به نقطه ای امن برسانند.

بدینگونه فتنه افغانها پس از تمام شقاوتها و ترکتازیهای که نشان دادند پس از هشت سال از سرزمین ایران کوتاه شد و به همت و پایمردی سرداری چون «نادر» مردم ایران نفسی به آسودگی کشیدند.

چون خیال «نادر» از افغانها آسوده شد، عزم رزم با عثمانیان را نمود و آنانرا در حوالی همدان شکست داده آن نواحی را آزاد ساخت؛ سپس شهرهای آذربایجان را یکی پس از دیگری تصرف کرد و میخواست بسوی «ایروان» حرکت کند که با شنیدن خبر فتنه بعضی از قبایل افغان در خراسان روانه ای آن صفحات شد و علاوه بر آنکه آشوبها را فرونشاند «هرات» را نیز تصرف کرد.

در همان زمان «شاه طهماسب» که میخواست از خود لیاقتی بروز دهد، بسوی «ایروان» حرکت کرد تا آن شهر را بتصرف درآورد؛ لیکن در جنگی که در گرفت، از سپاه عثمانی شکست خورد و تن به مصالحه ای ننگینی داد که طی آن نواحی آنسوی رود «ارس» را به آنها واگذار و حتی بعضی از نقاط «کرمانشاه» را به والی بغداد بخشید.

هنگامیکه خبر این شکست را مفتضحانه به «نادر» رسید، بینهایت اندوهگین و آشفته شد؛ سپس سفیری به نزد شاه عثمانی فرستاد و بی اعتباری معاهده را اعلام کرد و درخواست استرداد ایالات از دست زفته را نمود.

نادر بمحض آنکه به اصفهان مراجعت کرد، برای خلع شاه

طهماسب تصمیمی قطعی گرفت و او را به خراسان تبعید کرد؛ آنگاه با کمال سرعت به مبارزه با عثمانیان شتافت و بغداد را محاصره کرد. چندی از این محاصره نگذشت که صد هزار مرد به فرماندهی سردار معروف ترك بنام «توپال» به مقابله با لشکر ایران شتافتند. «نادر» قسمتی از سپاه خود را مأمور ادامه‌ی محاصره بغداد نمود و بابقیه‌ی لشکر به قوای «توپال» حمله کرد. در «کرکوک» جنگ سختی رخ داد که منجر به شکست نادر گردید و او با شتاب به همدان مراجعت نمود تا لشکر مجهزی بوجود آورد.

سه ماه پس از جنگ «کرکوک» بود که نادر مجدداً بسوی بغداد روانه شد و نه تنها سپاه عثمانی را شکستی سخت داد، بلکه در این محاصره «توپال» نیز کشته شد. «نادر» جسد سردار عثمانی را به بغداد فرستاد و آنقدر به محاصره‌ی این شهر ادامه داد تا والی آن تسلیم سردار بزرگ ایران شده و دروازه‌های شهر بروی نادر گشوده شد.

«نادر» سپس به دفع «محمدخان بلوچ» که در فارس طغیان کرده بود روانه‌ی آن سامان شد و هنگامیکه این فتنه را فرونشاند به او خبر رسید که دولت عثمانی یکی دیگر از سرداران خود را بنام «عبدالله پاشا» برای جنگ با وی فرستاده است.

نادر بی‌درنگ بسوی ارمنستان و گرجستان حرکت کرد و با پانزده هزار نفر سپاهیان خود توانست قوای هشتاد هزار نفری عثمانی را در آن حدود شکست دهد و «عبدالله پاشا» را نیز به سرنوشت «توپال» گرفتار سازد... پس از این جنگ بود که ناحیه فارس و کلیه شهرهائی که در آن حدود متعلق به ایران بود و در زمان پادشاهان بی‌کفایت قبلی بدست عثمانیان افتاده بود، مجدداً آزاد شدند.

نادر پس از بازگرداندن شوکت و عظمت دیرینه‌ی ایران، صد -

هزار نفر از بزرگان سپاه و سران کشور را در دشت مغان دعوت نمود تا - هر کس را که لایق میدانند بر تحت سلطنت بنشانند. بزرگان مملکت نیز همگی او را شایسته‌ی تاج و تخت پادشاهی دانستند.

نادر پس از یکماه به دعوت بزرگان مملکت پاسخ مساعد داد و در سال ۱۱۴۸ هجری، تاج شاهی را بر سر نهاد. در آن احوال، بدلیل آن - که دشمنان افغانی ایران، دست به جنگ و گریز زده و در هنگام خطر به - کشور هندوستان پناهنده میشدند، «نادر» سفیری به دربار هند فرستاد تا آن پادشاه، دشمنان فراری ایران را به هندوستان راه ندهد و آن سرزمین را پناهگاه مخالفان ایران نسازد.

به درخواست نادر، پادشاه هند وقعی نهاد و نادر بار دیگر نامه‌ای برای او فرستاد و در نهایت احترام از او خواست که مملکت خویش را کمینگاه کسانی که قصد تجاوز به خاک ایران را دارند نگرداند، لیکن این بار نیز پادشاه هند نسبت به فرستاده‌ی نادر شاه رفتاری امانت‌آمیز اعمال نمود و همین امر موجب شد که نادر با سپاه خویش بسوی افغانستان حرکت کرد و پس از فتح شهر «کابل» بجانب هندوستان عزیمت نمود.

«محمد شاه» پادشاه هند به همراهی سیصد هزار سپاهی و صد هافیل جنگی به مقابله‌ی نادر شتافت و دولشگر ایران و هند در ناحیه‌ی «کرنال» بایکدیگر مواجه شدند. در این نبرد به علت نبوغ شگفت‌آوری که نادر از خود بروز داد، توانست با سپاه اندکش بر قوای هند غلبه نماید و پادشاه هند که چاره‌ای جز تسلیم نداشت، پایتخت خود «دهلی» را در اختیار نادر گذارد.

شاهنشاه پیروز ایران با کمال مردانگی و مروت تاج هندوستان را به «محمد شاه» بخشید و بی آنکه برای تصرف هیچیک از ایالات و

سرزمینهای هندوستان طمعی بیند، مقرر شد که رود سند بعنوان مرز ایران و هند معین شود؛ پادشاه هندی نیز به جبران این جوانمردی، جواهرات گرانها و اموال ذی قیمتی را که در گنجینه‌های خود داشت به «نادرشاه» هدیه کرد.

شاهنشاه ایران در ابتدا با امراء و کلیه ساکنان دهلی کمال رأفت را نمود و حتی فرمان داد که جمعی از لشگریان ایران، برای آنکه کردنکشان محلی از بحرانی بودن اوضاع، سود نجسته و متعرض جان مردم دهلی نگردند، محافظ آنان شوند و دستور اکید داد که احدی از سپاهیان او دست تعدی بسوی کسی دراز نکند؛ لیکن پس از چند روز، چندتن از مغرضین هندی، خبر مرگ نادرشاه را در دهلی شایع نمودند و همین امر موجب شد که اهالی آن شهر نیز بسوی سپاهیان ایرانی هجوم آورده و به کشتار آنان اقدام نمایند.

«نادر» هنگامیکه این ماجرا را شنید، خود بمیان مردم دهلی رفت و چون نمیخواست بهیچوجه ظلم و ستمی نماید، برای مردم به صحبت پرداخت و از آنان خواست تا جان سپاهیان ایرانی را به مخاطره نیفکنند، اما در همان احوال، یکی از مردم گلوله‌ای بسوی پادشاه ایران شلیک کرد و همین امر موجب شد که «نادر» فرمان قتل عام مخالفان را صادر نمود.

این ماجرا بیش از چند ساعت بطول نیا نجامید و هنگامیکه «محمد شاه» از نادرشاه درخواست شفاعت کرد، پادشاه ایران بلا فاصله فرمان داد که لشگریانش تیغ‌های خود را در نیام کنند. بهر حال نادر پس از پنجاه و هشت روز اقامت در دهلی، عزم مراجعت کرد و فیلهای بسیار و جمعی از صنعتگران و موسیقی‌دانان را با خود به ایران آورد. آنگاه فرمان داد که کلیه ایرانیان به مدت سه سال از دادن مالیات معاف باشند و بدین-

گونه بود که روزگار فراوانی و آسایش و امنیت و آبادانی ایران آغاز گردید.

«نادر» را میتوان یکی از بزرگترین سرداران جهان دانست؛ زیرا توانست بانیروی شمشیر و حسن تدبیر در زمانی قلیل، میهن خود را از تجاوز بیگانگان نجات داده و افتخارات دیرینه‌ی سرزمینش را تجدید نماید.

«نادر» پادشاهی بود مآل بین و عاقبت اندیش... در فتح ممالک بیگانه طریق حزم را از دست نمیداد و چون میدانست که اداره کردن ممالک وسیع و حکمرانی نمودن بر ملل دیگر که از حیث زبان، آداب و سنن و فرهنگ از یکدیگر متمایزند، امریست بسیار دشوار، بهمین جهت مانند انوشیروان عادل که برای ایران حدی قائل شده بود و به دریافت خسارت جنگ و غنیمت اکتفا میکرد، نادر هم فلات ایران را کشور خود دانسته، طمع در سایر ممالک نمی نمود.

هیچیک از جنگهای نادر بدون سبب و دلیل و صرفاً بمنظور تسکین حس جنگجویی نبوده است... جنگهای او با افغان و عثمانی بخاطر آزادی وطن بود و حرکت او بجانب هندوستان، نتیجه‌ی قصور و رفتار اهانتمیز محمدشاه بود، مضافاً که دشمنان ایران را در کشور خود پناه میداد و آنانرا آزاد میگذاشت تا از هندوستان بعنوان پایگاهی علیه ایران استفاده کنند.

«نادرشاه» با کمال متانت و عقل و درایت، حکمرانی نمود و ایران را به اوج اقتدار و عظمت رسانید. تا پایان عمر، از خیال ترقی ایران منصرف نگردید و بخصوص در رواج تجارت کوششها نمود و تصمیم گرفت در بحر خزر و خلیج فارس کشتیهای تجارتهای ایران را بکار اندازد

واقدمات سودمندی نیز در این زمینه نمود.

«نادر» ایران را نجات داد؛ اها لیش را بدلیل غنائم جنگی ثروتمند گردانید، ضرب دست ایرانیان را بار دیگر به دشمنان این مرز و بوم شناسانید، در ترویج بازرگانی و آبادانی میهن کوشش فراوان کرد و ایرانیان هیچگاه خدمات آن سردار بزرگ را از دیدگاه خود دور نخواهد ساخت.

رشته قدیم و قویمی که ملت را به سلطنت یعنی قائمه
حفظ مملکت پیوند میدهد امروز از گذشته قویتر و
محکمتر است این به هم پیوستگی ساخته و پرداخته
دیروز و امروز نیست رشته ایست که سر دراز دارد
و باید ریشه آنرا در تار و پود سلسله چندین هزار سال
تاریخ قوم بزرگ ما یافت.
«از فرمایشات شاهنشاه آریامهر»

کریم خان زند (وکیل الرعایا)

پس از نادرشاه اوضاع ایران پریشان گردید ورشته وحدت سیاسی مملکت از یکدیگر گسیخت . لیکن چندی بعد، لرزاده ای شجاع و مردم‌دار از سرداران گمنام نادر بنام « کریمخان زند» برای اعتلاء مجدد ایران و از میان بردن اغتشاشهای داخلی، تصمیمی قاطع گرفت.

سلسله‌ای که کریمخان بنیانگذار آن شد بجهت آنکه خود از دودمان «زند» بود سلسله‌ی «زندیه» نام گرفت. «کریمخان» که ابتدا با عنوان يك تیرانداز ساده به سپاه نادر پیوسته بود، یکی از کسانی بود که هنگام حمله نادر به هندوستان جزو سرداران سپاه نادر بود و میگویند که در همه‌ی ارتش «نادر» هیچکس نبود که از جهت قدرت و دقت در تیراندازی و کمانگیری همتای «کریمخان» باشد.

هنگامیکه «کریمخان» در اصفهان بود، بدلیل حسن سلوک و رفتار آرامی که نسبت به همه گروههای مردم داشت ، اکثر مردم اصفهان ، خصوصاً آrame جلفا طر فدار او بودند. هنگامیکه کریمخان رقبای اولیه خود را از سر راه خویش برداشت، در صدد گسترش نفوذ و قدرت خود برآمد.

ابتدا همه‌ی اتباع خویش را از حدود ملایر جمع آوری کرد و در حدود چهار هزار سوار آزموده را سازمان داد و در همین احوال یکی دیگر از سرداران سلسله افشاری بنام «سلیم خان» باهشت هزار سوار و پیاده‌ای که تحت فرمان داشت به «کریمخان» پیوست.



«کریمخان» برای رسیدن به مقام پادشاهی و فرمانروائی راهی طولانی درپیش داشت و بامدعیان زورمندی در نقاط مختلف ایران رو-برو بود که عبارت بودند از: محمدحسن خان قاجار در نواحی مازندران

و گران- آزادخان افغان در قسمت هائی از آذربایجان - شاهر ج شاه افشار در حوالی کرمانشاه و محمد حسن خان قاجار...

محمد حسن خان در نواحی گران سر به طغیان برداشته و مازندران را در سلطه‌ی نفوذ خود در آورده بود. کریمخان ابتدا به قزوین ورشت و لاهیجان مسلط شد ولی هنگامیکه به گران حمله برد، در انجام نقشه‌ی جنگی خود موفق نشد و ناگزیر در سال ۱۶۶۶ هجری به اصفهان بازگشته و پس از سرو سامان بخشیدن به سپاه خویش بقصد سرکوبی علیمردان- خان بختیاری بسوی غرب حرکت کرد.

خان بختیاری، پس از شکست از کریمخان، برای اینکه در مقابل شاه اسماعیل سوم (که هنوز بعنوان بازمانده‌ی سلسله‌ی صفویه، عنوان رسمی پادشاه را داشت) شخصی را که مدعی بود از بازماندگان صفویه است، با عنوان «شاه سلطان حسین دوم!» به سلطنت برداشت و خسود نایب السلطنه او شد و منتظر برخورد با کریمخان شد.

در محلی بنام «هارون آباد» دومین جنگ میان او و کریمخان در گرفت و علیمردان خان مجدداً شکست خورد و گریخت و سالها بعد بدست یکی از سپاهیان زندیه کشته شد. آنگاه نوبت به دفع آزادخان افغان رسید و در نزدیکی قزوین، نیروی خان زند و آزادخان بایکدیگر مواجه شدند و نتیجه‌ی جنگ به زیان کریمخان تمام شد.

«کریمخان» پس از شکست در قزوین به اصفهان بازگشت و بعد از تقویت نیروهای خود دوباره بجنگ آزادخان رفت و این بار در نزدیکی «قمشه» بر لشگریان افغان پیروز شد، لیکن چون عقب‌داران سپاه آزاد- خان راه ارتباط او را باصفهان قطع کرده بودند از طریق بختیاری به جانب لرستان تاخت تا در آنجا روانه‌ی آذربایجان شود.

«آزادخان» یکی از سرداران خود یعنی فتحعلی خان افشار را

به لرستان فرستاد و در جنگی که بین کریمخان و فتحعلیخان رخ داد، خان زند بعلت سرمای فراوان و کمی آذوقه شکست خورد و قسمت مهمی از سپاهیان خود را ازدست داد. این شکست و تلفات سنگین که به سپاه کریمخان وارد آمد، آنچنان او را مأیوس کرد که تصمیم به ترك سپاهی - گری گرفت و قصد کرد تا به هندوستان رفته و گوشه نشینی اختیار کند، ولی امرای دشتستان و تنگستان به یاری اورفتند و همه ی افراد خود را در اختیار او گذاشتند و به این ترتیب کریمخان برای سومین بار به جنگ افغانستان رفت.

در حوالی «بوشهر» سپاهیان خان زند با سپاه آزادخان افغان روبرو شده و او را شکست سختی داد و آزادخان نیز چاره ای جز گریز نیافت. آنگاه کریمخان زند در صدد فتح شیراز برآمد و مردم شیراز که آوازه ی اخلاق نیکو و مردانگی کریمخان را شنیده بودند، بدون مقاومت در برابر این سردار ایرانی تسلیم شدند و او بعد از مدتی استراحت به قلع و قمع گردنکشان لارودشتستان اقدام کرد و سپس به اصفهان رفت و در همان زمان رقیب سرسخت او «محمدحسن خان قاجار» نیز بانبروی ۲۰ هزار نفری خود عازم فتح اصفهان بود.

دوسردارزند و قاجار در محلی بنام «کزاز» نزدیک اراك بایکدیگر روبرو شدند و در آن جنگ محمدحسن خان پیروز شد - کریمخان برای گرفتن انتقام شکست «کزاز» با باقیمانده سپاه خود به کمک سردار مغلوب خود شتافت ولی نتوانست از عهده ی سپاه عظیم محمدحسن خان برآید و بهمین دلیل عازم شیراز شد - محمدحسن خان نیز بدنبال او روانه ی شیراز شد منتهی توفیق نیافت که آن شهر را تسخیر کند و بهمین دلیل در ۱۱۷۱ هجری به تهران بازگشت.

«کریمخان» ابتدا سردار خود شیخ علیخان را به تعقیب او مأمور

کرد و سپس خود روانه‌ی شمال کشور شد تا از نقطه‌ی دیگر در برابر محمدحسن خان صف آرائی کند. سردار کریمخان در ناحیه‌ی بهشهر موفق شد که سپاه دشمن را شکست دهد و محمدحسن خان هنگام گریز بدست یکی از یاران خود که جزو قبایل قاجار بود، کشته شد و سر بریده‌اش را نزد کریمخان فرستادند. معین خان زند به‌شیوه‌ای مردانه و احترام‌آمیز، فرمان داد تا سردشمنش را بامشک و گلاب شستند و سپس با جسد او در مقبره‌ی مخصوص قاجارها مدفون نمودند.

با ازمیان رفتن «محمدحسن خان» همه‌ی ایالات ساحل دریای خزر نیز بتصرف خان زند در آمد و جز کرمان و خراسان که در اختیار شاهرخ شاه افشار بود، همه‌ی ایران مطیع کریمخان شدند و اتفاقاً چندی بعد همه مردم کرمان نیز مطیع کریمخان شدند و در این احوال بود که برای خان زند، دشمنی جز «فتحعلی خان» باقی نماند.

«کریمخان زند» برای سرکوبی آخرین مدعی خود، عزازم آذربایجان شد و در قریه‌ی «سپاه چمن» نزدیک تبریز اردو زد و در همان محل جنگ در گرفت. در این درگیری سپاه زند پیروز شد و فتحعلی خان به «ارومیه» گریخت و کریمخان ۹ ماه ارومیه را در محاصره داشت تا سرانجام دشمن او چاره‌ای جز تسلیم ندید و به‌سرادر بزرگ و جوانمرد پناهنده شد.

کریمخان نیز او را عفو کرد و مانند تمام دشمنان گذشته خویش که به او پناه آورده بودند، او را محترمانه پذیرائی کرد و به این ترتیب آذربایجان نیز مطیع خان زند شد.

در این تاریخ از قیام کریمخان زند ۱۵ سال می‌گذشت و در طی این مدت وی مرتباً در جنگ و ستیز با مدعیان گوناگون در شهرهای مختلف بود که بر تمام آنها پیروز شد و بر سراسر ایران جز خراسان (که

یکی از نوادگان نادرشاه بر آن حکومت داشت و کریمخان به احترام نادرشاه حکومت آن ناحیه را آزادگذاشته بود (استیلا یافت...) در ماه صفر سال ۱۱۷۹ هجری کریمخان وارد شیراز شد و آنجا را به پایتختی خود برگزید و چون شاه اسماعیل سوم را شایسته عنوان پادشاهی نمیدید، او را از سلطنت خلع کرد و به آبادی فارس فرستاد و حقوقی مکفی با وسایل لازم زندگی درخور يك شاهزاده در اختیار او گذاشت.

واقعۀ مهم دیگر دوران فرمانروائی کریمخان زند، واقعۀ فتح بصره است. در اواخر حکومت کریمخان زند، «سلیمان پاشا» والی کردستان عثمانی که از امپراطوری عثمانی رنجیده بود به دربار ایران پناهنده شد و کریمخان نیز او را گرامی داشت و از او حمایت کرد و بحکومت خویش بازگردانید ولی پس از «سلیمان پاشا» - برادر او «محمد پاشا» به حکومت کردستان منصوب شد و او نیز بلحاظ جوان - مردی کریمخان، اطاعت او را بعهده گرفت و خود را تحت الحمایه ایران خواند.

امپراتور عثمانی که از رفتار این دو برادر رضایت چندانی نداشت «محمد پاشا» را نیز از حکومت کردستان معزول کرد و حتی دستور داد تا او را بقتل برسانند و «محمد پاشا» نیز به دربار ایران پناه آورد و این امر نیز یکی دیگر از علل تصمیم کریمخان زند به جنگ با عثمانی شد. در همین ایام «سلطان عبدالحمیدخان اول» به امپراتوری عثمانی رسید و اوطی نامه‌ای دوستانه از کریمخان تقاضای تجدید نظر در فتح بصره را کرد و دلیل آورد که بصره، ملك شخصی مادر اوست و چنانچه کریمخان از تسخیر آن چشم بپوشد هر نقطه‌ای دیگری از خاک عثمانی را که معین کند به ایران واگذار خواهد کرد.

این نامه بر کریمخان زند مسجل کرد که عثمانیان از جنگ با ایران درهراسند و به این جهت دسته‌ای از سپاه خود را به بصره فرستاد و عثمانیان نیز لاجرم سپاهی برای دفاع از بصره آماده کردند و به آن بندر فرستادند سپاه ایران به تعداد ۳۵ هزار نفر، و بسرداری «صادق خان» در اواخر سال ۱۱۸۸ هجری بوسیله ساختن پلی چوبی بروی شط العرب از آب گذشته و در جنگی که در سال ۱۱۸۹ هجری قمری بین ایران و عثمانی در گرفت عثمانیها شکست خوردند و به بصره گریختند و صادق خان نیز آن بندر مهم تجارتی را محاصره کرد.

محاصره‌ی بصره سیزده ماه بطول انجامید و با اینکه «سلیمان آقا» حاکم آن شهر از طرف عثمانی‌ها و انگلیسی‌ها و اعراب حمایت میشد، معه‌ذا بسبب پایدردی سپاه کریمخان تسلیم شد و بصره بتصرف ایران درآمد.

«کریمخان زند» روز سیزده ماه صفر سال ۱۱۹۳ هجری بمرض سل که از دیرباز او را رنج میداد درگذشت و در مقبره‌ای که قبلاً در شیراز بدستور او ساخته شده بود مدفون شد و به این ترتیب زندگی ۷۵ ساله او که چهل سال آن در سپاه‌گیری و چهارده سال آن نیز در فرمانروائی بدون رقیب گذشت سپری شد.

پایتخت وی شیراز بود و چون آن شهر مرکز حکومت زندیه شد بسرعت روبرو به آبادی و عمران گذاشت و چون خود کریمخان نیز به آبادی علاقمند بود، بازارها، مساجد و بناهای فراوان در آن شهر ایجاد کرد که بازار وکیل - مسجد وکیل و حمام وکیل از مهمترین آنها بود و بدین - گونه شیراز آباد ترین و پر جمعیت ترین شهرهای جنوبی ایران شد. کریمخان زند که مانند دیگر بزرگمردان ایران از میان ملت

برخاست و به نیروی تدبیر و شمشیر برملت سروری یافت ، بدلیل خصوصیات منحصر بفردی که داشت، نامش به نیکی وعدل وانصاف و بزرگی مقام در تاریخ جاویدان شده است. اوداتاً مردی رئوف و پاکدل ومهربان بود وباوجود آنکه ازمیان طبقات بومی وعشایر برخاسته بود، در سیاست وکشورداری ، همسطح سایر رجال برجسته ی سیاسی قیرون گذشته ایران محسوب میشود.

هیچگاه تحت تأثیر مقتضیات زمان ومكان قرار نگرفت و تاپایان عمر، صفات اصلی عشایری و تربیت سادگی روستائی وپاك خود را حفظ کرد .

در امور نظامی، سربازی شجاع بود و گرچه نبوغ جنگی چون نادرشاه نداشت؛ لیکن جزئیکی دومورد که بعلم برتری قوای دشمنانش شکست خورد، در سایر مبارزات خود پیروز بود و کلیه مورخان، صفات مردانه ، شهامت، صداقت ، انسانیت و رحم و مروت او را ستایش کرده اند .

« کریمخان زند» سخت کش وشقی وخونریز نبود ومخالفان خود را تارمانی دشمن میشمرد که شکست نخورده ورو در روی او ایستاده باشد و سپس که خصم خود را مغلوب میکرد، آنوقت او را پناه میداد وبهمن دلیل مخالفان وی بعد از شکست، باولین کسی که پناه میآوردند خود او بود. خان زند در زندگی شخصی اش بسیار بی آلاش بود . هرگز به تجمّل اعتنائی نداشت و هیچگاه زینت و جواهر بکار نمبرد . در قدرت وتوانائی جسمانی کم نظیر بود . رعایت اعتدال در خوردن و آشامیدن میکرد. تمایلی به عیش وعشرت نداشت معتقد بود که وقت او بیشتر برای رسیدگی بحال ملت و پیشرفت کار است وزیاده روی در لهو ولعب به ایندومقصود لطمه میزند .

سرداری بود فروتن و متواضع و با اینکه جانشین بحق پادشاهان ایران کهن شد، هرگز نام پادشاه را به خود نگذاشت و معتقد بود که تحت عنوان «وکیل» بهتر میتواند در میان مردم بوده و به آنان خدمت کند. به معرفت انسانی و نان و نمک، سخت پای بند برد و از بیوفائی و خیانت و دورویی، بشدت پرهیز میکرد... بر همین اساس بود که به پاس لطفهای نادرشاه که او را از مقام یک کمانگیر و سپاهی ساده به مقام فرماندهی و سرداری رسانیده بود، به بازماندگان نادر که در خراسان بودند، کاری نداشت. «وکیل الرعایا» جانبدار سرسخت رعیت و هواخواه آرامش و امنیت و علاقمند به آبادانی و سر بلندی کشورش بود و به همین جهت از کوچکترین فرصت ها سود جسته و بمیان مردم میرفت تا از آرزوها و مشکلاتشان آگاهی یافته و برای کاهش آلامشان کوشش بیدریغ ورزد... «کریمخان زند» خود شیعه مذهب بود و در مراسم مختلف مذهبی به ادای فرایض خود می پرداخت، لیکن، از مذهب برای پیشرفت کار سیاست هرگز استفاده نکرد و تعصبی از خود بروز نداد، به همین جهت در پادشاهی وی، همه ی مردم و گروه های مذهبی، در کمال آرامش و امنیت و احترام میزیستند.

این جوانمرد بزرگ با آنکه از سواد بهره ای چندان نداشت، به دانشمندان و فضلا احترام میگذاشت و وجود بزرگانی نظیر «میرزا - محمد حسین فراهانی» که در امور مملکتی به کریمخان کمک میکردند، در رواج علم و ادب و هنر و معارف ایران تأثیر فراوان داشت... «وکیل - الرعایا» مردی ایران پرست بود و به استقلال و جاودانگی ایران زمین عشق میورزید و منافع میهن را بر هر چیز دیگر ارجح میشمرد و به همین سبب بخاطر تعالی هر چه بیشتر فرهنگ ایران، در ترغیب و تشویق هنرمندان و صنعتگران و بازرگانان کوشا بود.

رضا شاه بزرگ

پهلوی اول

«پرسوئیس» خدای نگهدار ایران، باردیگر مشتی محکم بدهان متجاسرین و تجزیه طلبان و آنان که سلسله طویل تاریخ دیرینه سال ایران را نابود می انگاشتند و یا در اندیشه ی قطع حلقه های این سلسله های بی انتها بودند، فرود آورد.»

در آن زمان دستگاه حکومت ایران بازیچه ای در دست قدرتهای بیگانه بود که ضمن استثمار از کلیه منابع و نیروهای ایرانی میکوشیدند تا کشور ایران را تجزیه نموده و هر جزء آن را بعنوان مستعمره ای بین خود تقسیم نمایند و به این ترتیب در چهار گوشه وطن، عناصر تجزیه طلب آذربایجان و فارس و خراسان و گیلان را مستقل اعلام کرده و حکومت خود مختار محلی تشکیل داده بودند.

کشور متجاوز جنوبی ایران نیز در سال ۱۲۹۸ شمسی به پادشاه ضعیف الاراده و بی کیاست قاجار تعهدنامه ای تحمیل نموده بود که به-

استناد آن تقریباً ایران بصورت مستعمره‌ای در آمده بود. با آنکه کشور جنوبی طی قرارداد مزبور که به قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ مشهور است تعهد نموده بود که استقلال ایران را به رسمیت بشناسد، مع الوصف با اعمال دیگر مفاد قرارداد که لازم بود کلیه ادارات دولتی تحت نظر و سرپرستی مستشاران خارجی اداره شود، ارتش کشور زیر نظر مستشاران تعلیم بیند و غیره ... در حقیقت وضع کشور از وضع مستعمرات نیز مأیوس کننده تر شده بود؛ زیرا ایران مجبور بود علاوه بر اینکه کلیه تصمیماتش با نظر بیگانگان انجام گردد و عواید و منافعی نیز به حلقوم اجنبیان ریخته شود ملزم بود که حقوق و مزایای کسانی را که استثمارش میکردند نیز از بودجه ناچیز خود تأمین نماید.

علاوه بر اینها در اردی بهشت ماه ۱۲۹۹ دولت شمالی ایران ضمن تصرف و اشغال رشت و بندر پهلوی و غازیان بطور کلی خطه گیلان به حمایت از یکی از ایرانیان که مسئول تفکیک این قسمت از خاک ایران بود برخاسته و اعلام جمهوری کمونیستی نموده بود!

در سال ۱۲۵۶ شمسی در استان سرسبز و خرم مازندران، در خانواده يك افسر اصیل ایرانی کودکي پابعرضه حیات گذاشت که چهره عبوس و چروکین تاریخ ایران را دگرگون ساخت و شالوده ایرانی جوان و پر عظمت و افتخاراتی نوین و جاودانی را پی ریزی نمود. این کودک که «رضاخان» نامیده میشد وقتی که بیش از چهل روز از تولدش نمیگذشت پدرش را از دست داد و به اتفاق مادرش رهسپار شهر تهران گردید.

چهارده ساله بود که بدنبال عشق و شوری که به خدمت بوطن داشت در تنها سپاه ارتش ایران که «بریگاد» نامیده میشد وارد خدمت گردید.



رضا شاہ بزرگ
(پہلوی اول)

در این دوران عشق فراوانش به دانستن و تحصیل، او را وادار ساخت تا بدین میل باطنی و عشق آتشین جامه عمل بپوشاند.

بر یگاد قزاق با اینکه در آن دوران بظاهر بعنوان تنها سپاه ایران جهت حفظ و حراست مرزها محسوب میگردید، ولی در عمل چون کلیه تشکیلات مملکتی زیر نفوذ و سلطه‌ی بیگانگان اداره و رهبری میگردید، رضاخان که جوانی وطن پرست بود، شاهد بود که چگونه افسران بیگانه به ارتشی که او جزو آن است فرماندهی دارند و این امر آتش خشم آن جوان میهن پرست را مشتعل میساخت...

«رضاخان» در مرداد ماه ۱۹۲۷ که خیانت افسران بیگانه آن ارتش به کشور ایران به نهایت رسیده بود، کمر همت بسته و با اعلام رسالتی که خدای ایران بر او موظف گردانیده بود برخاسته و قبل از هر اقدامی فرماندهان روسی بر یگاد را اخراج و خود فرماندهی آن لشکر ۸ هزار نفری را که ارتش منحصر بفرد کشور ایران بود، بعهدہ گرفت و در جنگی که بادولت شمالی برای پس گرفتن خطه گیلان نمود، فداکاریها و از خود گذشتگیها ابراز داشت.

«رضاخان» که اوضاع آشفته سیاسی و اقتصادی ایران را غیر قابل تحمل احساس میکرد، لذا در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ با سه هزار سربازی که در اختیار داشت علیه دولت وقت کودتا نموده و زمام آشفته امور را بدست گرفت و بعنوان وزیر جنگ و سردار سپاه مشغول شد.

سردار سپاه در طسی مدتی که وزارت جنگ را بعهدہ داشت، علاوه بر ابطال قرارداد ۱۹۱۹، قوای قزاق و ژاندارم و سربازان مرکزی را مبدل به سپاهی متحدالشکل کرده و بتوسط این ارتش نوین، غائله گیلان و خراسان و «سیمیتقو» در آذربایجان را پایان داده و یساغیان و قبایل و اشرا را سرکوبی نمود.

در سال ۱۳۰۲ - احمدشاه قاجار برای مدت نامعلومی عازم اروپا گردید و مردم خشمگین ایران که ناظر تزلزل ارکان استقلال مملکت و بی‌ارادگی و بی‌سیاستی جانشین «آغا محمدخان» و دیگر بازماندگان سلسله‌ی قاجار بودند، در شهرستانها به تلگرافخانه‌ها هجوم برده و سیل تلگراف را جهت تغییر حکومت و انتخاب سردار سپه به رهبری کشور ایران به پایتخت سرازیر نمود و بخصوص فداکاری سردار سپه در بازگرداندن خطه خوزستان به خاک وطن نیز در این دوران به محبوبیت و ارزشمندی آن سردار بزرگ در نزد ملت ایران افزوده و مردم را بر آن داشت که یکدل و یک جان برای واگذاری تاج و تخت کیان به سردار لایق خود قیام نمایند.

مجلس دوره پنجم شورای ملی در نهم آبانماه ۱۳۰۴ - «احمدشاه» را از سلطنت خلع و حکومت موقتی را به سردار سپه واگذار نمود. سپس مجلس مؤسسان در همان سال سلطنت ایران را به رضاشاه بزرگ و اعقاب ذکور معظم له واگذار نمود. رضا شاه بزرگ نیز در چهارم اردی بهشت ۱۳۰۵ رسماً تاجگذاری نموده و فرمان ولیعهدی ایران نیز بنام پسر ارشد معظم له محمدرضا پهلوی (شاهنشاه آریامهر) صادر گردید.



زمانی که رضاشاه بزرگ زمام امور مملکت را بدست گرفت، کشور هیچ نبود و هیچ نداشت جز ۳۰ میلیون بدهکاری و قرض و دینی که شاهان قاجار صرف عیاشی‌ها و خوشگذرانیهای خود نموده بودند. خزانه‌ی مملکت خالی بود و اوضاع بی‌نهایت آشفته...

رضاشاه بزرگ نخستین قدم اساسی را که در راه سیاست مملکت برداشت، ایجاد حسن تفاهم و روابط دوستانه با کشور شمالی ایران، ترکیه بود و سپس بلافاصله جهت احیاء ایران بدست جوانان و تقویت

فرهنگ مملکت، عده‌ی زیادی از جوانان را جهت تحصیل بخارج از ایران اعزام نمود.

در سال ۱۳۰۵ راه هوایی بین تهران - اصفهان - شیراز - وبوشهر گشایش یافت و سپس دستگاه منحنی عدلیه بوسیله سردار بزرگ ایران به وزارت دادگستری تبدیل گردید. در سال ۱۳۰۶ به همت رهبر بزرگ ایران اولین کلنگ بنای راه آهن سرتاسری ایران به زمین زده شد. سپس در ۱۳۰۹ کلیه خطوط تلگرافی شرکت هند و اروپا در داخل ایران به دولت ایران تحویل گردید و دست این شرکت که از عمال مؤثر در نفوذ بیگانگان در ایران بود از امور داخلی ایران کوتاه شد و آنگاه دو کارخانه قند کهریزک و نخ ریزی شاهی تأسیس شد.

در مهرماه ۱۳۱۱، دولت ایران چند کشتی جنگی خریداری نموده و بدستور رضاشاه بزرگ جهت حفظ و حراست آبهای جنوبی ایران به تأسیس ناوگان خلیج فارس اقدام گردیده و در همان سال بود که برای نخستین بار ایران شاهد افتتاح راه شوسه آسفالتی تهران - چالوس گردید.

رضاشاه کبیر پس از این خدمات، اقدام به انجام بزرگترین خدمات در زمینه احیاء فرهنگ و توسعه علم و دانش، یعنی دانشگاه تهران نمودند و سپس بدستور منجی بزرگ ایران اداره تربیت بدنی ایران تأسیس گردید.

تا سال ۱۳۱۴ هیچیک از افراد ممالک بیگانه، حتی سیاستمداران نیز کشور ایران را بنام «ایران» نمی‌شناختند و هر مملکتی برای ایران در فرهنگ خود کلمه‌ای ساخته بود که «پرشیا» و غیره از آن جمله‌اند. در روز اول فروردین ۱۳۱۵، رضاشاه بزرگ دستور فرمودند که بکلیه ممالک جهان اعلام گردد: از آن پس کشور ما را جز بنام ایران ننامند و

در همان سال فرهنگستان ایران تأسیس گردید تا نسبت به تبدیل واژه‌های بیگانه اقدام نماید.

در روز هفدهم دی ماه ۱۳۱۵، زنان ایران شاهد بزرگترین تحولات اجتماعی خود از زمان تسلط اسلام تا بدین روز بودند که در این روز دستور رفع حجاب و آزادی زنان از پشت زندان تاریک چادرها صادر گردید. در پنجم اردیبهشت سال ۱۳۱۹، نخستین دستگاه فرستنده رادیو در ایران بنام رادیو تهران افتتاح شد.

در همان زمان بود که ایران از خواب چندین ساله خود برخاسته و به ترمیم خرابیهای ناشی از تغافل خود و جبران عقب ماندگیها به رهبری سردار بزرگ رضاشاه کبیر مشغول بود، دنیا گرفتار آتش مهیب جنگ دوم جهانی گردید. جنگی که خواه ناخواه صدمات ناشی از آن بر بیکر ایران نیز اثر گذارد و دنیا در زیر چرخ سلاحهای آتشین ممالک جنگجو و جنگ طلب میلرزید.

غرش هواپیماها و انفجار بمبها، قتل عام میلیونها انسان بی گناه در سراسر دنیا، پیش پا افتاده ترین نقل محافل آنروز بود. کشور ایران با آنکه بیطرفی کامل خود را در جنگ اعلام نموده بود، مع الوصف دولتهای متفق به دلایل پوچ و واهی به خاک ایران تجاوز نموده و استقلال و حاکمیت ارضی ایران را بمخاطره انداخته بودند.

رضاشاه بزرگ، آن سرباز و وطن پرست و آن سردار شجاع و نامی بدلایلی از ادامه سلطنت به نفع فرزندان خود و ولیعهد خود «شاهنشاه آریامهر» استعفا و خاک وطن را ترك نمود و سرانجام در چهارم مردادماه ۱۳۲۳ در شهر «ژوهانسبورگ» واقع در قاره آفریقا بدرود حیات گفت. در حالیکه مشقت خاکی نیز از سرزمین پرافتخار خویش با خود بیادگار داشت.

رضاشاه بزرگ، مردی بود وطن پرست و شیفته مرز و بوم دیرینه -
سال خویش... قامت کشیده و چشمانی نافذ داشت. بهنگام کار کمتر می -
خندید. عادتش به مطالعه هرگز ترك نمیگردید. فرزندان را بی نهایت
دوست میداشت ولی معتقد بود که باید آنان را مرد مبارز میدان زندگی
پرورش دهد. او شخصاً به کلیه کارهای عمرانی و اجتماعی نظارت
میکرد.

بارها دیده شده بود که در ساعت ۲ بعد از نیمه شب در سرباز -
خانه ای به بازدید مشغول گردیده و یا در ساعت ۸ بامداد، در وزارتخانه -
ای به امور حضور و غیاب و نظم و ترتیب کارکنان رسیدگی مینماید.
وی به امر آموزش و پرورش و توسعه فرهنگ و دانش بسیار
علاقمند بود و در ترویج و توسعه صنایع و فنون، تاکیدها مینمود.
صاحبان صنایع مدام از تشویقها و الطاف خاص شاهانه اش برخوردار
بودند و به پیروی از همین نیات عالی بود که ایران از خواب گران خود
برخاست و تکانی خورد و آماده پذیرش افتخارات بزرگ و درخشانی
چون افتخارات امروز در تحت رهبری فرزند برومند ولایت آن سردار
بی بدیل گردید.

خدمات و فداکاریها و نبوغ تاریخی رضاشاه بزرگ، سردودمان
سلسله ی پهلوی هرگز از لوح قلوب ملت ایران و نسلهای آینده این آب
و خاک زده نخواهد شد.

محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر

پهلوی دوم

« بسمه تعالی . خداوند قادر متعال را گواه گرفته ، به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم که تمام هم خود را مصروف استقلال ایران نموده ، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم ، قانون اساسی مشروطیت را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقررده سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال ، خداوند عز شأنه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت ایران نداشته باشم و از خداوند متعال در خدمت به ترقی ملت ایران توفیق میطلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد مینمایم . »



محمد رضا شاه پهلوی شاهی آریامهر
پهلوی دوم

درخانه سردار شجاع و وطن پرست ایران «رضاشاه بزرگ»، انوار درخشان خورشید جهانتاب، قلبها را روشنی بخشید و دلها را فروغ دستخط سرنوشت برپیشانی یکی ازدو کودک که عرصه حیات را به یمن قدوم مبارک خود تبرک میکردند منور گردانیده بود. در آن صبح امید دو کودک، یکی پسر و یکی دختر تولد یافتند.

برپیشانی پسر، رسالت حفظ بقاء و استقلال ایران و تاج و تخت کیان و بسط عدالت و تعمیم دانش و فرهنگ و تحرك ایران بجانب ترقی و تعالی ثبت شده بود. رضاشاه بزرگ که در آن هنگام فرماندهی قشون بریگاد را عهده دار بودند، بحکم ارادات و ایمان قلبی به امام هشتم شیعیان حضرت رضا (ع) پسر را «محمد رضا» نام نهادند.

این میلاد باشکوه مقارن با ایام باطناً درخشانی در ایران بود که شالوده سلطنت دودمان پهلوی در این مرز و بوم بنیانگذاری میگردد. در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ که رضاشاه بزرگ رسماً تاج کیانی را بر سر نهاده و براریکه سلطنت جلوس فرمودند، فرمان ولیعهدی ایران بنام محمد رضا پهلوی صادر گردید.

والاحضرت ولیعهد محمد رضا پهلوی، بلافاصله پس از کسب عنوان ولایتعهدی، بخواست پدر تاجدار خود تحت تعلیم و تربیت خاصی قرار گرفتند و در نخستین دوره مدرسه نظام که در آن زمان جمعاً بیست و یک نفر دانشجو داشت ثبت نام نموده و به تحصیل دروس دشواری که در آن مدرسه تدریس میگردد مشغول شدند.

والاحضرت ولیعهد در همان زمان علاوه بر تحصیل دروس مدرسه نظام و تمرینات دشوار سربازی، تحت تعلیم يك استاد فرانسوی بزبان فرانسه تسلط کامل پیدا نمودند و سپس جهت ادامه تحصیلات عازم سویس شدند. والاحضرت ولیعهد در سویس ابتدا در يك مدرسه خصوصی

و بفاصله یکسال بعد بخواست پدر تاجدار خود که مایل بودند تحصیلات فرزندگرمیشان بصورت تحصیلات يك فرد عادی انجام شود به مدرسه شبانه روزی «لاروزه» منتقل گردیدند.

در این مدرسه درخشش شخصیت ذاتی و الاحضرت ولیعهد به خوبی متجلی و ایشان مورد احترام کلیه محصلین و اولیاء و امور مدرسه قرار داشتند.

در بهار سال ۱۳۱۵ پس از در یافت دیپلم در میان استقبال گرم و صمیمانه خاندان جلیل سلطنت و توده مردم ایران از طریق بندر پهلوی به وطن خود ایران تشریف فرما گردیدند و پس از پایان تعطیلات تابستانی به دانشکده افسری وارد در سال ۱۳۱۷ پس از اخذ لیسانس با درجه ستوان دومی بعنوان بازرس ارتش شاهنشاهی به خدمت مشغول گردیدند.

والاحضرت ولیعهد در آن زمان علاوه بر نظارت کامل بر ارتش و بازدید لشکرها و پادگانها و رسیدگی به دادخواست سربازان و شرکت در تمرینات، مدتی از وقت روزانه خود را نیز در کنار پدر تاجدار به رتق و فتق امور کشوری و سیاسی مصروف میداشتند.

در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای مسلح متفقین از جنوب و باختر و شمال کشور بخاک ایران تجاوز و شروع به بمباران شهرهای بی دفاع و سربازخانههای ایران نمودند که منجر به قتل و شهادت عده زیادی از هموطنان عزیز ایرانی گردید.

قوای مهاجم جنوبی در آبهای خلیج فارس علاوه بر خسارات فراوانی که بر نیروی دریائی ایران وارد آورده بود کشتی نظامی ایران را نیز به آتش کشید. با اینکه کشور ایران در طی جنگ جهانی دوم بی طرفی کامل خود را از شرکت در جنگ اعلام نموده بود، مع هذا متفقین به بهانه ای کودکانه، بحریم مقدس استقلال و حاکمیت ملی این آب و

خاك تجاوز نمودند.

اشغال ایران بوسیله قوای اجنبی و برهم ریختن آرامش و ثبات و امنیت داخلی و بروز مشکلات فراوان ناشی از این جنگ ایجاب میکرد که رهبری کشور بدست ولیعهد جوان سپرده شود تا با استفاده از تجربیات دوران زمامداری پدر تاجدار خود و بانیروی جوان و روشن بینی غریزی و کیاست ذاتی بحل و فصل مشکلات بپردازند و به این ترتیب رضا شاه بزرگ در روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ به نفع و الاحضرت ولیعهد محمد رضا پهلوی از پادشاهی استعفا نمودند .

در روز ۲۶ شهریور ماه همان سال یعنی یکروز بعد از استعفای رضاشاه بزرگ پس از ادای سوگند سلطنت در مجلس شورای ملی ، رهبری و پادشاهی ملت جنگ زده ایران بدست توانای معظم له که در آنروز بیست و یکسال و ده ماه داشتند سپرده شد.

بدین ترتیب مبارزه با مشکلات توانفرسائی که گریبانگیر ایران بود آغاز گردید. مشکلاتی که باید شاهنشاه جوان در میدان رزمندگی به اتکال روح قوی و اراده خلل ناپذیر ، کیاست و فراست و تجربیات گذشته و پشتکار و عشق و علاقه و فداکاری و صمیمیت يك تنه با آنها پنجه در اندازند. ضعف فرهنگ، سرکشی عمال بیگانه، عدم ثبات اوضاع اداری، فقر و تنگدستی، بمخاطره افتادن استقلال و حاکمیت ارضی ایران و صدها دیو مهیب دیگر در مقابل شاهنشاه جوان عرض اندام میکردند.

کشتی استقلال ایران را امواج سهمگین هرج و مرج ناشی از جنگ خانمانسوز دوم جهانی روبه نابودی سوق میداد. سرزمین و ملک در زیر چرخ سلاحهای آتشین و دهشتناک بیگانه میلرزید. عمال خارجی و سربازان بیگانه از سوئی و گردنکشان خائنی که در زمان حکومت آمرانه رضاشاه بزرگ خلع ید شده و جرأت انجام کوچکترین اقدام

سوئی نداشتند با استفاده از آشفته‌گی نظام اجتماع ایران هر گوشه زمزمه شومی سر داده بودند.

یکی کمونیست بود. یکی خود را برده‌ی کاپیتالیسم میدانست. یکی در پناه سنگرد مکررات به اعمال خائنانه خود ادامه میداد.

گروهی فئودال نیز داعیه استقلال محلی داشتند. خوانین و ملاک عمده به تحریک رعایای خود پرداخته و با خرید اسلحه و مهمات از سربازان فراری و افسران بیگانه تحت حمایت متفقین که در حقیقت با نیرنگ و خیانت به‌شئون بین‌المللی، ساحت مقدس ایران را اشغال کرده بودند، دست به قتل و غارت زده و در هر گوشه به نحوی به انجام اعمال ننگین خود مشغول بودند.

راه‌هارا بر هموطنان خود می‌بستند، محصول قراء دیگر را آتش می‌زدند و یا به یغما می‌بردند؛ می‌کشتند؛ تجاوز می‌کردند و تنها در دنیای ننگین بظاهر شیرین خود به لذات آنی پرداخته بودند. برای آنان نه استقلال مفهومی داشت و نه جهاد و مبارزه و اتفاق و برادری، نه جنگ را می‌شناختند و نه از انسانیت و وطن پرستی آگاهی داشتند. از مفهوم افتخار انگیز تاریخ مشعشع شاهنشاهی ایران نیز بی‌خبر بودند.

تا سال ۱۳۲۵ یعنی پنجاه سال تمام شاهنشاه در مبارزات اولیه خود جهت جلوگیری از غرق‌گشتی استقلال وطن آنچنان پشتکار و ایمان و اراده‌ای از خود نشان دادند که بحق قابل تحسین و ستایش است. جوانی عاشق و فریفته‌ی وطن از یکسو میکوشید که مملکت را از حلقوم اشغال‌گران بیرون کشد؛ و از سوئی دیگر برخی از هموطنانش بجای همکاری با اودر راه احیاء وطن، بیشرمانه در هر سو غائله‌ای بپا کرده و قسمتی از خاک وطن خود را بدست خود به کام نهنگان استعمار می‌انداختند.

آذربایجان را از ایران زمین جدا میدانستند؛ خطه فارس، این کهن‌ترین

گاهوار تمدن درخشان ایران باستان را منفك از ایران میخواندند، در لرستان شورش میگردند؛ در بلوچستان آشوب پیا میساختند و بگمان خود دم از استقلال میزدند، همچنین بدلیل دخالت اشغالگران در امور سیاسی و اقتصادی و تحمیل چاپ اسکناس و انتشار آن اقتصاد کشور متزلزل گردیده و روبه ورشکستگی میرفت...

درچنین توفان مهیب و وحشتناکی سکان کشتی نیمه شکسته ایران بدست توانای جوانی خردمند و بااراده و وطن پرست سپرده شد که بحق سرنوشت آنرا تغییر داده و بساحل امیدش رهنمون ساخت. در مردادماه ۱۳۲۲ شاهنشاه فرهنگ پرور با آگاهی به لزوم بسط و توسعه فرهنگ و دانش جهت اصلاحات بعدی و حفظ استقلال ارضی مملکت قانون تعلیمات اجباری در سراسر کشور را به مجلس شورای ملی پیشنهاد نمودند که در همان دوره به تصویب رسید و به موقع اجرا گذارده شد.

باسعی و کوشش وجدیت و فداکاری که شاهنشاه جوان برای احیاء وطن مبذول داشتند در ۲۸- آذرماه ۱۳۲۲- استقلال و تمامیت اراضی ایران از طرف اشغالگران به رسمیت شاخته شد و در این مورد اعلامیه ای به امضاء سران متفقین منتشر گردید.

یکی از ممالک مهاجم در آن موقع که میدید بانشر اعلامیه استقلال و تمامیت ارضی ایران بزودی دستشان از ایران ساقط خواهد شد؛ میکوشید بهر نحوی که مقدور است از ایران امتیازاتی گرفته و میاندیشیدند باتوجه به وضع بحرانی ایران و نفوذی که برخی وطن فروشان ایران آن زمان دارند میتوانند به سهولت امتیازات مطلوب را کسب نمایند، جهت ایجاد تسهیلاتی در امر امتیازات مطلوب، باز در گوشه ای از ایران بلوایی براه انداختند که دنباله آن تا سال ۱۳۲۵ بطول انجامید، لیکن

شاهنشاه آریامهر با سیاست و روشن بینی خاص خود حتی در بحرانی-ترین لحظات نیز از دادن هر گونه امتیازی به بیگانگان که بضرر ملت ایران بود خودداری فرمودند.

در سال ۱۳۲۳ چون دولتهای اشغالگر که در انتخاب افراد جهت تحصیل پستها و حتی انتخاب هیأت دولت دخالت میکردند، بدستور شاهنشاه جهت جلوگیری از آن وضع غیر قابل تحمل در نوزدهم مهر ماه آن سال، مجلس شورای ملی ماده واحده ای تصویب نمود که تانیروهای بیگانه در خاک ایران هستند از انجام انتخابات خودداری گردد. سرانجام در دوازدهم آبانماه آن سال دسته ای از بیگانگان از خاک ایران اخراج گردیدند و در تاریخ اول خرداد بیست و پنج، پس از پنج سال مبارزه و کوشش شبانه روزی شاهنشاه، خاک ایران از وجود سربازان و سیاست خارجی پاک گردید و خاک آذربایجان را که دسیسه های وطن فروشی بیگانه پرست از خاک ایران تفکیک کرده بود در ۲۱- آذرماه ۲۵ به همت شاهنشاه و جانفشانی سربازان وطن به خاک ایران باز گردانند.

در پانزدهم بهمن سال ۱۳۲۷ شاهنشاه آزادی بخش در دانشگاه تهران از طرف بیگانه پرست خائنی که به همت شاه جوان دست اربابان خود را از خاک ایران کوتاه میدید مورد اصابت شش گلوله قرار گرفتند. دست توانای ایزد متعال که رسالت احیاء افتخارات کهن را به شاهنشاه عظیم الشان محول کرده بود از رسیدن هر گونه آسیبی بجان ذات ملوکانه جلوگیری کرد و این هیچ جز یک معجزه نبود، معجزه ای که دست خدای ملت ایران بحکم لطفش بمردم این آب و خاک ابراز نمود.

در اسفند سال ۱۳۲۹ شاهنشاه با تقسیم املاک خود بین کشاورزان شالوده یکی از انقلابی ترین تحولات اجتماعی ایران را پی ریزی نمودند و همچنین در سیزدهم همان ماه و سال پیشنهادی به مجلس شورای ملی

ارائه گردید که نسبت به ملی شدن صنعت نفت در ایران اقدام گردد و اداره تأسیسات نفتی و نظارت مستقیم و مستقل بر صنایع نفت به شرکت ملی نفت ایران محول گردد که در اردیبهشت ۱۳۳۰ پس از تصویب مجلس شورای ملی و سنا به توشیح ملوکانه رسید و پس از مدتی کشمکش بعنوان يك صنعت ملی اعلام و دست بیگانگان از منافع سرشار آن کوتاه گردید .

درمقابل اینهمه خدمات بی شائبه‌ای که شاهنشاه به ملت ایران نمودند، مردم وفادار ایران نیز در روز بیست و هشتم مرداد سال هزار و سیصد و سی و دو که در حقیقت روز پی‌ریزی تجدید عظمت کشور ایران بود به پادشاه خود ثابت نمودند که تاجان در بدن دارند در راه نیات عالیّه و آرمانهای مقدس رهبر عالی‌قدر خود مبارزه و جانفشانی خواهند نمود.

بیست و نهم آذرماه سال ۱۳۳۸ برای مردم ایران روزی بود فراموش‌نشده؛ روزی که در زندگی شاه ایران و مردم مملکت خورشید درخشانی ظهور کرد و روشن بخش قلبهای توده مردم و خاندان جلیل سلطنت گردیده در این روز پر سرور کشور ایران ازدواج شاهنشاه محبوب خود را بادوشیزه فرح دیبا شهبانوی گرامی خود جشن گرفته و بدست افشانی و پایکوبی و سرورشادی مشغول بودند.

ثمره‌ی این ازدواج خجسته و ظهور این خورشید دل افروز در خاندان سلطنت ولادت با سعادت والا حضرت ولیعهد محبوب رضا - پهلوی در روز نهم آبانماه سال ۱۳۳۹ بود. هنوز مردم ایران لبخندهای شادی آور جشن چهل و یکمین سالگرد تولد شاهنشاه آریامهر را به لب داشتند که خداوند متعال خورشید تابنده‌ای در قلب ایران درخشان کرد و لبهارا بگل خند سرور و قلبهارا به نور شعف روشن ساخت. آری

خداوند بزرگ در این روز سعید به‌خاندان جلیل سلطنت ایران پسری عنایت فرمود که بفرمان شاهنشاه به‌ولیعهدی ایران انتخاب شدند .

اصول انقلاب شاه و مردم بوسیله شاهنشاه آریامهر در روز نوزدهم دیماه ۱۳۴۱ هنگامیکه اولین کنگره ملی شرکتهای تعاونی ایران تشکیل میشد اعلام گردید. این سخت‌ترین و آخرین مرحله مبارزه علیه ارتجاع و فئودالیت و عوامل نابسامانی کشور ایران بود.

ملت ایران به‌لوايح شاهنشاه بزرگ خود با ایمان و اعتقاد و از صمیم قلب رأی موافق داد و بدین ترتیب بدست شاهنشاه ، دهقانان از بندرستند و صاحب زمین شدند ، پیشروی کارگران دلگرم با الطاف شاهنشاه آغاز شد؛ علم و دانش ارمغانی بود که شاهنشاه فرهنگ گستر بتوسط سپاهیان دانش جهت مردم اقصی نقاط کشور ایران اعطا فرمودند سپاه بهداشت و ترویج بنیانگذار زندگی نوین روستائیان مملکت شد، در هشتم اسفندماه ۱۳۴۱ شاهنشاه آریامهر به‌نیمی از قوای فعاله کشور یعنی زنان برای نخستین بار آزادی شرکت در انتخابات و انتخاب شدن برای مجلس شورای ملی و مجلس سنارا اعطاء فرمودند...

اصول انقلاب شاه و ملت در حقیقت اصول آزادی است. اصول بزرگترین دموکراسی هاست. اصول بزرگترین جنبش‌های صنعتی و کشاورزی هاست. اصول مبارزه با فئودالیسم و استثمار است. اصول ایجاد و پی‌ریزی پیشرفته‌ترین و مترقی‌ترین اجتماعات عالم بشریست.. توجه خاص شاهنشاه به‌توده مردم و افرادی که تا قبل از انقلاب طبقه محروم اجتماع محسوب میگردیدند، بحدی است که میفرمایند :
من فقط پادشاه يك طبقه حاکمه غالباً فاسد و مرتجع و يايك دسته سران ملوك الطوائف يايك عده گمراه يا خائن که خود را بصورت ستون پنجم

در اختیار بیگانه گذاشته بودند، نبودم، بلکه من درجه اول پادشاه بیش از ۲۰ میلیون تن مردم شریف و زحمتکش و اصیل ایرانی بودم که چشم امید خود را بمن دوخته بودند. شاهنشاه با طرح و اجرای لوایح دوازده گانه در حقیقت پاسخی به احساس درونی و قلبی خود که حاکی از علاقه به توده زحمتکش ملت میباشد دادند.

«من احساس میکردم که بعنوان رئیس مملکت مسئول سر نوشت این توده عظیم محرومین کشور هستم و باید آنها را از وضع ناگوارشان بیرون بیاورم.

در زمینه ریشه کن کردن بیسوادی، مدارس بیشمار و نو سازی تأسیس و افتتاح گردید. شاهنشاه ایران الهام بخش توسعه فرهنگ و مبارزه جهانی علیه بی سوادی بودند. شاهنشاه ایران زمین پرچم جهانی پیکار بایسوادی را به اهتزازی شکوهمند در دنیا برافراشتند و در نطق تاریخی خود که در کنگره بزرگ سران ممالک عالم ایراد فرمودند درباره مبارزه بایسوادی با قاطعیت اعلام داشتند:

«مبارزه بایسوادی يك الزام تاریخی است برای همه ی کشورهای در حال توسعه، راهی که از قرون وسطی به هزاره ی سوم میرود از این منزل میگذرد و در سراسر کره ارض هر کوشش برای حصول تعادل و تفاهم متقابل خواه ناخواه با این الزام مواجه میشود».

... و بدینگونه کشور ایران به رهبری شاهنشاه آریامهر در جهاد مقدس علیه جهل و بیسوادی پرچمدار جهانیان گردید. شاهنشاه منادی بزرگ پیکار بایسوادی عالم بشری هستند. شاهنشاه در جهت توسعه بخشیدن به بناهای تعلیم و تربیت که کوششی در راه ایجاد تفاهم متقابل بین مردم ممالک و صلح و سعادت بشری است پیش آهنگ جهانیان هستند.

امروز ملت ایران در پرتو سیاست مستقل ملی خود تحت رهبری شاهنشاه با کلیه ممالك جهان روابط حسنه داشته و قراردادهای مهم اقتصادی و فرهنگی منعقد ساخته است و این یکی از بهترین اقدامات رهبری صحیح و خردمندانه شاهنشاه آریامهر میباشد.

شاهنشاه از صمیم قلب علاوه بر آرزوی رفاه و آسایش و گشایش و امنیت در وضع مردم مملکت خود خواستار آن هستند که همه کشورها با صلح و صفا زندگی کنند و سیاست حسن تفاهم را پیش گیرند.

اینک به نگرشی اجمالی در اطراف ریشه‌های سازنده‌ی انقلاب سفید شاه و مردم می‌ورزیم و با اشاره‌ای موجز، به موهبت‌هایی که در آستانه‌ی جشنهای بیست و پنجمین سده‌ی بنیانگذاری شاهنشاهی ایران نصیب سرزمین جاودانه‌ی کیانی گشته است اشاراتی می‌نمائیم.

* * *

هدف کلی انقلاب شاه و مردم، پی‌ریزی نظام نوین اقتصادی و اجتماعی ایران و پدید آوردن ترکیب اجتماعی معتبر است که در آن، طبقات مختلف مردم ایران با برخورداری از حقوق و امتیازات متساوی بتوانند در پرتوی «ناسیونالیسم» تکامل یافته و تاریخی خود، در راه سازندگی ایران پیشرو و متمدنی و نیرومند بکوشند و ارزشهای اصیل و پرشکوه تاریخ کهن ایران را تجسم بخشند. انقلابی که شاهنشاه آریامهر مبدع و بنیان‌گذار آن هستند، انقلابی است سفید و بدون خونریزی و منطبق به اصول دموکراسی که مشروطیت و دموکراسی ایران را استحکام بیشتر می‌بخشد و به ملت ایران امکان می‌دهد تا بهتر و بیشتر، به مفاهیم واقعی آزادی و مشروطیت پی ببرد.

انقلاب سفید ایران با هیچیک از ایده‌ولوژیهای موجود تطبیق نمی‌کند؛ زیرا ایده‌ولوژی این انقلاب از خاصه‌های فلسفی و اجتماعی

و فرهنگ تاریخی ایران الهام یافته و در جهت پاسداری از سنن و کهن ملت کهن ایران حرکت می کند .

این انقلاب هدفهای منطقی و اساسی را دنبال می کند که شاهنشاه آریامهر از نخستین سالهای سلطنت ، اجرای آنها را در نظر داشته اند و نیروهای مرفعی ملی و عناصر اصلاح طلب و روشنفکر ایران نیز از آغاز انقلاب مشروطیت در راه رسیدن به آنها کوشش و مبارزه می کرده اند . . . بدین ترتیب می توان بدون تردید گفت که این انقلاب ، اصیل ترین معیار وحدت و همبستگی ملی و پیوند ناگسستنی شاه و مردم محسوب می شود و نمایشگر آرمانهای مشترکی است که طبقات مختلف مردم ایران تحقق آنها را آرزو می کرده اند . یکی از باارزش ترین هدفهای انقلاب شاه و مردم که در سایه اتخاذ تدابیر صحیح به آن رسیده ایم ، بیدار شدن قشرهای وسیع جامعه و ایجاد جنبش و تحرك همگانی بوده است . در سایه این هدف کوشش شد که دموکراسی واقعی در میان همه طبقات تدریجاً ریشه بدواند و ملت ما به مفاهیم واقعی آزادی و مشروطیت پی ببرد و دیگر اجازه ندهد عقل و وجدان و سرنوشتش را افراد ناپاک بر بایند .

این انقلاب بیش از هر چیز به افراد ، جان تازه بخشید - عقلها را آزاد کرد - سرنوشت هر کس را به دست خودش سپرد و به سیطره ی زور و تحمیل و فساد اجتماعی پایان داد . الغاء رژیم ارباب و رعیتی و اعطای آزادی به زنان ، همراه با کوشش های عمیقی که مأموران اصلاحات ارضی - سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج آبادانی - و مروجان کشاورزی - دهیاران و بهیاران در روستاها بکار بستند به یکباره بیش از هشتاد درصد از جمعیت این کشور را زنده و آزاد ساخت . املاک بزرگ میان کشاورزان تقسیم گردید و در آغاز مهرماه

سال ۱۳۵۰ دیگر هیچ زارعی در سراسر کشور باقی نماند که زمین زراعتی و ملک قابل کشتی از آن خود نداشته باشد - جنگلها و مراتع



شاهنشاه آریامهر هنگام اعطای سند مالکیت بین دهقانان

و چراگاههای بزرگ برای استفاده‌ی عمومی ملی اعلام شد - نفوذ خان‌ها برچیده شد - کارگران در سود کارخانه‌ها سهیم شدند و زنان، چه در روستاها و چه در شهرها امکان یافتند که همدوش مردان در تلاشهای اجتماعی شرکت کنند .

برای توسعه‌ی این اقدامات و تحکیم ریشه‌های دموکراسی و همچنین برای عادت دادن مردم به کارهای اجتماعی و دسته‌جمعی، کوشش شد که هرچه ممکن است کارها، بیشتر به دست خود مردم سپرده شود. توجه به رشد و توسعه‌ی فرهنگ و آموزش و پرورش و ریشه‌کن ساختن جهل و بیسوادی از شهرها و روستاهای ایران که در برنامه‌ی انقلاب، به عهده‌ی سپاهیان دانش گذارده شده بود، همراه

با اجرای برنامه‌ی مبارزه با بیسوادی ، درخشان‌ترین ثمرات را طی سالهای اخیر نصیب ملت ایران کرد .

توجه به آزادی زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و شرکت آنان در امور اجتماعی موجب گشت که زنان ایران شایستگی و لیاقت برخورداری از این آزادی و تساوی حقوق اجتماعی را به اثبات برسانند . در حال حاضر ، زنان کشور ما در پست‌های مهم مملکتی ، نظیر وزارت - نمایندگی مجلس شورای ملی و سنا - مدیر کلی - شهرداری - کدخدائی و غیره وظایف سنگینی را انجام می‌دهند .

ذكر يك نکته‌ی بسیار مهم در اینجا ضرور است ، نکته‌ای که تمام افرادی را که ناظر تحولات ایران هستند به شگفتی و تحسین واداشته است . رستاخیز ملی ایران باهمه‌ی قدرت ، در يك محیط آرام و امن آغاز شد و ادامه یافت و هرگز ثبات کشور را به هم نزد و آشفته‌گی و نا امنی به وجود نیاورد . بدون تردید باید اعتراف کرد که وجود این ثبات و امنیت ، موقع جهانی ما را در دنیا از هر جهت استحکام بیشتری بخشید . مخصوصاً در سالهایی که اکثر کشورهای منطقه‌ی ما دائماً دستخوش دگرگونی -- کودتا و انقلاب خونین بوده‌اند ، آرامش و انجام برنامه‌های انقلابی کشور ما در دیدگاه جهانیان ، جلوه‌ی خاصی داشته است .

مسافرتها‌ی شخصیت‌های برجسته و درجه اول ممالکی نظیر فرانسه - آمریکا - انگلیس - شوروی - آلمان فدرال - افغانستان - اردن - هلند - بلژیک - دانمارک - هند - پاکستان - مغرب - ترکیه - اتیوپی - تونس - رومانی - عربستان سعودی و سایر کشورها در سالهای اخیر می‌تواند مؤید این نظر باشد .

همچنین دعوت‌هایی که از شخص اول مملکت ما می‌شود و سفرهایی که شاهنشاه آریامهر به نقاط مختلف جهان می‌کنند ، گویای این حقیقت است که روابط سیاسی و فرهنگی ما با دول جهان ، بر- اساس احترام متقابل ، پیوسته گسترش می‌یابد .

یکی از خصلت‌های بارز و برجسته‌ی انقلاب شاه و مردم ، نقشی است که در تکمیل و توجیه سیاست مستقل ملی و احیاء اقتصاد مستقل ایران ایفا کرده است . ملت ایران در پرتو سیاست مستقل ملی که از رهبری عالی‌ه و خردمندانه‌ی شاهنشاه آریامهر برخوردار است ، امکان یافته است تا در جهت تأمین هدفهای انقلاب بزرگ شاه و مردم و تحقق بزرگترین آرزوی تاریخ معاصر ایران ، گامهای اساسی و بلند بردارد .

در این زمینه مهم‌ترین و ثمربخش‌ترین کوششی که بعمل آمد ، انعقاد قرارداد تأسیس کارخانه‌ی ذوب آهن بود ؛ با انعقاد این قرارداد که تاریخ ایران آنرا به عنوان يك اقدام درخشان بر خود ثبت خواهد کرد ، یکبار دیگر چهره‌ی تابناک سیاست مستقل ملی ایران و صداقت اصالت هدفهای انقلاب سازنده‌ی شاه و مردم تجلی نمود و عظمت مساعی شاهنشاه آریامهر در راه ترقی ملت ایران و تجدید ارزشهای تاریخ کهن ایران نمودار شد .

به موجب قرارداد مذکور ، دولت اتحاد شوروی ، اعتباری برابر دویست و شصت میلیون روبل برای احداث کارخانه‌ی ذوب آهن و کارخانه‌ی ماشین‌سازی در اختیار دولت ایران گذارد و دولت ایران برای بازپرداخت این اعتبار ، سالیانه ۶ تا ۱۰ میلیارد متر مکعب گاز نفت در سرحد ایران و شوروی تحویل می‌نماید .

مخارج احداث کارخانه‌ی ذوب آهن و کارخانه‌ی ماشین‌سازی

که سالانه سی هزار تن ماشین آلات تولید خواهد کرد و همچنین هزینه‌ی نصب یکهزار و سیصد کیلومتر لوله گاز که مجموعاً بالغ بر هفتصد میلیون دلار می‌گردد از محل فروش گاز به شوروی تأمین خواهد شد و بعلاوه در پایان مدت قرارداد ، مبلغی معادل دویست و پنجاه میلیون دلار نیز برای خزانهای مملکت باقی خواهد ماند که به مصرف توسعه‌ی بیشتر صنایع ایران خواهد رسید .

به این ترتیب ، ضمن احداث صنایع سنگین ذوب فلزات و کارخانه‌ی ماشین‌سازی ، منابع عظیم گازهای ایران که ثروت طبیعی و ملی این مملکت است و بیش از ۵۰ سال بود که بی‌ثمر بهدر می‌رفت مورد استفاده قرار گرفته‌است. همراه با این اقدام ، در راه پدید آوردن يك اقتصاد سالم و نیرومند ، قراردادهای دیگری با سایر کشورها منعقد گردید و مزید براین قراردادهای پیروزی ایران در افزایش بهای نفت خام خود که همراه با پیروزی اخیر کشورهای صادرکننده‌ی نفت (اوپک) صورت گرفت ، نه تنها چهره‌ی اقتصادی ایران را بکلی دگرگون ساخته و خواهد ساخت ، بلکه برای ایران اعتبار جهانی هرچه بیشتری فراهم ساخت .

در تیرماه سال ۴۳ به ابتکار شاهنشاه آریامهر يك پیمان سه جانبه بین ایران و پاکستان و ترکیه منعقد گردید که نقش مؤثری در تأمین شرایط رشد و پیشرفت اقتصادی ایران و کشورهای دوست ایران داشته و خواهد داشت و نیز گامی در جهت تحکیم مبانی صلح و دوستی در این منطقه از جهان به‌شمار می‌رود . از جمله این همکاری‌های مشمر ، می‌توان به بکار افتادن خط آهن ایران ، اروپا اشاره نمود که این خط در نخستین روزهای مهرماه ۱۳۵۰ به وسیله‌ی رهبران ایران و ترکیه افتتاح شد .

پیرامون سالم سازی و بهداشت و بهداری محیط و تأمین نیرومندی و تندرستی افراد در چند سال اخیر گامهای بلند و اساسی برداشته شده است و با اجرای طرحهای وسیع ، بر تعداد درمانگاهها - بیمارستانها و زایشگاهها افزوده شده است و به ویژه کوشش شده است تا بیماری - های گوناگونی که در محیط روستاها لانه کرده بود ریشه کن شود .

تشکیل سپاه بهداشت یکی از مهمترین اقدامات در تأمین سلامت مردم بشمار می رود؛ زیرا با تشکیل این سپاه، مردمی که در دورافتاده ترین نقاط مملکت بدون بهره از امکانات پزشکی و دارو و وسایل درمانی دیگر بودند ، از کوشش های فداکارانه سپاهیان بهداشت برخوردار شده اند .

تحول اساسی و اصلی که با انقلاب سازنده ی شاه و مردم آغاز شد ، هدفهای مهم و با ارزشی در بر داشت که مهم ترین آن ایجاد نظم نوین اقتصاد نیرومند و سالم کشور و فراهم ساختن شرایط رشد و تحقق يك رشد متجاوز از ده درصد بوده است . . . طرحهای وسیعی که در این مدت برای تجهیز قوای فکری و جسمی انسانی و بهره برداری بیشتر از منابع مالی و طبیعی به مرحله ی اجراء در آمده و برنامه های مهمی که به منظور ترکیب صحیح نیروی کار و سرمایه و رهبری آن در جهت تحقق هدفهای ملی پی ریزی شده بی شك اقتصاد کشور ما را بیش از پیش توسعه داده است .

رونق روز افزون اقتصادی - توسعه ی فعالیتهای تولیدی - افزایش قدرت خرید و مصرف مردم - سعی در ثابت ماندن سطح عمومی قیمت ها و کوشش در تقلیل هزینه ی زندگی تا آنجا که با مقیاسهای اقتصادی سازگار باشد ، نتایج ارزنده ایست که در اجرای برنامه های اقتصادی در سالهای اخیر حاصل شده است و دورنمای امیدبخشی را

که در آن اقتصاد نیرومند وزنده‌ای نمایان است ، به وجود آورده است .
در اجرای هدفهای انقلاب بزرگ شاه و مردم و تحقق نیات
بلند شاهنشاه آریامهر پیرامون تعمیم عدالت اجتماعی و رفاه حال آن
دسته از هم وطنان که فاقد امکانات لازم برای زیستن در محیط سالم
بودند ، اعتبارات متعددی جهت انجام پروژه‌ی ساختمان خانه‌های
ارزان قیمت ، در اختیار وزارت آبادانی و مسکن قرار گرفت که
عملیات ساختمانی هزارها خانه ارزان قیمت توسط سازمان مسکن به
پایان رسید و طبق طرحهایی که به اساس نیات شاهنشاه آریامهر در سال
۱۳۵۰ اعلام گردید ، این آینده‌ی درخشان ، نویدبخش کلیه‌ی ایرانیان
فاقد مسکن می‌باشند که تا ده سال دیگر ، فرد فرد ملت ایران از مزایای
مسکن و خانه‌ی مستقل و مدرن برخوردار گردد . . .

در زمینه‌ی راه‌سازی و توسعه‌ی شبکه‌ی راه‌ها و گسترش
شعبه‌های مخابراتی و برخورداری از سیستم « مکروریو » پیشرفت‌های
درخشانی نصیب ملت ایران شده است که شرح جزئیات هر یک از آنها
در این مختصر ممکن نیست . . . مضافاً برای نوسازی روستاها که در
آن اکثریت ملت ایران زندگی می‌کنند لازم بود کلیه‌ی نیروهای
انسانی بسیج گردند و در راه اجرای برنامه‌های جامع و هماهنگ ،
تحرك اقتصادی و اجتماعی مطلوب را پدید آورند .

سپاه ترویج و آبادانی پس از طی دوره‌ی کوتاه مدت آموزش ،
به روستاها می‌روند و اصول نوین کشاورزی و روش‌های نوسازی و
عمران روستائی - شیوه‌های نوین دامپروری - سبزیکاری - هنرهای
روستائی - سم‌سازی و طرز مبارزه با آفات نباتی را به روستائیان
می‌آموزند و به این طریق ، موجبات ازدیاد تولیدات کشاورزی و در
نتیجه ارتقاء سطح زندگی آنان را تأمین می‌نمایند . . .

گسترش فعالیت‌های آبیاری و برق کشور در توسعه‌ی اقتصادی و بالا بردن سطح تولید و افزایش درآمد سرانه نقش بسیار مؤثری داشته است. احداث سدهای بزرگ که دوتای آنها به نامهای «کورش» و «شاهپور اول» در مهرماه سال ۱۳۵۰ به وسیله‌ی شاهنشاه آریامهر افتتاح گردید نمونه‌ی بارزی از فعالیت‌های پیگیر و دامنهدار است که به منظور توسعه‌ی امور آبیاری و برق کشور صورت گرفته است.

مزید بر این طرحها و اقدامات مثمر، موضوع تشکیل خانه‌های انصاف و ملی کردن منابع زیرزمینی و آبهای کشور و همچنین انقلاب آموزشی و اداری و برنامه‌های نوسازی کشور، همگی از ثمرات بی‌چند و چون عصر انقلاب بشمار می‌روند و ملت ایران اکنون به رهبری منجی بی‌بدیل خویش می‌رود که با سرافرازی هرچه بیشتر، مرزهای تمدن بزرگ را در قلم و سیطره‌ی خود در آورد و آنچه را که در طول سالها و ادوار مختلف و طمی دوهزار و پانصد سال شاهنشاهی خویش آرزو می‌کرده است، اینک به صورت کامل و درخور افتخار، فراچنگ خود آورد...

... و بدینسان، افتخارات ملت‌ی که بیست و پنجمین سده‌ی شاهنشاهی خویش را جشن می‌گیرد، این چنین ادامه یافته و نقطه‌های اوج خود را باتمامی غرور و سرافرازی و شامخیت ذاتی و تاریخی‌اش احساس می‌نماید...

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی عصر انقلاب

در صبحگاه روز بیست و دوم مهر ماه ۱۳۱۷، دوشیزه‌ای در تهران چشم به جهان گشود که یگانه فرزند پدری از يك خانواده آذربایجانی و مادری از يك خانواده گیلانی بود. نام این نوزاد را «فرح» گذاشتند. در پنجسالگی روانه کود کستان شد و سپس در مدرسه ایتالیائیها به تحصیل علم مشغول گردید. او کودکی بود سرشار از احساس تازه - جوئی و کنجکاوی نسبت به دانستنی‌های عالم بشری و بهمین دلیل در تمام مدت تحصیل، محصل ممتاز کلاس بود.

دوشیزه فرح دیبا تحصیلات ابتدائی را در مدرسه ژاندارك آغاز نمود. مشارالیهها پایبای موفقیت‌های درخشان‌شان در امر تحصیل، در زمینه ورزشی نیز استعداد و شوق و علاقه وافری ابراز می‌داشتند، بنحوی که در زمره ستارگان ورزش مدرسه ژاندارك و ستاره تیم بسکتبال آن مدرسه قرار گرفتند. هنگامیکه دوشیزه فرح در سال دوم متوسطه به تحصیل اشتغال داشت بدنبال احساس عالی بشردوستانه خود و حس مسئولیت انسانی خویش در مورد انجام کارهای خیر به زمره



علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی عصر انقلاب

پشاهندگان پیوستند و آنچنان شایستگی و فعالیت از خود ابراز داشتند که به دعوت دولت فرانسه برای مدت ۵ هفته به آن کشور مسافرت نمودند.

شهبانوی عظیم‌الشان کشور ایران در زمان تحصیل، علاوه بر علاقه‌ای که به ورزش ابراز می‌داشتند، هنگامی که از مطالعه دروس روزانه فارغ می‌شدند به ترسیم تابلوهای زیبای نقاشی اشتغال می‌ورزیدند و همچنین چون از سن هفت سالگی درنواختن پیانو مهارت کامل یافته بودند، اوقات دیگر خود را به نواختن قطعات موسیقی مصروف میداشتند.

دوشیزه فرح دوره سوم تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان رازی به اتمام رسانیده و از آنجا به اخذ دیپلم نایل آمدند و چون تصمیمشان بر آن بود که در رشته مورد علاقه خود، یعنی معماری ادامه تحصیل دهند عازم پاریس گردیدند و در رشته معماری مشغول تحصیل شدند.

نظر به اینکه شهبانو در دوران تحصیلی خود در کشور فرانسه جزو شاگردان ممتاز دانشگاهی بودند لذا در تشریف فرمائی شاهنشاه آریامهر به پاریس از طرف سفیر ایران در فرانسه از ایشان دعوت شد که در مراسم صرف جای در حضور شاهنشاه عالیقدر شرکت نمایند. این نخستین برخورد شاهنشاه و شهبانوی گرامی بود. دو سال بعد که به ایران تشریف فرما گردیدند، در اقامتگاه والاحضرت شاهدخت شهنواز پهلوی در حصارک برای بار دیگر با شاهنشاه آریامهر ملاقات نمودند و یکماه و نیم بعد اعلامیه رسمی دربار شاهنشاهی ایران مبنی بر ازدواج شاهنشاه و دوشیزه فرح دیبا انتشار یافت

از آن پس هر چه بیشتر شایستگی شهبانوی ایران در انجام وظایف سلطنتی و خدمات اجتماعی آشکار گشت ، احساسات و احترامات عموم طبقات نسبت به شهبانو بیشتر شد .

در نخستین سال این پیوند، ولیعهد گام بدنایای ما نهادند و شادمانی برای مردم ایران آوردند . از هنگام ولادت ولیعهد بسیاری از آرزوهای شاهنشاه در راه سر بلندی ایران بر آورده گشت . نتایج تلاشهای هستی بخش ظاهر شد ، عصر سازندگی ایران آغاز گردید و انقلاب سفید تحول بزرگی نصب طبقات محروم ملت ایران ساخت .

آنچه در راه وظایف انسانی انجام پذیرفته و از ابتدا مورد توجه علیاحضرت شهبانوی ایران بوده ، میتوان در سازمان خیریه فرح پهلوی



شهبانوی ایران هنگام صرف غذا با اطفال پرورشگاه

و دیگر مؤسساتی که ریاست عالیه آن با شهبانوست مشاهده نمود و احساسات بشردوستانه‌ی معظم‌لها را ستایش کرد .

چنانچه جمعیت کمک به جندامیان ایران ، جمعیت حمایت سوختگان ، بنگاه حمایت مادران و نوزادن ، جمعیت ملی مبارزه با سرطان ، هریک پناهگاه بسیاری از مردم سراسر کشور بوده و خدمات ارزنده‌ای به آنها که احتیاج به توجه بیشتر داشته‌اند نموده است . شعب اینگونه مؤسسات روبه‌فزونی میرود و تأسیساتی تازه بر آنها افزوده میگردد.

شهبانو در راه پیکار با بیسوادی ، بهمان وسعت اندیشه و بلند نظری شاهنشاه آریامهر تلاش میکنند و در بازدیدهایی که از استانهای کشور بعمل آورده‌اند ، پیکار با بیسوادی را مورد توجه خاص قرار داده‌اند .

هر چه بیشتر از عمر خدمات اجتماعی شهبانو میگذرد و محبوبیتشان روزافزون میشود ، دامنه فعالیت و خدمات ملی ملکه بیشتر میگردد تا آنجا که در انجام وظایف مملکت احساس مسئولیت مداوم مینمایند .

برای رفاه اجتماعی و زندگی بهتر خانوادہ‌های ایرانی، زنان ایران مورد حمایت خاص شهبانو هستند ، از روزهای نخستین انقلاب سفید ایران که زنان دوشادوش مردان در ارکان اجتماعی قرار گرفتند توجه شهبانوی ، پیوسته به موقعیت حساس زنان ایران معطوف بوده است .

شهبانو معتقدند که زنان باید مادران خوب جامعه‌ی ایرانی باشند و با سادگی و همت بلند و کار و کوشش ، فرزندان برومند و سالم‌ودانا تحویل جامعه بدهند تا همیشه سرافراز باقی بمانند .



علیاحضرت شهبانو هنگام بازدید یکی از پرورشگاههای خیریه فرح پهلوی

... و اینک در پایان این مجمل ، به اشاراتی مختصر در باره
پاره‌ای از سازمان‌های خیریه و عام‌المنفعه‌ای که تحت سرپرستی عالیّه
علیاحضرت شهبانوی گرانقدر ایران اداره می‌شوند مبادرت می‌ورزیم.

۱- مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی

۲- بنیاد ایرانی بهداشت جهانی

۳- نمایشگاه‌های بین‌المللی ایران

۴- کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

- ۵- کنگره پزشکی ایران
- ۶- پیش آهنگی دختران
- ۷- بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۸- جشن هنر شیراز
- ۹- جمعیت حمایت آسیب دیدگان از سوختگی
- ۱۰- انجمن ملی حمایت کودکان
- ۱۱- جمعیت حمایت کودکان بی سرپرست
- ۱۲- بنگاه حمایت مادران و نوزادان
- ۱۳- جمعیت خیریه فرح پهلوی
- ۱۴- انجمن ملی روابط فرهنگی
- ۱۵- شورای عالی شهرسازی
- ۱۶- جمعیت طرفداران مرکز طبی کودکان
- ۱۷- بنیاد فرهنگ ایران
- ۱۸- سازمان ملی فولکلور ایران
- ۱۹- انجمن فیلامونیک تهران
- ۲۰- سازمان مرکزی کانون کار آموزشی کشور
- ۲۱- جمعیت کمک به جذامیان
- ۲۲- جمعیت ملی مبارزه با سرطان
- ۲۳- آموزشگاه نابینایان رضاپهلوی
- ۲۴- فدراسیون ورزشی کرولالهای کشور

نخانی علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی عصر انقلاب

علیاحضرت شهبانوی طی مصاحبه‌ای که خانم «والترز» خبرنگار رادیو و تلویزیون آمریکا در مهرماه ۱۳۵۰ با معظم له انجام داد سخنان بسیار جامع و عمیقی ایراد فرمودند که قسمتی از آن در این مجموعه نقل میگردد :

«ما میخواهیم در مدرسه نسبت به فرزندان والاحضرت ولیعهد درست همان رفتاری بعمل آید که نسبت به دیگران میشود ، بدون کمترین اغماض و توجه فوق العاده . مهمتر اینکه ما تلاش می کنیم پدر و مادر مهربانی باشیم . ما انضباط را رعایت می کنیم ، ولی نه انضباطی که در قرون وسطی معمول بود . بکودکان باید اجازه داده شود تا آزادانه عقاید خود را اظهار کنند .»

من به هر چیزی که به کشورم مربوط باشد دلبستگی دارم . ریاست چندین سازمان مختلف اجتماعی و تربیتی را عهده دار میباشم و آنها را فقط از لحاظ ظواهر امر تلقی نمی کنم ، بلکه همه را کار واقعی میدانم . من به مسائل اساسی کشورم علاقمند هستم و زندگی خصوصی چنان با این وظایف در هم آمیخته است که در تمام اوقات فکر و ذکر و حتی خواب و خیال مرا اشغال کرده است .

والاحضرت همايون رضا پهلوی وليعهد ايران

والاحضرت همايون رضا پهلوی وليعهد ايران در ساعت يازده و پنجاه دقيقه روز نهم آبانماه سال ۱۳۳۹ پا بعرصه وجود گذاشتند . بنگاه حمايت مادران و نوزادان که در جنوب شهر برای خانواده های کم بضاعت ايرانی از طرف شاهنشاه آريامهر تأسيس شده است و سرپرستی آن بعهد شهبانوی ايران ميباشد محلی بود که والاحضرت وليعهد در آنجا بدنیا آمدند و در اتاقی از ايشان نگهداری شد که از ساير نوزادان پذيرائی ميشد ، عليهاحضرت شهبانو مدت ۶ روز در بنگاه حمايت مادران و نوزادان استراحت فرمودند و سپس به کاخ سلطنتی تشریف فرما شدند و سرپرستی والاحضرت را شخصاً بعده گرفتند . در تاريخ ۱۴ - آبانماه ۱۳۳۹ - از طرف شاهنشاه آريامهر فرمانی صادر شد که بموجب آن والاحضرت رضا پهلوی وليعهد ايران شناخته شدند و تمام حقوق و مزایای وليعهدی طبق قانون اساسی به ايشان تفويض گرديد .

والاحضرت وليعهد بسرای نخستين بار در تاريخ ۲۸ اسفندماه ۱۳۴۰ همراه شاهنشاه آريامهر و شهبانوی ايران در مراسم مخصوصی



والا حضرت هُمایون رضا پهلوی ولیعهد ایران

که از طرف ورزشکاران ترتیب یافته بود شرکت نمودند .
در آبانماه ۱۳۴۱ که والاحضرت ولیعهد دوساله شدند این روز
گرامی را روز کودک نامیدند و از این پس همه ساله مراسمی در این روز
بعنوان روز کودک در تمام ایران برگزار می شود .
نخستین عنوان اجتماعی که والاحضرت ولیعهد بعهدہ گرفتند
ریاست عالیہ خانہهای فرهنگ روستائی میباشد . والاحضرت ولیعهد
در روز سی و یکم خردادماه ۱۳۴۷ نیز به کسوت شیربچهگان پیشاهنگ
ایران پیوستند .

والاحضرت ولیعهد هم اکنون ضمن انجام امور تحصیلی خویش
به آموختن زبانهای انگلیسی و فرانسه مشغول بوده و مضافاً باسرپرستی
پدر تاجدار خویش شاهنشاه آریامهر ، با پاره ای از امور مملکتی آشنا
میگردند .



والاحضرت شادخت شهنوازپهلوی

والاحضرت شهناز پهلوی روز یکشنبه پنجم آبانماه سال ۱۳۱۹ در تهران متولد شدند و تا سن هفت سالگی بین خانواده خود بسر میبردند و پس از آن برای تحصیل به کشور سوئیس اعزام گشتند و در مدرسه «ماری ژوزه» مشغول تحصیل بودند.

والاحضرت در سال ۱۳۳۵ به ایران بازگشتند و اندکی بعد بنا بر اراده شاهنشاه آریامهر مراسم نامزدی والاحضرت شهناز پهلوی با آقای مهندس اردشیر زاهدی انجام گرفت و مراتب طی اعلامیه‌ای از طرف دربار شاهنشاهی به اطلاع مردم ایران رسید. والاحضرت شاهدخت شهناز دارای فرزند بنام والاگهر «مهناز» هستند. والاحضرت شاهدخت شهناز پهلوی در حال حاضر ریاست عالیہ هیأت امنای دانشگاه مشهد را تقبل فرموده‌اند.



والا حضرت شاهده خت فرخار پهلوی

ساعت ۱۷ر۳۰ دقیقه روز بیست و یکم اسفند ماه ۱۳۴۱ نوزاد فرخنده شاهنشاه و شهبانوی ایران در کاخ اختصاصی پا بعرصه وجود گذارد. صدای شلیک سه توپ پی در پی بگوش رسید و نشان داد که برای ولیعهد ایران يك خواهر بدنیا آمده است. در روز یکشنبه بیست و ششم اسفند مراسم نامگذاری نوزاد سلطنتی بطور ساده‌ای برگزار گردید و به این مناسبت اعلامیه زیر از طرف دربار شاهنشاهی منتشر گردید: وزارت دربار شاهنشاهی به اطلاع عموم میرساند که در ساعت ۴ بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳۳۱ر۱۲ر۲۶ مراسم نامگذاری نوزاد والاگهر خاندان جلیل سلطنت در حضور شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو و اعضاء خاندان سلطنتی در کاخ اختصاصی برگزار شد و نام والا حضرت شاهدخت به مبارکی و میمنت «معصومه فرحناز پهلوی» تعیین گردید. والا حضرت شاهدخت فرحناز پهلوی، هم‌اکنون ضمن گذرانیدن دوره ابتدائی دبستان، زیر نظر استادان خویش به تعلیم زبانهای خارجی و هنر موسیقی و نقاشی مشغول میباشند.



والا حضرت ہمایون علی رضا پھلوی

در روز هشتم اردی بهشت ماه ۱۳۴۵ شمسی سومین فرزند شاهنشاه آریا مهر و شهبانوی گرامی ایران با بعرضه گیتی نهاد و میلاد این فرزند ذکور، درست مطابق خواست قلبی شاهنشاه و شهبانوی محبوب ایران بود.

نام نوزاد فرخنده خاندان جلیل سلطنت بنابر اراده شاهنشاه آریا مهر «علیرضا» نهاده شد و ملت ایران نیز باصفا و سادگی خاصی میلاد والا حضرت همایون علیرضا پهلوی را جشن گرفت . . .

علیا حضرت شهبانو سرپرستی سومین فرزندشان را شخصاً به عهده گرفتند و هم اکنون، با آنکه والا حضرت سن اندکی دارند، بر اثر ذکاوت ذاتی شان توانسته اند زیر نظر مربیان خویش با اصول مقدماتی یکی از زبان های خارجی و امور کلی نقاشی و برخی دیگر از کارهای فنی و دستی که مناسب با مقتضیات سن معظم له است آشنائی چشم گیری پیدا کنند.



والا حضرت شاهدخت لیلیلا پهلوی

خداوند قادر متعال بامداد روز هفتم فروردین ماه ۱۳۴۹ به شاهنشاه و شهبانوی ایران فرزند دیگری عنایت فرمود . این خبر در همان نخستین دقایق به وسیله شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی کشور پخش شد و موجی از شادمانی در بین مردم به وجود آورد .

عده بی‌شماری از هموطنان که موفق به شنیدن خبر رادیو نشده و موضوع را افواهی و یا از نزدیکان خود شنیده بودند با تلفن مراتب را از خبرگزاری پارس می‌پرسیدند و اطلاعات بیشتر و دقیق‌تر می‌خواستند .

«لیلا» نام مادر حضرت ابوالفضل است و شهبانو به علت ارادات خاص خویش به خاندان نبوت این نام را برای دختر خویش انتخاب کردند . «لیلا» همچنین نام مادر بزرگ شهبانو است و چهارمین فرزند خاندان جلیل سلطنت ، هم‌اکنون تحت سرپرستی مستقیم شهبانوی گرامی و مربیان آزموده ایرانی و خارجی قرار دارند .



والا حضرت شایسته اشرف پهلوی

چهره درخشان دیگری از خاندان پهلوی

در سپیده دم روز چهارم آبان ماه سال ۱۲۹۸ شمسی (۲۶- اکتبر ۱۹۱۹) در خانواده‌ی يك افسر شجاع و وطن پرست و باشاهمت ایرانی ، دو كودك توأمان پایه جهان گذاردند كه هیچ كس نمی دانست چه سرنوشتی در انتظار آنهاست و چگونه سالها بعد یکی از این دو كودك در میان توفانی از آتش و خون ، تاج خسروی را بر سر می نهد و بر تخت شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی تکیه می زند و دیگری الهام بخش نیکوکاران و راهنمای صدیق طبقه‌ی زنان مملکت می گردد .

پدر دلیر و فداکار این دو كودك كه در سحرگاه روز سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ شمسی (۲۲ فوریه ۱۹۲۱) پیشاپیش سربازان وطن- پرست و از جان گذشته به دوران تاریك تاریخ ایران پایان بخشید و فصل تازه‌ای در تاریخ گشود ، رضاشاه كبیر بود و این دو كودك نیز ، یکی شاهنشاه آریامهر و دیگری والاحضرت اشرف پهلوی ، شاهدخت نیکوکار و مهربان ایران است . . .

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی پس از كسب تحصیلات

مقدماتی و ادبیات و تاریخ ایران و جهان ، به زبان های خارجی آشناسدند .
 معظم لها در سال ۱۳۲۲ ، هنگامی که رضاشاه کبیر ، دور از وطن
 در « ژوهانسبورگ » به سر می بردند ، مسافرتی به مصر و از آنجا به
 « ژوهانسبورگ » کردند و از پدر گرانقدر خویش دیدار نمودند و در
 مراجعت به ایران ، پس از چندی با آقای دکتر بوشهری ازدواج
 نمودند .

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی از بانوان خیر و نیکوکار



والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی در جلسه افتتاحیه کمیته
 مشورتی جهانی مبارزه با ییسوادی

کشور هستند و بنابر اراده‌ی شاهنشاه آریامهر نیابت عالیّه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و پیکار جهانی پیکار با بیسوادی را بر عهده دارند و بامساعی ارزنده و فراوان ، امور سازمان‌های گوناگون را اداره می‌کنند . . .

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی که از جمله چهره‌های درخشان خاندان پهلوی بشمار می‌روند ، با عواطف نوع‌پرورانه در دوران زندگی ، اندیشه‌ای جز کمک به بینوایان و حمایت از مستمندان نداشتند و به این سبب مانند تمام اعضاء خاندان سلطنت در قلب ملت ابران جای دارند .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی با ارشاد و راهنمایی شاهدخت نیکوکار توانسته است به‌عنوان يك حامی بی‌دریغ ، خدمات ارزنده و گرانبهایی به طبقه‌ی بی‌استطاعت و رنج‌دیده‌ی مملکت بکند



والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی هنگام بازدید کلاسهای مبارزه با بیسوادی

و در مواقع لزوم به یاری آنان بشتابند و در تأمین وسائل رفاه و آسایش تهی دستان اقدامات مهمی بنمایند . . .

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی همچنین با تعالیم گرانقدر خود سازمان های مختلف زنان مملکت را ارشاد و راهنمایی می فرمایند و در تمام مجامع و کنفرانس های بین المللی حقوق زنان به نمایندگی از طرف زنان ایرانی شرکت می فرمایند .

* * *

آنچه در زیر به نظر می رسد خبر تقدیم دکتر ا ، به والاحضرت نیکوکار و بشردوست می باشد که در مطبوعات معتبر جهان انتشار یافته است :

« والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی که به مناسبت خدمات شایان توجه و فعالیت های تحسین آمیز در زمینه ی تأمین حقوق بشر در سطح جهانی از طرف دانشگاه « براندایز » آمریکا نامزد دریافت درجه دکترای افتخاری شده اند ، به دعوت دانشگاه مذکور ، با هوایما وارد « بوستون » مرکز ایالت « ماساچوست » شدند و مورد استقبال سفیر ایران و مقامات شهر « بوستون » قرار گرفتند . . .

دانشگاه « براندایز » آمریکا مراسم خاصی به مناسبت اقدامات بشردوستانه و بخصوص فعالیت های والاحضرت در راه ریشه کن ساختن بیسوادی در سطح ملی و جهانی ، درجه دکترای افتخاری به ایشان اعطا کرد .

این دانشگاه که تنها بیست سال از تأسیس آن می گذرد ، در محافل جهانی به دفاع از حقوق بشر و توجه به حال طبقات محروم ، شهرت دارد ، تا کنون به شخصیت های معروف جهانی مانند « کندی » رئیس جمهوری فقید آمریکا و « هانری ترومن » و بانو « روزولت »

دکترای افتخاری اعطا کرده است .
در سال ۱۳۳۸ دانشگاه مذکور به بانو « لوتر لینگ » رهبر فقید
سیاهپوستان آمریکا نیز دکترای افتخاری داد .



والاحضرت شاهدخت اشرف هنگام بازدید یکی از درمانگاههای
سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

به خاطر داریم که در نخستین هفته‌ی آبانماه ۱۳۴۵ « هفته‌ی پیکار
با بیسوادی » نامیده شد و به دعوت والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی
خواهر گرامی شهریار ما ، سیل هدایای ملت به صندوق کمیته سرازیر
گشت و بخصوص ، کارمندان دولت حقوق يك روز خود را به این
پیکار مقدس اختصاص داده و از این رهگذر مبلغی معادل ۵۷۰۷۶۱۲۰
ریال عاید کمیته شد .

نکته‌ی قابل توجه دیگر اینکه در کلاسهای پیکار با بیسوادی ،

نوآموزان ، در پایان دوره‌ی دوم پیکار ، معادل چهار کلاس ابتدائی خواندن و نوشتن و حساب کردن می‌آموزند . . . به عبارتی روشن‌تر، آموزشی که در دبستانهای ما در طول چهار سال تحصیلی بیش از چهار هزار ساعت وقت می‌گیرد ، در کلاسهای پیکار بایسوادى با صرف سیصد و هشت ساعت در طول يك سال باید حاصل شود . . . در چنین کلاسهایى كسى كه مى‌خواهد به نام معلم تدریس كند، باید گذشته از شور و شوق معلمی و حوصله‌ای كه شرط نخستین كارهاست ، بتواند با ورزیدگی و لیاقت ، موضوع درس را به نحوی با معلومات قبلی این دانش آموزان كه اغلب حاصل عمر سی چهل ساله‌ی اوست ، درهم آمیزد تا نتیجه‌ی تدریس هرچه زودتر برای شخص دانش آموز قابل احساس باشد و هر لحظه بر اشتیاق او به آموختن و فراگرفتن افزوده شود.



والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی هنگام تقدیم نشان عالی
پیکار با ییسوادى به برادر تاجدار خود

... واما وظایفی که سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تحت ریاست عالی‌های شاهنشاه آریا مهر و نیابت ریاست عالی‌های والاحضرت نیکوکار برعهده داشته است ، به‌طریق اختصار ، به شرح زیر است .
- تأسیس صدها درمانگاه و بیمارستان در شهرستانها و روستاهای کشور .

- ایجاد آموزشگاههای تخصصی به منظور تربیت پرستار و کمک پرستار و سایر متصدیان امور بهداشتی .
- کمک‌های مادی و معنوی به مؤسسات خیریه و بهداشتی و خدمات اجتماعی و حمایت از آنها .
- تأسیس اندرزگاههای متعدد به منظور ارائه‌ی دستورهای بهداشتی به مادران باردار و کمک به کودکان شیرخوار .
- کمک به دانش‌آموزان و دانشجویان بی‌بضاعت .
- کمک به پیشرفت تعلیمات ابتدائی اجباری .



والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی در امور انجمن و آموزشگاه- های پرستاران سراسر کشور نیز نظارت مستقیم خویش را معمول می‌دارند و به‌همین مناسبت نیز فن پرستاری در کشور ما ، به پیشرفتهای شایان توجهی نایل شده است . . .

پیش از این ، پرستاری در کشور ما برعهده‌ی کسانی بود که از رموز عالی پرستاری بی‌اطلاع بودند و علاوه براینکه تربیت لازم این کار را نداشتند ، بلکه اغلب بیماران ناتوان را آزرده و پزشکان درمان‌کننده را نومید می‌ساختند .

با تأسیس آموزشگاههای پرستاری و نظارت و سرپرستی دقیق شاهدخت نیکوکار والاحضرت اشرف پهلوی ، کار پرستاری به

صورتی دیگر در آمد؛ زیرا گروهی از دوشیزگان خانواده‌های اصیل و شریف ایرانی ترغیب شده و خود را وقف این خدمت عالی کردند و بدین طریق، فن پرستاری به حرفه‌ای شریف و پیشه‌ای عالی تبدیل پذیرفت.

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی در یکی از مناسبت‌های سال، که پرستاران، روز پرشکوه خود را جشن می‌گرفتند، عقیده‌های خویش را چنین ابراز فرمودند:

— خوشوقتیم که روز پرستار را به‌همه پرستاران هموطنم که اینک در اقصی نقاط کشور به فن مقدس پرستاری اشتغال دارند تبریک بگویم. روز پرستار از روزهای فرخنده و خجسته‌ی سال است. ایرانیان باستان این روز را روز نیکی و نیکوکاری و نوع‌پروری می‌دانستند. حرفه‌ی پرستاری با روح و جسم مردم سروکار دارد و درحقیقت پرستاران فرشتگان غم‌زدا و نیکوکار و شادی‌آفرین برای بیماران و دردمندان هستند. خوشبختانه فن پرستاری در سالهای اخیر همگام با عوامل دیگر بهزیستی در کشور پیشرفت کرده و پرستاران در تأمین سلامت هموطنان خود سهم ارزنده‌ای کسب کرده‌اند.

هم اکنون همه‌ی خانواده‌های ایرانی حرفه‌ی پرستاری را حرفه‌ای مقدس می‌دانند و دختران خود را برای فرا گرفتن این فن تشویق و ترغیب می‌کنند. تأسیس آموزشگاههای پرستاری مجهز نیز سبب شده است که هر روز تعداد پرستاران تحصیل کرده و کاردان در کشور افزوده شود و پرستاران با استفاده از این آموزشگاهها، فن مقدس پرستاری را هماهنگ با سایر کشورهای پیشرفته‌ی جهان به‌نحو صحیحی فرا گیرند.

* * *

... بدینگونه به حقیقت محض و درخور توجهی که می‌توان در مورد خصال و عواطف عالی و انسانی والاحضرت نیکوکار اذعان داشت اینست که معظم‌لها همواره خود را در اندوه و شادی هموطنان خویش سهیم و شریک می‌دانند و در دوران زندگی درخشان خود جز خدمت باصدق و صفا به طبقات محروم، آرمان و هدفی در سر نداشته‌اند.

ملت ایران پس از گذشت سه هزار سال تاریخ، تازه نفس‌تر و مصمم‌تر و امیدوارتر از همیشه بجانب مقایسه ملی و اجتماعی خود پیش می‌رود و در این راه تأییدات قادر متعال و ائمه اطهار که همواره شامل حال این ملت بوده است پشتیبان آن خواهد بود .
از فرمایشات شاهنشاه آریامهر

نخام و الاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

(در سازمان ملل متحد)

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی، ریاست هیأت نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل، هنگام اهدای لوحه کورش کبیر به این سازمان بیاناتی به شرح زیر ایراد کردند:

آقای دبیر کل... لوحه‌ای که من امروز افتخار اهداء آن را به سازمان ملل متحد دارم نمونه‌ایست از منشور کورش، مردی که رهبری وافکار انسانی او نخستین پایه بنای شاهنشاهی ایران در دوهزاروپانصد پیش بوده است. ما امروز چه در اینجا و چه در کشور من باستایش کورش و با شناسائی میراث تاریخی منحصر بفردی که او برای ما به یادگار گذاشته است آغاز حیات سیاسی ملت خود را در ۲۵ قرن پیش مسورد توجه قرار میدهم. میراث کورش میراث تفاهم و گذشت و اغماض و علو طبع و تواضع و شجاعت و شفقت بشر و بالاتر از همه میراث آزادی فردی است. کلمات و اعمال او در واقع برای بشریت، اولین اعلامیه حقوق بشر است، سلطنت کورش و آرمانهایی که این سلطنت بر اساس آن بنا نهاده شده در جریان دگرگونی‌های تاریخ طولانی ما راهنمای ملت ما بسوی سرنوشت و ضامن بقای ما بوده است. بجاست ملل متحد که در طول ربع قرن حیات خود میتواند بسهم فراوانی که در بر انداختن استعمار و الغاء نابرابریهای نژادی داشته است افتخار کند، نمونه‌ای از نیم استوانه منشور کورش را دارا باشد و همچنین بجاست که شما آقای دبیر کل که با فداکاری در راه تحقق این اصول کوشش کرده‌اید، آنرا دریافت کنید.

پیش از آنکه به درج نظریات رهبران عالقدر جهان در باره شاهنشاه آریامهر و تاریخ دیرینه سال ایرانزمین مبادرت ورزیم ، قسمتی از بیانات شاهنشاه آریامهر را که در بزرگترین کنگره جهانی ایرانشناسان جهان (در تهران) ایراد فرمودند منعکس مینمائیم، تا از اینسو نیز بر نظریات رهبران بزرگ ملت ایران در باره تمام دانشورانی که به تاریخ سرزمین ما عشق میورزند ، وقوف کامل یابیم .



«... شما امروز بار دیگر بدیدار کشوری آمده‌اید که حقاً»
 «آنها میهن معنوی و فکری خویش می‌شمارید ؛ ولی اجتماع»
 «کنونی ما مفهومی بالاتر و عمیق‌تر از هر مورد دیگر دارد ؛»
 «زیرا شما که همه عمر با تاریخ ایران سروکار داشته‌اید، امروز»
 «با خود این (تاریخ) وعده دیدار دارید . امروز شما آمده‌اید»
 «تا در سرزمین پارس که داریوش بزرگ آنها (سرزمین مردان»
 «نیکو و اسبان خوب) نام داده است خود را در متن تاریخ و نه»
 «در حاشیه آن احساس کنید شما خوب میدانید که تمدن»
 «ایرانی از آغاز تا به امروز تمدنی اصیل و بشری بوده است و»
 «این حقیقتی است که شما خود ، آنها را بهتر از ما در صفحات»
 «آثار تحقیقی فراوان خویش منعکس کرده‌اند. شما خوب میدانید»
 «که در این سرزمین کهنسال ایران ، در طول قرون متمادی ،»
 «فرهنگی مایه گسسته و گسترش یافته است که درخشندگی آن»
 «کمتر از صفا و زیبائی آسمان ایران نیست ؛ زیرا این فرهنگ»
 «از آغاز ، بر اصیل‌ترین ارزشهای اندیشه و اخلاق تکیه داشته»
 «است.»

شاهنشاه آریامهر از دیدگاه رهبران جهان



اعلیٰ حضرت بودوئن اول - بادشاہ بلژیک

اعلیحضرت همایون ، شاهنشاهی با میل وافر و قدرت روشن-
بینانه ای که در ایشان سراغ داریم به سرنوشت این ملت بزرگ حکومت
می کنند . معظم له سعی نمودند به طرزی کاملاً اصیل و زنده سنن
افتخار آمیز ملی را با يك تلاش دائم در مقابل جنبشهای قهری
اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی قرن ، وفق دهند .
ایشان توانستند چه در صلح و چه در جنگ ، استقلال و شخصیت
ارزنده ی خویش را در مقابل تمنیات غیر قابل اجتناب که زاییده
زندگی بین المللی امروزه می باشد حفظ نمایند .



علياحضرت ژوليا نا ملکه هلمند

در صف طولانی سلاطین بزرگ ایران ، شاهنشاه بزرگ به شایستگی رهبری این سرزمین کهنسال را به عهده گرفته اند. اعلیحضرت شاهنشاه ایران با تدبیر و درایت خاص ملت ایران را که دارای تمدن باستانی و پر افتخاری است در حوادث کنونی به سوی پیشرفت و سعادت هدایت می فرمایند .

ضمن بیان این مطلب لازم می دانم تحت رهبری شاهنشاه اهمیت برنامه مؤثر اصلاحات ارضی را که شاهنشاه با عزم راسخ و روشن و پسندیده اجرا می نمایند یادآور شوم .

اکنون ملت کهنسال ایران تحت رهبری شاهنشاه محبوب خود افتخارات باستانی خویش را زنده کرده و در شاهراه پیشرفت و ترقیات کنونی گام برمی دارد و به صورت نمونه و سرمشقی برجسته برای دیگران درمی آید . آرزو مندم که مشعل پیروزی ملت ایران که شاهنشاه آن را در کف با کفایت خویش دارند در آینده نیز به دست توانای ولیعهد ایران فروزان باشد .



اعلیٰ حضرت پومی پون ادو نیا وج پادشاہ تایلند

برای ما وقوف بر این امر مایه بسی مسرت و رضایت خاطر است که ایران تحت رهبری الهام بخش و شجاعانه و بر اثر ملت دوستی و دوراندیشی آن اعلیحضرت به پیشرفتهای اجتماعی و اصلاحات سودمند شایان توجهی در زمینه‌های گوناگون نائل گشته است و دور- نمای کشور خویش را برای آینده‌ای باز هم درخشان‌تر و پیشرفت‌هائی باز هم عمیق‌تر به‌طور کامل روشن نموده‌اند .

برای ما مایه خوشوقتی است که اینک می‌توانیم پیشرفت‌های قابل ملاحظه این سرزمین باستانی را که تمدن کهن و گذشته پرافتخار آن شهرت عالم‌گیر دارد از نزدیک مشاهده کنیم و بویژه احساس مسرت و خوشوقتی می‌کنیم که با آن اعلیحضرت و شهبانوی بزرگوار ایران که در تحقق آمال ملی مردم ایران و تأمین سعادت و رفاه مردم آن سرزمین نقشی اساسی داشته‌اند ملاقات می‌نمائیم .



اعلیٰ حضرت سلطان حسن پادشاہ مغرب (مراکش)

اعلیحضرتا : ما با کمال علاقه مساعی قابل تحسین شما را مبنی بر تأمین خوشبختی ملتتان و از میان برداشتن تمام موانع و رفع تمام مشکلات ، جهت نیل به آرزوهای بلندتان تعقیب می کنیم .

جلوس شما به تخت سلطنت هنگامی روی داد که جهان دوران سختی را می گذراند ، شما با عقل و درایت ، صلاحیت ، جرأت و صبر و حوصله عمل نمودید و این موضوع بنیان گذاری ایران نوین را در مقابل تحسین همه جهانیان تسهیل نمود .

انقلاب سفیدی که شما بانی آن هستید و با اصلاحات قاطع به ملت ایران اجازه داد مراحل متعددی را در زمینه اقتصادی و اجتماعی طی نماید . فقط یکی از جنبه های عمل پی گیر شما و یکی از تجلیات مربوطه به تمایل شما مبنی بر سوق دادن ملتتان به مقامی است که در جامعه جهانی شایسته آن است .

مساعی شما از سرحدات کشورتان فراتر رفته و آن اعلیحضرت را بنیان گذار مبارزات انسانی قابل تحسین به منظور نبرد بسا جهل و بیسوادی معرفی کرده که اثراتش تمام کشورهایی را که با این آفات دست بگریبانند شامل شده است .

برنامه‌ای که آن اعلیحضرت در این راه تنظیم نموده‌اید اثرات نیکو، انعکاسات عظیمی در جهان داشته است. بنابراین جای تعجب نیست که شما پادشاه ملتی باشید که دارای گذشته افتخارآمیز است و تمدن چند هزار ساله آن یکی از منابع تشعشع فکری و فرهنگ و هنرها محسوب می‌گردد و طبیعی است که آن اعلیحضرت صفحه نوینی به این تاریخ افتخارآمیز کشورشان اضافه نمایند.

ایران، بدین طریق طی چند نسل فرهنگ و تمدن اسلام را با کمک‌های فکری و عملی دانشمندان بزرگش، در رشته‌های مختلف معارف بشری و همچنین در فلسفه و پزشکی و فقه و آداب زبان‌شناسی و ادبیات غنی نمود.

پیشرفت تمدن اسلام مدیون این امر است که پرتو آن توسط دو نبوغ مشترک عرب و ایرانی که نفوذ عمیقی در تاریخ فرهنگ ابناء بشر دارند گسترش یافته است.

در دوران بس آشفته‌ای که ما می‌گذرانیم باید با ایجاد مجدد شرایطی که موجبات وحدت جمعیت مسلمان را در اوج تمدنش فراهم آورد، درسی از دنیای اسلام بگیریم، بدین ترتیب ما باید طریق راهنمایان روشن فکری را بیمائیم که با قلبی مملو از ایمان در اعمال و رفتارشان از تعالیم قرآن مجید الهام می‌گرفتند. آنها دارای هدفهائی مبنی بر صمیمیت - حسن تفاهم و هم‌بستگی بودند و ملل اسلامی با تعقیب راه راستی که اجداد ما با رعایت تعالیم مذهب مقدسشان ارائه کرده‌اند به آسانی می‌توانند وحدت خود را به دست آورند و نیروهای خویش را جمع‌آوری کنند و روابط برادری خود را تحکیم نمایند و اعتبار گذشته خود را از نو به دست آورند.

چنانچه مسلمانان از راه صواب منحرف نشده بودند و اجازه

نداده بودند که اختلافاتشان منجر به پراکندگی صفوفشان گردد ، هرگز دچار بسیاری از بدبختی‌ها نمی‌شوند ، یکی از سخت‌ترین مواقع برای جهان اسلام تهاجم آشکار صهیونی است که در نتیجه آن اعراب و مسلمانان مقدار زیادی از قلمروهای خود را از دست دادند .

اعلی‌حضرتا : برای ما بخصوص ، جای بسی خوشوقتی است که به مناسبت این ملاقات ، در این کشور زیبا یعنی ایران مراتب تحسین خود را برای انجام کارهایی که انجام داده‌اید و جهت اقداماتی که پیوسته به نفع نزدیکی ملل و بخصوص کسانی که روابط معنوی و تاریخی مشترکشان آنها را به یکدیگر می‌پیونداند انجام داده‌اید ابراز می‌داریم . ما همچنین مایل هستیم که به آن اعلی‌حضرت و دولت و ملت نجیب ایران تشکرات صمیمانه خود را جهت استقبال پرشور و شفقی که از ما بعمل آوردند و خود نشانه احساسات میهمان‌نوازی گرم ملت ایران است تجدید نمائیم .

امیدواریم که پروردگار ، شما را در مأموریت شریفتان یاری نماید و پیشرفت و رفاه و سعادت و خوشبختی و آسایش را تحت رهبری روشنفکرانه شما نصیب ملت شما نماید .



اعلیٰ حضرت ملک فیصل پادشاہ عربستان سعودی

« باعث خوشوقتی من است و قلب مرا سرشار از افتخار و
 مباحات می نماید که اعلیحضرت شاهنشاه را عالی ترین نمونه پسای بند
 به دین و عقیده و شریعت اسلامی و پیش راندن مملکت و ملت در پرتو
 تعالیم الهام بخش این دین مبین می بینم . . . آنچه که اینک لازم است
 بگویم این است که من تبریکات قلبی خود را به این جهت به ملت
 برادر خود ایران تقدیم می دارم که پیشوا و رهبر آن پادشاهی است
 دانشمند، پادشاهی است خردمند، پادشاهی است فعال و پرشور که
 در راه تعالی ملت و مملکت خود گام برمی دارند. من صمیمانه از
 خدای بزرگ آرزو می نمایم که کوشش های اعلیحضرت شاهنشاه را
 در راه خدمت به دین و مسلمانان و خدمت به ایران برادر، قرین
 موفقیت بدارد و تأکید می کنم اعلیحضرت شاهنشاه ایران را پادشاهی
 بزرگ و مصلح و رهبری کار آزموده و راهنمائی مدبر دیده ام. »



حضرت حبیب بورقیبه رئیس جمهوری تونس

ما به خوبی از عظمت دامنه کوشش‌هایی که به دست آن
اعلیحضرت در کشور محبوب ایران برای تأمین سعادت و رفاه ملت
صورت می‌گیرد آگاهیم .

ما بدین کوشش‌های مردانه درود می‌فرستیم و آنها را بی قید و
شرط تأیید می‌کنیم و آرزو مندیم که این مساعی با موفقیتی که حقاً
شایسته آنهاست مواجه گردند .



حضرت جنورجی تراکوف رئیس جمہوری سوسیالیسی بلغارستان

« افتخار می‌کنم دروذهای خود را تقدیم ملت ایران نمایم که تحت رهبری شاهنشاه آریامهر موفق به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی عظیم به منظور ایجاد يك اقتصاد متری و يك صنعت نویسن در کشور و ریشه‌کن کردن بی‌سوادی و پیشرفت وضع اجتماعی زنان ایرانی شده است. ما با شور و شغف از ابتکار شاهنشاه آریامهر برای کمک به یونسکو در مبارزه با بی‌سوادی در يك سطح جهانی استقبال می‌کنیم زیرا از این راه می‌توان امیدوار بود که در روی کره زمین انسانهایی محروم از نعمت آشنائی با فرهنگ و علم وجود نداشته باشد.

ما حاضریم زیر تمام آنچه که شاهنشاه ایران فرموده امضاء کنیم و به عنوان عقیده رسمی خود به دنیا اعلام داریم.



جان. اف. کندی رئیس جمهور فقید ایالات متحده آمریکا

تاریخ هیچ ملتی بروشنی و صراحت تاریخ مبارزات طولانی
ملت ایران برای حفظ استقلال و آزادی نیست.

شاهنشاه ایران زمامداری هستند که وظائف و مسئولیت خطیر و
بس مهمی را به عهده گرفته اند و ما نه تنها گذشته تاریخی ملت ایران با
رهبری خردمندانه شاهنشاه با نظر امیدواری مینگریم. کارهایی را که
اعلیحضرت شاهنشاه آغاز کرده اند بخوبی نشان میدهد که هدفشان
بهبود بخشیدن بزندگی ملت خود و میسر ساختن رفاه بیشتر برای مردم
ایران است و میخواهند که مردم ایران از زندگی بهتری برخوردار
گردند. ما از شاهنشاه ایران بعنوان يك دوست و مبارز سلحشور استقبال
میکنیم و معتقدیم که بدون وجود شاهنشاه شیرازه امور ایران مدتها
پیش از هم گسیخته بود. سوابق درخشان تاریخی ملت ایران ما را
معتقد کرده است که این ملت جداً مصمم است از استقلال و آزادی
خویش سرسختانه دفاع کند.

ما آمریکائیان بخوبی از این حقیقت آگاهیم که اگر رهبری عالی
شاهنشاه نبود منطقه حساس و حیاتی ایران سالهای پیش سقوط کرده بود.
این شاهنشاه ایران هستند که ملت خویش را از يك دوره حساس
تاریخی گذرانده و به عصر امروز رهنمون شده اند.



حضرت ریچارد نیکسون رئیس جمهوری آمریکا

در سالهای اخیر از برکت وجود شاهنشاه تحولات مهمی در ایران رخ داده است و ایران پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی کرده است و از این نقطه نظر منطقه‌ای استثنائی در جهان بشمار می‌رود. بدون شک پیشرفت‌های فوق‌العاده و سریع ایران در نتیجه تلاشها و رهبری خردمندان شاهنشاه آریا مهر به دست آمده است.

موفقیت‌های مهم ایران در اصلاحات ارضی - سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و خدمات‌کشوری، مخصوصاً در تعلیم بی‌سوادان و یاریهای بهداشتی بمردم نمونه بسیار خوبی برای سایر مردم جهان است.

این پیشرفت‌ها مرهون دوراندیشی و رهبری خردمندان شاهنشاه است که به این کشور ثبات و آرامش بخشیده و اعتلاء و پیشرفت مردم را وجهه همت قرار داده‌اند.

به همین جهت من، شاهنشاه را از فعال‌ترین و مطلع‌ترین زمامداران جهان می‌دانم.



والاحضرت صباح السالم الصباح امير كويت

اعلی‌حضرتا : شما زندگی خود را وقف خدمت به کشور خویش کرده‌اید و کشوری نو و پیشرفته بوجود آورده‌اید که در میان کشور-های جهان ارج و منزلت خاصی دارد و در میان ممالک اسلامی ، دارای ارزش و مقام ممتازی است .

ایران ، علاوه بر تاریخ کهن و تمدن و فرهنگ باستانی ، دارای منابع زرخیزی است که امکانات بسیار داده است . این امکانات در جهت بهبود معیشت مردم و ترقی سطح زندگی و ایجاد محیط امن و آرام که امروز ملت اعلی‌حضرت از آن برخوردار است به کار رفته است ، سیاست حکیمانه و مدبرانه دولت شاهنشاهی ایران از ارشاد و راهنمایی‌های مخصوص شاهنشاه آریامهر الهام می‌گیرد و نتیجه مستقیم سیاست مستقل و ملی شاهنشاه معظم ایران است . کشوری که در رأس آن رهبری خردمند و مدبر قرار داشته باشد و از خود فداکاری نشان دهد به اوج ترقی و تعالی می‌رسد . و شما اعلی‌حضرتا ، چنین رهبری هستید که تمام وقت و مساعی عالیّه خود را مصروف عظمت و پیشرفت کشور خویش فرموده‌اید .

اعلی‌حضرتا : مسافرت من به کشور عزیز شما و آنچه از استقبال گرم ، از آن اعلی‌حضرت و دولت و ملت شریف ایران احساس کردیم اثری جاویدان در قلب ما باقی خواهند گذاشت .

خداوند بزرگ به شما طول عمر عنایت فرماید و از صحت و سلامت بهره‌مند سازد . از درگاه خداوند مسئلت دارم آنچه را که در راه خیر و صلاح و پیشرفت و ترقی و آسایش ملت خود ، آرزو می‌فرمایند برآورده شود .



پاپ پل ششم رهبر کاتولیک‌های جهان

حضرت پاپ پل ششم رهبر کاتولیک‌های جهان در سفری که
چندی پیش به ایران نمودند، در فرودگاه مهر آباد مورد استقبال شاهنشاه
آریامهر و هزارها تن از کاتولیک‌های مقیم تهران قرار گرفتند و طی
سخنانی که ابراز داشتند ضمن تجلیل از شخصیت جهانی شاهنشاه
آریامهر و ستایش از طرح‌هایی که معظم‌له در زمینه تأمین صلح جهانی
ارائه فرموده‌اند، سعادت و سلامت رهبر بزرگ، و همچنین ملت ایران
را از خداوند بزرگ مسئلت نمودند. آنچه در زیر می‌خوانید، گزیده‌ای
از سخنان ایشان است:

ما از آرمان‌های شاهنشاه ایران برای سعادت ملل جهان استقبال
می‌کنیم و به همین جهت احترام صمیمانه‌ای نسبت به شاهنشاه ایران
قائلیم .

امروزه همهٔ جهانیان از ابتکارات بی‌نظیر شاهنشاه ایران در
مورد مبارزه با بیسوادی ستایش می‌کنند .

شاهنشاهی ایران از دیدگاه مطبوعات جهان

از: اوگلوبو چاپ ریودوژانیرو - برزیل

کوروش کبیر که «شاه جهان» و «برانگیخته شده از سوی خدا» عنوان یافته است شاهنشاهی ایران را تأسیس کرد و در ۵۲۸ سال قبل از میلاد مسیح دنیا را وداع گفت. این واقعه ۲۵۰۰ سال پیش روی داد و جزئیات و تاریخ آن به ۳ خط و زبان در پاسارگاد پایتخت کوروش کشف شده است. جشن‌های شاهنشاهی ایران به این مناسبت در پائیز امسال در تخت جمشید در فاصله یکساعتی (با جت) جنوب شرقی ایران قرار دارد.

جشن‌های شاهنشاهی ایران در محلی تشکیل میشود که داریوش بزرگ کاخ شاهنشاهی خود را در آن پی نهاد و اسکندر مقدونی شبی سرمست از عشرت، آنرا به آتش کشید. در همه جهان کمتر مکانی است که اینچنین آمیزه‌ای از شکوه و فرهنگ باشد و هیچ محلی همچون تخت جمشید از عظمت و ارزشهای انسانی چنین گویا سخن نمیگوید.

ایران نو

امروزه ایران با گامهای بلند پیش میرود. برنامه عمرانی ایران

یکی از گیراترین و جالب‌ترین برنامه‌های عمرانی جهان است . افزایش تولید ملی در این کشور در سطح افزایش تولید ملی ژاپن قرار گرفته است انقلاب سفید ایران که به ابتکار شاهنشاه آریامهر پدید آمد این کشور را

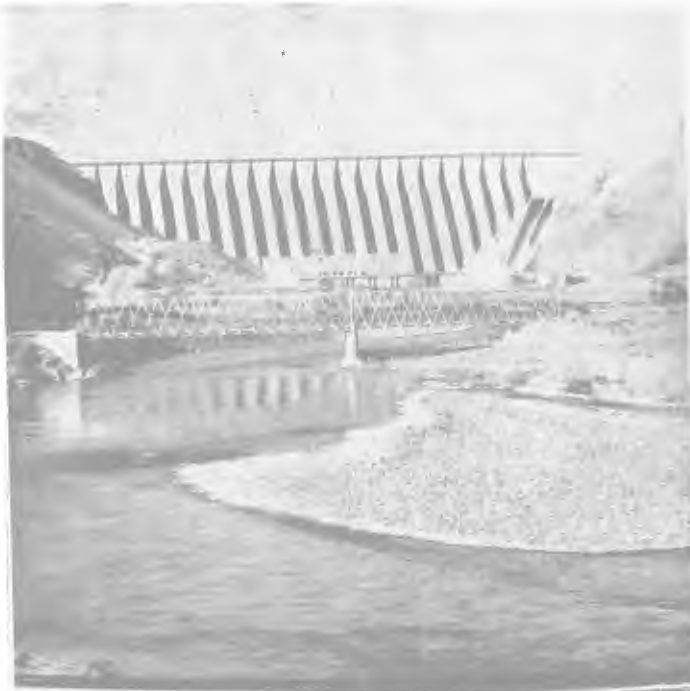


داریوش کبیر در نقش بیستون - دونفر عقب به قولی اسلحه دارانی خاص (۵۲۲ ق م) و به قول دیگر کثوبره پدرزن داریوش و یکنفر از درباریان

در مسیر صحیح پیشرفت و ترقی قرارداد . هر چند هنوز تمام مشکلات ایران برطرف نشده است .

آرمانهای نو

ایران با تمام قوا برای بهره‌برداری بیشتر از منافع نفت خود که چهارده درصد از موجودی نفت جهان را تشکیل می‌دهد کوشش میکند. ایران هم اکنون حدود درآمد خود را از نفت افزایش داده است و هشتاد درصد از عواید نفتی را صرف برنامه‌های عمرانی و پیشرفت کشاورزی میکند در حالیکه چنین وضعی در هیچ جای دنیا سابقه ندارد . برنامه جالب پنج ساله ایران یک میلیون شغل جدید را برای سال



سد شهبانوفرچ

۱۹۷۳ پیش‌بینی میکند و امروزه در ایران به صنایع توجه زیادی میشود. کار و حرفه در ایران بطور بی‌سابقه‌ای بهبود یافته و جنبه‌های فنی آن پیشرفت حاصل کرده است.

از : دیلی میل – چاپ لندن

دیلی میل ، پرتیراژترین رونامه انگلیسی مینویسد : ملت ایران بمناسبت دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی این کشور در



نمای خارجی طاق کوچک و طاق بزرگ از آثار دوره ساسانی
در طاق بستان

تخت جمشید پایتخت ایران باستان مراسمی برپا میکنند و بهمین مناسبت شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو فرح از سران بسیاری از کشورها دعوت کرده اند در این مراسم شرکت جویند .

دیلی میل سپس ضمن اشاره به جشنهای شاهنشاهی ایران مینویسد: در مراسمی که در اکتبر امسال در ایران برپا میشود مهمترین شخصیت های جهانی شرکت دارند و در کوهپایه ای که پانصد سال قبل از میلاد مسیح بوسیله داریوش بزرگ بعنوان محل بنای کاخ شاهنشاهی ایران برگزیده شد خاطره تمدنی بزرگ و ژرف را زنده میکنند .



سد امیرکبیر

دیلی میل آنگاه به آثار بعدی جشنهای شاهنشاهی ایران اشاره میکند و مینویسد اداره کنندگان جشنها در تمام اقدامات خود پیوسته این نکته را در نظر دارند که از وسایل ، تجهیزات و تأسیساتی که بخاطر آن پدید می آید بعداً استفاده دائمی نیز شود و سازمان جلب سیاحان ایران اولین سازمانی است که قبل از همه و بیش از همه از این تجهیزات استفاده خواهد کرد .



بیستون

از : آفشین پاریزین - چاپ پاریس

با وجود اینکه ایران دارای اهمیت سیاسی و اقتصادی است ، کمتر کسی از میان هموطنان ما میدانند که ایران کشوری است دیدنی و

سرشار از مناظر جهانگردی .

« با اینحال ایران قدیمی‌ترین شاهنشاهی دنیاست ، یکی از مراکز
بسیارمهم صنعت نفتی است و یکی از گهواره‌های هنر اسلامی و ماقبل
اسلامی میباشد . »



پل ورسک

« گاهی نام ایران جزو عناوین اول صفحات روزنامه‌ها درمی‌آید.

مثلا بمناسبت بحران بزرگ نفتی که شاهنشاه در آن نقش تعدیل کننده خارق العاده ای را ایفا نمودند. و اگر هم گهگاه درباره اختلافات با عراق سخن میرود ، ایران هرگز در مسائل سایر کشورهای جهان مداخله نمی کند . »

نویسنده مقاله سپس درباره کورش بزرگ و نخستین اعلامیه حقوق بشر بحث میکند و بعد از آن از مراسم باشکوه جشنها یاد کرده میگوید : « ایران منبع دیگری برای بهره برداری دارد، و آن جهانگردی است . »



پیکره محمد علی میرزا دولت شاه فرزند ارشد فتح علی شاه فرماندار عرافین (۱۲۲۱-۱۲۳۷) و دو فرزندش حشمت الدوله و مؤید الدوله و آقاغنی خواجه باشی که بدستور وی این مجلس در طاق ساسانی حجاری شده است

نویسنده در پایان از آبادان ، پایتخت نفت سیاه یاد کرده ، مینویسد :

« نمیتوان برای ابد در يك کشور افسانه ای باقی ماند . در سال

۱۹۶۱ تجدید حیات اقتصادی و اجتماعی ایران آغاز شد و باین ترتیب بود که امروز ایران به جامعه محدود ملل صنعتی شده پیوست . این امر همزمان با اعلام انقلاب سفید بود که شاهنشاه ایران دستور دادند اصلاحات ارضی در سراسر کشور انجام شود و اصلاحات ارضی باعث شد زیر بنای اصلی کشور دگرگون شود و اساس يك انقلاب سفید پی ریزی گردد.»
 با اجرای سایر اصول انقلاب این دگرگونی ادامه یافت و سرانجام انقلاب سفید ایران به ثمر رسید . بدست گرفتن منافع نفتی نیز نقش بسزائی در این زمینه دارد .



اسکله بارگیری ماه شهر

روزنامه تصویر - چاپ آنکارا

(مهر ماه ۱۳۵۰) ملت ایران روز تاریخی بسیار مهمی خواهد داشت.
 در این روز تاریخی که بمناسبت دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران برگزار میشود پدیده‌هایی از ایران باستان و ترقیات ایران

امروز در کنار هم جای خواهند گرفت. برگزاری این جشن فرصت مناسبی است برای آشنائی بیشتر جهانیان با فرهنگ و تمدن و آزادمنشی نیاکان ایرانیان از یکسو و آشنائی و شناسائی بیشتر نمودها و دست آوردهای انقلاب سفید «شاه و مردم» از سوی دیگر. در این روز تاریخی نشان داده میشود که چگونه رهبر موفق ایران در راه احیاء فرهنگ و تمدن و استقلال این سرزمین کوشیده‌اند.



مجلس تاجگذاری اردشیر دوم در کوهستان طاق و سطان کرمانشاه

تاریخ نام شاهنشاهانی را که برای مجد و عظمت ایران قیام کرده‌اند همواره به نیکی یاد میکند. نام شاهنشاهی چون کورش کبیر - داریوش بزرگ - شاه عباس کبیر - نادرشاه افشار و رضاشاه کبیر که در راه احیای تمدن و استقلال ایران کوشیده‌اند در تاریخ شاهنشاهی ایران چون ستارهٔ پرفروغی میدرخشند. انقلاب سفید شاه و مردم و اصول دوازده گانهٔ آن که جملگی برای تأمین رفاه و سعادت ملت ایران ضروری

بود آینده بس درخشانی را بمردم این سرزمین نوید میدهد. امروز از برکت این انقلاب فرد فرد ملت ایران از مزایای حکومت مردم بر مردم برخوردارند و در نتیجه انقلاب شاه و مردم اساس دموکراسی سیاسی با کاملترین اصول دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی آمیخته است. پیاس همین سرافرازیهاست که ملت ایران و کلیه ایرانیان خارج از کشور از صمیم قلب در جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران شرکت میکنند و هر يك سعی دارند سهم شایسته‌ای در برگزاری این جشن ملی بعهده داشته باشند.



پل خرمشهر

از : کارنت - چاپ بمبئی

انسانی ترین پادشاهی‌های جهان

این عنوان مقاله‌ای است که در روزنامه پر تیراژ «کارنت» چاپ بمبئی (هند) همراه با تمثال شاهنشاه آریامهر و با عبارات بسیار شیرین و فصیح درباره جشن شاهنشاهی ایران منتشر شده است. قسمتهایی از

این مقاله جالب را در اینجا ملاحظه می کنید :

« جشن شاهنشاهی ایران که به مناسبت دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری آن و یادبود کورش کبیر برپا می شود از هم اکنون ملت ایران و سایر ملل جهان را غرق در شادی ، شور و هیجان کرده است .

از : ایل مساجرو - چاپ رم

منظره خیره کننده تخت جمشید و اردوی عظیم زرد و کبود که فرمانروایان دنیا طی چند روز در آن مورد پذیرائی قرار خواهند گرفت روی همگان تأثیر گذارده است .

کورش مورد عنایت خداوند ، و رهبر ملتها است که دو هزار پانصدسال قبل می زیسته است .

در این مقاله از يك روستای سحرانگیز سخن رفته است که در



نقش برجسته داریوش کبیر در بیستون کتومات منع و نه تن یاغیانی که در مقابل شهریار عصیان ورزیده اند

آن بزها و خرها ، کاروانها و اشتران و صحرانشینان در چادرهای خود مسکن دارند و این درست منظرهٔ روستاهائی را که در کتب مذهبی قدیم نقل شده است زنده می کند .

این جشن به خاطر یادبود سلسله ای نیست که از زمان کوروش تا زمان محمد رضا شاه پهلوی ، بانی « انقلاب سفید » ایران ادامه داشته است ، بلکه این جشنی است به خاطر بقای ملت ایران پس از دوهزار و پانصد سال و به خاطر سهم عظیمی که این ملت در تمدن جهان داشته است .

روزنامهٔ تصویر چاپ آنکارا

روزنامهٔ تصویر چاپ آنکارا طی مقالهٔ مبسوطی دربارهٔ پیرامون جشن شاهنشاهی می نویسد :

... امروز ملت ایران در آغاز راه تازه ای قرار دارد که به اوج اعتلای آینده و به دوران تمدن بزرگ می پیوندد و گذشته های پرافتخار را بار دیگر زنده می کند . همانگونه که به فرمان شاهنشاه آریامهر ملت ایران اقدام می کنند ، نمودار این بزرگی و شایستگی را با چراغانی و بستن طاق نصرتهای چند هفته ای نمی توان نشان داد بلکه باید نورباران جاویدان و طاق نصرتهای بی زوال در این جشنهای فرخنده برپا گردد و رستاخیز فرهنگی عظیمی بوجود آورد که کار جمعی فرزندان انقلاب را در آئینهٔ تاریخ متجلی و جاودان سازد . . .

و این هدفی است که جشن های شاهنشاهی ایران دنبال می کند .

از : بوستون سندی گلوب چاپ بوستون - آمریکا

ایران بحق ادعا دارد که صاحب تاریخ پیوسته و بلا انقطاع شاهنشاهی بمراتب بیش از هر کشور دیگر در جهان امروزی است .

سلسله شاهنشاه اموقعی که پدر معظم له آخرین شاه سلسلهٔ قاجار را

برکنار کرد و خود با تأیید مجلس مؤسسان در دسامبر ۱۹۲۵ بجای او نشست - بوجود آمد . در دوران جنگ جهانی دوم قوای بریتانیا و روسیه شوروی مجبور شدند که ایران را مورد تجاوز قرار دهند و جاسوسان قوای محور را از کشور اخراج کنند . رضاشاه ناچار سلطنت را ترك گفتند و شاهنشاه فعلی در سال ۱۹۴۱ به تخت و تاج ایران رسیدند .

از جمله اقدامات بزرگ شاهنشاه اجرای قانون اصلاحات ارضی ، اعطای حقوق اجتماعی از جمله حق رأی به زنان - ایجاد سپاه دانش برای بسط فرهنگ روستائیان - ملی کردن جنگلها و چاههای نفت و تقسیم اجباری منافع کارخانجات بین کارگران بوده است .

مردم ایران از شاهنشاه خود هنگامی که ایشان را در میان خود می بینند ، صمیمانه استقبال می کنند .



اسکله بارگیری نفت خام در جزیره خارک

روزنامه ساندی استار ، ضمن چاپ تمثال مبارك اعليحضرتين و تعدادی عکسهای تخت جمشید مقاله مبسوطی به قلم خانم «جین پاول» درباره بزرگداشت ۲۵۰۰ سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران انتشار داده و پس از بیان چگونگی جشن و شرکت سران کشورهای جهان در این مراسم پیشرفتهای چشمگیر ایران را تحت رهبری مدبرانه شاهنشاه آریامهر ستوده و اصول انقلاب سفید را به تفصیل تشریح نموده و نوشته است :

« ده سال پیش شاهنشاه ایران انقلاب سفید خود را انقلاب بدون خونریزی برای اصلاح وضع اقتصادی - اجتماعی نامیدند و انقلاب سفید بارای قاطبه ملت به تصویب رسید . منشور انقلاب سفید به دوران فتودالیم پایان داد و در سایه آن زنان از حقوق سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی برخوردار گردیدند . کارگران در سود کارخانه ها سهیم گردیدند . جنگلها - مراتع و منابع طبیعی ملی گردید . سهام کارخانجات دولتی به معرض فروش گذارده شد تا از محل فروش آن هزینه مالی اجرای قانون اصلاحات ارضی را تأمین نمایند ، سپاه های مبارزه بایسواد - بهداشت و توسعه و ترویج تشکیل یافت و سپاهیان این سپاه رهسپار روستاها گردیدند . يك انقلاب فرهنگی چشمگیر و برجسته آغاز گردید و سازمانی برای ایجاد کارخانه ذوب آهن بوجود آمد . در سازمانهای اداری اصلاحات عمیق صورت گرفت .

جشن بنیانگذاری شاهنشاهی ایران این فرصت را به ایرانیان و ایران شناسان سراسر جهان می دهد که خود را با جنبه های روشن و تازه ۲۵ قرن دوران سلطنتی کهن ایران آشنا سازند . معماران - مورخین و محققین ادبی در اجتماع عظیمی که ایران شناسان برپا ساخته اند در دانشگاه پهلوی شیراز جشن بدیعی برپا خواهند ساخت .

ملت ایران دوهزار و پانصدمین سال بنانگذاری شاهنشاهی خود را جشن می گیرد . این ملت که در دامن خود شخصیت های بزرگی همچون کوروش کبیر و داریوش بزرگ پرورده است در تمام طول تاریخ پرافتخار خود علمدار آزادی علم و تمدن بوده است . ملت ایران پیوسته ملتی کامیاب و مستقل بوده است و هر بار که حادثه ای استقلال و حاکمیت ملی آن را تهدید کرده است با قهرمانی و شکیبائی بسیار آنرا از سر گذرانده است . پس از تأسیس شاهنشاهی ایران به وسیله کوروش کبیر این شاهنشاهی بی وقفه و مستمر ادا می یافته است - تا به امروز که دومین شاهنشاه از دودمان پهلوی رهبری این کشور را در دستهای پرتوان و نیرومند خود دارد .

از : ژرنال - چاپ بروکسل

تخت جمشید ، این میراث افسانه انگیز شاهنشاهی باستانی ایران در دشتی که اطراف آنرا کوهها احاطه کرده اند گسترده شده است . این محل که مشحون از آثار تاریخی است تا زمانهای اخیر فقط هر سال توسط عده معدودی جهانگرد ممتاز بازدید میشد . این دره که به رنگ گل اخری است تا چند ماه قبل خشک و لم یزرع بود ولی اکنون در نتیجه معجزه های توسط هزارها درخت کاج و نخل یاسرو هائی که به زودی به وسیله دهها نورافکن روشن خواهد شد سبز و خرم میشود . در واقع تخت جمشید اکنون در شرف باز یافتن جلال و شکوه باستانی خویش است چرا ایران امروز در سال ۱۹۷۱ تصمیم به برگزاری جشن بنیان گذاری دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران را گرفته است و آنهم در محل تخت جمشید؟

برای اینکه ایران در حال حاضر مانند زمان کوروش کبیر در آستانهٔ يك زندگانی نوین ، بدنبال يك دوران بلوغ طولانی است ، كه عدهٔ معینی میخواستند آن را در حالت سابق نگهدارند .

این يك حقیقتی است . کشور شاهنشاه آریامهر امروز در کوران يك انقلاب حقیقی اقتصادی و اجتماعی بسر میبرد ، نفت ، اصلاحات ارضی ، سیاست جلب سرمایه گذاری خارجی و سازمانهای جدید اقتصادی ایران را به صورت کشور مدنی ، در آورده كه در رأس کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است . این امر چنانكه میدانیم در سایهٔ سیاست دور- اندیشانه و مؤثری است كه استقلال اقتصادی کشور را در صلح نگهداری می کند .

از : سردنيس راييت

من این شانس و فرصت را بدست آوردم كه دوبار در ایران خدمت نمایم . مرتبه اول از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ بطول انجامید . در این فاصله روابط دیپلماتيك بين ایران و بریتانیا پس از قطع آن در اکتبر ۱۹۵۲ در جریان ملی شدن صنعت نفت دومرتبه برقرار شده بود و به تدریج رو به توسعه گذارد . بار دوم بعنوان سفیر انگلستان از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ بخدمت پرداختم و در این دوره ایران و بریتانیادارای بهترین و نزدیکترین روابط ممكن بودند . در این موقعیت فرصت یافتم كه بهتر ایران و مردم آنرا بشناسم و بویژه از پیشرفت های قابل توجهی كه از سال ۱۹۶۳ به دست شاهنشاه و در نتیجهٔ انقلاب سفید در ایران حاصل شد آگاهی یابم . این پیشرفت ها در زمینه های گوناگون اصلاحات ارضی بسط و توسعه آموزش و تعلیم و تربیت ، سهم كردن كارگران در منافع كارخانه های صنعتی و اعطای حق رأی به زنان انجام شد .

درحقیقت در ایران انقلابی اجتماعی و اقتصادی صورت گرفته که با سرزمینی که من در سال ۱۹۵۳ مشاهده کردم تفاوت بسیار دارد . جامعه‌ای که بدین ترتیب بوجود آمده با گذشته درخشان ایران متناسب میشود و میتواند افتخارات گذشته را تجدید نماید. ایرانیان با اعتماد و اطمینان به آینده خود می‌نگرند و باید روح حقیقی دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را که در اکتبر برگذار میشود در این واقعیت دانست. نتایج مثبت برنامه‌های پنج ساله و افزایش درآمد کشور از نفت ، مس و سایر منابع ثروت و همچنین دیگر پیشرفتهای اقتصادی ایران را به منطقه‌ای مناسب برای جلب سرمایه‌های خارجی و همچنین مبادلات خارجی تبدیل نموده است .

از : بوستون گلاپ — چاپ آمریکا

شاهنشاه ضامن وحدت ملی

آنچه فرد فرد ملت ایران را به یکدیگر پیوند می‌دهد و وحدت آنرا حفظ میکند قبل از هر چیز پادشاه ترقی‌خواه و روشنفکر ایران و سپس عشق بملیت و سرانجام آرتش نیرومند این کشور است. مردم ایران شاهنشاه خود را کانون و نقطه ثقل همه امور میدانند و گرداگرد او متحد و متشکل میشوند. این شاهنشاه ایران است که همراه باشهبانوی مهربان ایران ناسیونالیسم را نیروی تازه بخشیده ، آرتش را تقویت کرده و به ایران امکان داده‌اند که نیرومندترین ، مترقی‌ترین و باثبات ترین کشور آسیای مرکزی تبدیل شود .

ملتی سعادت‌مند

رفاه و سعادت که مردم ایران از آن برخوردارند اولین چیزی

است که يك بينندهٔ بيگانه را به خود جلب میکنند. انتظار میرود که در اکتبر که جشنهای شاهنشاهی این سرزمین برپا میشود هزاران مسافر غربی به ایران سفر کنند. مسافر ۴ رفاه و سعادت چشم گیر مردم ایران جلب خواهند شد این رفاه تنها ناشی از ثروت نفت ، معادن غنی مس ، روی و سایر مواد معدنی نیست بلکه در درجهٔ اول ، ناشی از وجود يك ملت سخت کوش و فعال است و بر همهٔ اینها برنامهٔ توسعه و عمرانی که به وسیلهٔ شاهنشاه ایران به موقع اجراء گذاشته شده افزوده میشود. دلیلی میل سپس به چاپ مختصری پیرامون تاریخ ایران و شاهنشاهان هخامنشی پرداخته و چنین می آورد :

«... کاخ معظم و شگفت انگیز تخت جمشید که بوسیلهٔ اسکندر مقدونی در لحظاتی از بی خردی به آتش کشیده شد مظهر تمدن ایرانیان و اسباب فخر و مباهات این ملت است و تخت جمشید در نظر ایرانیان بمنزلهٔ اکروپولیس در نظریونان و سنای رومیان در نظر مردم ایتالیا است تخت جمشید و اجد چنان ابهتی است که کریستوفر مارلو شاعر و نویسندهٔ نامدار دوستار شکسپیر در باره اش شعر چنین نوشته است :

«.... و آیا شاهنشاه بودن انجام شجاعت نیست ؟

«.... و بدانسان ، پیروزمند

«.... بر پشت زین از میان پرسپولیس گذشتن ؟

از این کتاب ۴۰۰۰ نسخه در مهرماه ۱۳۵۰ در چاپ داورپناه به طبع رسید

شماره ثبت کتابخانه ملی ۸۲۶ به تاریخ ۵۰/۸/۱